

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232901

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین زمان برکت نشان بعون خالق کون و مکان این برنایح معنیست :

فَوَيْلٌ لِلنَّاسِ إِذْ هُمْ
يُرْسِلُونَ الرِّسَالَاتِ
وَمَا يَحْتَسِبُونَ
أَلَمْ يُرْسِلْنَاكَ
مُعَذِّبًا لِّلْمُنَافِقِينَ
وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ
الْمُنَافِقِينَ
أَلَمْ نَجْعَلِ لَهُمُ
الْأَمْوَالَ وَالْأَنْفُسَ
وَالْأَمْوَالَ
وَمَا يَحْتَسِبُونَ
أَلَمْ نَجْعَلِ لَهُمُ
الْأَمْوَالَ وَالْأَنْفُسَ
وَالْأَمْوَالَ
وَمَا يَحْتَسِبُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲۹۳ هجری قمری
مطبعه مطبوعه
در کنگرستان
هفتاد و نه سال
استقامت
در کنگرستان

فهرس كتاب التثبيت في شرح بي التثبيت

و ضال الناشد الكتيب في شرح المنظر المسمى بتبني العرش

| رقم | رقم | مطلب | رقم | رقم | مطلب | رقم | رقم | مطلب | رقم |
|-----|-----|--|-----|-----|--|-----|-----|------|-----|
| ١ | ٢ | د يابجة الكتاب | ١٨ | ٩١ | ترحيب القبر بالميت و لطف ضمده | | | | |
| ٢ | ١٢ | كون سؤال القبر حقا | ١٩ | ٩٢ | صلوة الاموات في قبورهم | | | | |
| ٣ | ٢٤ | فصل في اثبات العذاب بحكم الميت | ٢٠ | ٩٣ | تراو الاموات في قبورهم | | | | |
| ٤ | ٢٥ | حكمة السؤال و اجواب | ٢١ | ٩٥ | معرفة الاموات من تاجم و تهم بدر و هم السلام عليهم | | | | |
| ٥ | ٣٨ | المرئى صلواته على اجواب و ذكر التلقين | ٢٢ | ٩٦ | الكلام في الروح و حقيقة | | | | |
| ٦ | ٢٢ | اختصاص السؤال بهذه الامة | ٢٣ | ٩٩ | ذكر اجور الاعمال التي تلحق الميت | | | | |
| ٧ | ٢٤ | سؤال من لم يقن و الصلوة و من تفرقت | ٢٤ | ١٠١ | وصول ثواب الصدقة الى الموتى | | | | |
| ٨ | ٢٤ | اجزائه و اكله سبع و من يقتل و الغرلق | ٢٥ | ١٠٤ | وصول ثواب الصوم الى الموتى | | | | |
| ٩ | ٢٤ | من قضى بعدم السؤال | ٢٦ | ١١٢ | وصول ثواب الحج الى الموتى | | | | |
| ١٠ | ٢٥ | سؤال الكافر و اطفال المشركين | ٢٦ | ١٠٥ | خاتمة الشرح في ذكر الوصية و ما يناسب لك | | | | |
| ١١ | ٢٦ | اسم الملكين و صفتهما | ٢٨ | ١٠٨ | ذكر وصايا المؤلف للاخلاق | | | | |
| ١٢ | ٢٦ | ثالث و الرابع | ٢٩ | ١١٦ | ذكر ما ورد في سنة حجة التعالى و سبقها و لفتها على غرضه | | | | |
| ١٣ | ٢٦ | سؤال الى سبعة ايام | ٣٠ | ١١٨ | خاتمة لطبع از مولوى عبدالرشيد صاحب كتاب محكونا | | | | |
| ١٤ | ٢٦ | شرح ضالة لانا شد الكتيب في شرح المنظر المسمى بتبني العرش | ٣١ | ١٢١ | قصيده و درج جناب مولف اهل قبلا با تاريخ تاليف از حافظ خان غياض صاحب شهر سلمه التقدير | | | | |
| ١٥ | ٢٦ | بيان طور و من خيرية الموت للمؤمن و ما يتا ذلك | ٣٢ | ١٢٢ | قصيده و درج جناب مولف و ام محبده | | | | |
| ١٦ | ٢٦ | تسليم الله تعالى على من استلم من الدنيا و ما يتا ذلك | ٣٢ | ١٢٣ | بانا تاريخ تاليف از منشى احمد على صاحب احمد | | | | |
| ١٧ | ٢٦ | معرفة الميت من غيبه و كيفية و يتا قبره | ٣٣ | ١٢٣ | بانا تاريخ تاليف از مولوى ذوالفقار احمد صاحب | | | | |

بِشَيْبَةِ أَبِيهِ وَبِأَقْوَامِ الْبَنَاتِ وَالْحَيَوِيِّ وَالْأَحْمَدِيِّ

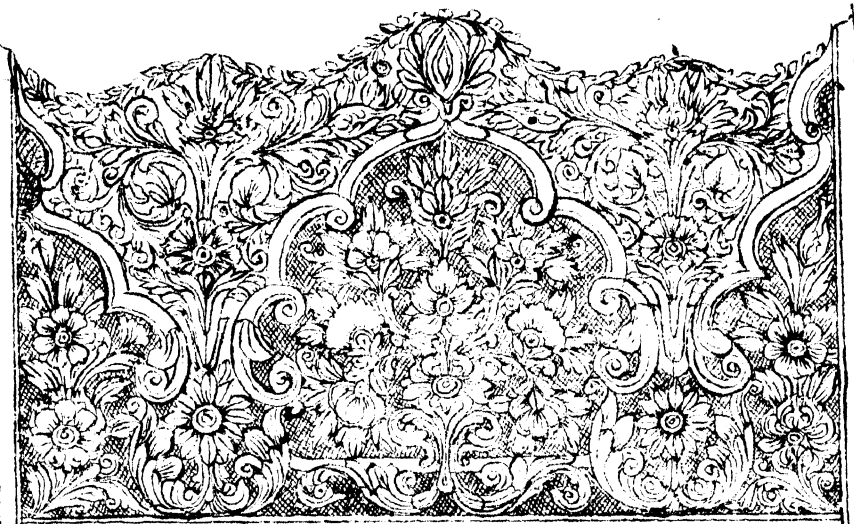
درین زمان ہدایت نشان ہووگا جان لو ال فتنہ مقبوحہ کا وقتل برنہ و قبور سکے یہ

بیتار التکلیف
 و شرح اہیان التنبیث
 لکھا الناشر الغریب صربشکے
 الکبیر لقا الحکیم

بیتار التکلیف و شرح اہیان التنبیث لکھا الناشر الغریب صربشکے الکبیر لقا الحکیم

بیتار التکلیف و شرح اہیان التنبیث لکھا الناشر الغریب صربشکے الکبیر لقا الحکیم

مطبع ہجرتیہ سنہ ۱۳۰۶ھ
 دن شنبہ ۱۳۰۶ھ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ذي الجلال والاکرام الذي يبقی وجهه وكل من علیها فان والصلوة والسلام الامان
 الاكلان علی عبده ورسوله محمد سيد مافی الوجود والامکان وعلی اله وصحبه ذوی معارج
 الاسلام وصدراج الايمان ومانهاجر الاحسان بعدده معلوم باذکر اخبار متواترة نبوية واحاديث معجزة
 محمديه علی صاحبها الصلوة والتحية بصحت رسیده وثبوت پوسته که ميت بعد موت مفتون می شود ولسوال ملاکه
 وسعيد کسی است که در جواب آنا ثابت ماند قال تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
 و فی الآخرة و شیخ جمال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی بل السد شراه جعل الفردوس منزله و ماواه مضمون
 فتمنه قبره و ما يتعلق بهار اور کعبه و بنتا و دسه بیت نظم کرده و نامش التثبیت عند التبدیت نهاده و جمعی از اهل علم
 قد یاو حدیثا شرح آن ابیات پرداخته و پرده از روی کار بر افراشته اند چنانچه شیخ حسام الدین حسین بن ابی بکر
 مغلوبی بران شرحی وافی نگاشته و شیخ احمد بن خلیل سبکی شافعی متوفی سنه سبع و ثلاثین و الف فتح المشیت فی شرح
 التثبیت تالیف ساخته و شرحی دیگر سبکی بفتح الغفور شرح منظومه المقبور نوشته و این شرح مخزوم است بعده
 سیدنا سید بالله بد اللامه المیر محمد بن اسمعیل بن صلاح الیمینی الامیر دهنه و یکزار و یکصد شخصیت و هفت شرحی حافظ بران
 تعاقب فرموده و نامش فتح التثبیت شرح ابیات التثبیت نهاده و این شرح بهترین شرح ابیات مذکوره است
 و چون این ابیات از جنس تزیین است در آخرش کتاب دیگر سیوطی را که در باب تزیینت موسوم به بشری الکلیب

بلحاظ انجسب است نظم ساخت از آنجا که درین روزگار پر آشوب که هر گوش ساعت کبری است اعظم زوایا و کبریا غیظ
 تشبیه نوامان و ایقناظ و سنان بزرگ چیزی از وقایع برنخ و بول مطمح و اجزای قبور و راول و هله استرحال است لانیه
 بنا علی ذلک شعر بطور درین و راق نظر با فاده اولاد و اخوان تحریر شرح پارسی زبان بر هر دو قسم ابیات مذکوره
 اراده کرد و هر چه از اخبار صحیح و آثار صریحه در باره احوال مقبوران زیور و شرور ماثور بود بر وجه تنقیح و تحقیق ایراد نمود
 و تعرض بمباحث لفظیه در ترکیب نحویه که محل سامع و محل مقاصد صلیبیه است نکرد بلکه اقتضای بر بیان روایات و درایات
 فرمود تا در سر و سائل اصل بقاصد فوت نگردد و در پی مبادی عین غایات از دست نشود و باین گفت و شنود برای
 خود نزد نزول محدودی بهم رسانید چه آنجا جز اعمال دیگری رفیق طریق نباشد و کینت که قبول مرحله آخرت و آخر
 روز دنیا است اگر روی سیر و تسامح و دست بردارند تا سیر و آسان ترست و خدا نکند اگر موبت و عمنس
 به خواب باشد و نه بالذات شکل تر سخت و شنو ... است ... از گور و افتادی بصحرا ی رختن چاره نیست
 ما غریبان را بر زیر خاک هم گم گذاشتند و صبح ... نیند فریاد که منزل بر آید بنا برین درین مختصر آنچه ضروری است بزکات
 و تذکاری از خود برای نزدیکان و دوران بگذاشت و نامش شمار التکمیلت فی شرح ابیات التمشیت
 نهاد و با الله التوفیق و بجزایر تعان و خیر رفیق قال الناظم رحمه الله تعالی الحمد لله علی الاسلام و الشکر لله علی النعمان
 حمد و لغت یعنی شکر و جزا و رضا است و در اصطلاح شنا بحجیل و جمیل اختیاری بر وجه تعظیم و اقتدار ذات تعالی جمیع
 محامد جامع همه اوصاف کمال و لغوت جمال و جلال است و اسلام لغت یعنی مطلق انقیاد است و در شرع انقیاد بر
 او امر و نواهی الهی و تحقیق بقبول احکام و اذعان است و مفهوم سلام و ایمان واحد است یکی از دیگری جدا یافته نمی شود
 و در نفس تصدیق زیادت و نقصان راه نمی یابد و ایمان شرعی کم و بیش می شود در قوت و ضعف و اجمال و تفصیل و باین
 نظر بر توفیق حاصل شود در میان نصوص صریحه و اله بر زیادت و اقاویل مختلفه مسلمت و همین النومی پسند کرده
 و اقتضای نسبتش بسوی محققین نموده و تلج سکی گفته خلف درین باب لفظی است و با جمله اسلام چیزی است که جزوی
 دینی دیگر پذیرا نیست قال تعالی و من یدعی غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین
 و نهاده باسلام و در مقام چیزی است که رسول خدا صلواتم تفسیرش در حدیث جبرئیل علیه السلام فرموده و گفته الاسلام
 ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و توتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه
 سبیلا اخرجه مسلم و در حدیث سؤال از ایمان و احسان و جواب ازین هر دو نیز مذکور است پس سلام نام انقیاد و احکام
 ظاهری است و ایمان علم تصدیق باطنی و احسان اسم تهذیب ظاهر و باطن هر دو و اطلاق تصوف و آنچه دینی است
 بر احسان احداث لفظ و ابتداء عبارت است سنت مطهره و کتاب عزیز بدان وارد نشده و این تعین ظاهر لفظ
 تبدیل معانی او گشته و چیزها در آن از طرف پیران و مریدان در آمده که مستند باصلی از اصول موصلا دین نیست

و در اعمیه نبویه آمده اللهم تو فنامسلمین اختنا بالصالحین غیر خزایا ولا مفتونین اخرجه احمد و البخاری فی الادب السنانی
 و الحاکم و صححه عن رفاعة الزرقی و قال تعالی و لكن الله حسب السیكوك الايمان و دزینیه فی قلوبکم و کسر الیکم الکفر
 و الغسوق و العصبان و آرزینجا شناخته باشی که بیخ نعمت و عظمت و کرامت نبوت اسلام نرسد ابراهیم خلیل الله
 علیه السلام سوالی ادا میت بر اسلام برای خود و ذریت خویش کرده و گفته دینا و جعلنا مسلمین الله و فرخ دیننا
 امة مسلمة تلك بازا اولاد خود را بران وصیت فرموده و گفته یا بنی ان الله اصطفی لکم اللدین فلا تعوتن
 الا و انتھو مسلمون و کلام نعمت بالا ترا از اسلام خواهد بود و حال آنکه ملت ابراهیم علیه السلام است و حق تعالی
 این است را بران سخی ساخته قبل از آنکه بوجود آید سفیان در قوله تعالی هو ساکھ المسلمین من قبل فرموده
 ای فی التوراة و الانجیل و فی هذا قال فی القرآن و این سلام چیزی است که اهل ایمان از قوم موسی علیه السلام سوالش
 از خدا کرده اند و گفته دینا فرخ علینا صبرا و تو فنامسلمین و آرزینجا علیه السلام یوسف صدیق و محمد رسول
 الله صلعم خواستگار آن شده اند یوسف گفته تو فی مسلما و الحقیقی بالصالحین و دعای آنحضرت درین باره
 گذشته و کلام منت عظم تر از اسلام خواهد بود حال آنکه خدا تعالی نامش دین نماده و فرموده ان اللدین عند الله
 الاسلام و کلام به شرف تر ازین مهیبه باشد حال آنکه جز اسلام و نبی دیگر مقبول نیست که مقدم و کلام عطیه استی تر
 از عطیه اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی آنرا برای پسنده فرموده و گفته و رضیت لکم الاسلام دینا و کلام نغمه
 اجل تر ازین نغمه باشد و همه آنچه در آسمان و زمین است متصف با دوستی قال تعالی و له اسلم من فی السموات
 و الارض طوعا و کرها و الیاء و زوجون و کلام جمله فاخر تر از اسلام باشد و حال آنکه تلبس و حق تعالی است
 که خلیل خود و سایر مسلمین و مومنین را پوشانیده و فرموده ماکان ابراهیم یطویر دیا و لاضر انبیا و لکن ماکان
 حنیفا مسلما و ماکان من المشرکین و کلام بخشش بهتر از اسلام خواهد بود و حال آنکه او تعالی خیر خلق و افضل
 رسل خود را علیه الصلوات و التسلیات امر فرموده بافتن انا اول المسلمین و این قول را در اذکار اشراف طاعات
 مومنین گردانیده و مفتاح اکرم عبادات مسلمین ساخته تا آنکه قائلش در یک روز چند نوبت آنرا ذکر میکند و چه قسم این
 اسلام عظیم العطا یا و سنی العدا یا نباشد با آنکه نجات از احوال یوم قیامت و عذاب و مقاسات شداید و مواضع عرض
 ساعت تمییز و وجوه مسلمین نزد تو سید و وجوه معرضین از وی منوط بدامن است و همین اسلام شرب از حوض
 سید ولد عدنان نزد او و اهل عصیان از کوشش دست بهم خواهد داد و بسبب وی جواز بر صراط نزد توفیق شقیار
 از ان دزیران صورت خواهد گرفت و همین اسلام است که بفضیاش مسلم از مجرم ممتاز خواهد گردید و همین اسلام است
 که بدولت او حق تعالی بنده مومن را در جوار سوال ملائکه منکر و کبیر زیر خاک ثابت خواهد داشت عن جابر قال
 قال رسول الله صلعم اذ وضع المؤمن فی قبره اتاه ماکان فانتراه فقام یسب کما یسب النائم فیقال من ربک

فیقول المدینی والاسلام مدینی ومحمد بنی فینادی سنادان صدق عبدی قافرشوه من محبته اخرجه البیہقی وابن مردويه
وابن ابی عمیر فی السنۃ ودر شرح ابیات آئیدہ در معنی چند حدیث بیاید و معین اسلام است که نزول روح القدس
برای بشارت بدان بوده قلی نزول روح القدس من ربك لیثبت الذین امنوا وهدی ولبشر کے
للمسلمین واز برای همین اسلام و تعالی بندگان خود را نعمت های بسیار را زانی و شسته چنانکه کریمه واسطه جعل
لکم من بیوتکم مسکنات فی قوله کذالک یتلو نعمته علیکم لعلکم تتقون بدان ناطق است و این هر دو آیه
شریفه شتمل بر نعمت های است که زبان خلوق و فاعلیه شریفی تو اندر ذکر و بکار کلام بر یکی ازین هر دو و علی انفرادهما
کرده آیه مستغرق اوقات و زمان گرد و فاعله الذی مراد علینا بالاسلام و به لانا لفضلنا والانعام و ما کنتم تدعی
لوالان بدانها لکن صدقہ یتقون لیسوا لکم فی الدنیا و الاخرۃ و لعلکم تتقون و در بیان نعمت اسلام است که ملاحظ
اہل اسلام را دیده می شود که قدر این نعمت عظمی را در این دنیا و آخرت کبری بجای آرزو بلکه نظر ایشان بطعام دنیا
دنیا و ریاست و جاه این چنینی سر است و این چنین کس جاہل حقیقت و گمراه اصل است تقسیم طریقت است و در بعضی
ناظم انفراد اسلام را بر لفظ ایمان در تقیام با آنکه محل اسلام ارکان است و موضع ایمان قلب و جهان آنست که تعریف
ایمان در قول رسول اش و جان علیہ و علی الصلوٰۃ والسلام چنین آمده ان تو من بانہ و ملائکہ و کتبہ و رسالہ
و الیوم الآخر تو من بالقدر خیرہ و شرہ و این طرفی از حدیث مسلم است که در جواب سوال جبریل از ایمان ارشاد و عن
النس عن ابی صلام قال الاسلام علانیة و الایمان فی القلب ثم یشیر بیدہ الی صدرہ ثلاث مرات و یتقول التقوی بانبا التقوی
بما نزل فی الذکر الی علی و ابن مردویه بسند صحیح و این دلیل است بر آنکه اسلام نام عن عجز است و اثرش برای عیون واضح
و استمرار حقن دماء و اطاعت شتابر عبودیت و وصف بعدالت و قبول رضا و قبول شهادت و اعتماد بر روایت و سبب بزیل
اوست و ایمان مخفی امکان از ابصار است بلکه اگر اول اب تکلفند و عمل و با نگرند بنور برای وی اثری و نشان خیره شانگشود
الاجرم اسلام را در تقیام غیر بعد از ساحت اگر چه نزد تحقیق اسلام و ایمان تلازم یکدیگرند و جایز است ازین ملاحظ
عرفت جنان مجموع هر دو است در قرآن کریم در مواضع بسیار آمده ان الذین امنوا و عملوا الصالحات پس
کیسکه تصدیق بقلب دارد و چیزی زما مور بجای می آید مثل مطالب از اجر و تصدیق با اعراض از فعل مامور بجای
نمیت و هر که عامل حصول اسلام است و مصدق چیزی از احکام نیست بجز منافقین وی در درک اشغال از است کما
نطق بالقرآن و صحیح الاحسان و با نباشد متواتر ثابت شده که هر که در روش بر بر ذر ذر ایمان باشد وی نجات یابد و چه
چیزی از ارکان بجای آورد است بخلاف عامل حصول اسلام خالی از قلب تصدیق کوی در شرف نیک باشد و فرقی
خواهد بود و چون ایمان سر است و اسلام طمانیه لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله در جواب سبب بانی و قاضی انی لا راه مومنین ارشاد
فرمود و اولی سلمایا فظن ان یجرفه و یجا اشارت است بعدی تو گفت ارشاد با ما باطن و با آنکه ما با ظاهر است انھی و گوی

مراد باسلام نزده اطلاق ایمان باشد و این در آیات قرآنی و احادیث نبویه بسیارست پس بحث کنی که مراد ناظم اسلام
 در دنیا ایمان باشد و علما اصول را در فرق میان اسلام و ایمان مباحث طولیه است و اختلاف کرده اند اگر افعال
 شطری از ایمانست یا شرطست در آن حدیث علامه محمد بن اسمعیل بحقیقتش در ولایه حاشیه غایبه بر وجه نهایی فرموده
 مرید اطلاع را از هر جهت آن چاره نه و آیراد ظاهر در مقام ضمیر بنا بر تلذذ با سبب شریف و تشرف بنام الهی است **نوشته**
 بالله یا طیبیات القاع قلن لنا الیلابی صنگن ام لیل حمر البشیر + وعطف شکر بر حمد از باب عطف علم بر خبر
 نظر باسلام و انعام است چه اسلام راس هر انعام باشد و انعام داخل است زیر حقیقت اسلام اگر چه اول محمود و ملکیت
 و ثانی شکور و همه شناست و انعام جمع نعمت است بکسر نون یعنی انعام نه بمعنی منعیم به و نفتح نون بمعنی نعمت و
 بضم نون بمعنی مسرت و چون هر خیر دین و دنیا که از طرف او تعالی باست محمدیه رسیده بواسطه جناب سالت ماب
 صلی الله علیه و آله وسلم و مکافات احسان واجب لهذا ناظم میگوید و افضل الصلوة و التثناء + علی النبی
 خاتمه الذبباء مابل علم را در معنی صلوة کلامی واسع است و همچنین در حکم صلوة بروی صلوم برده نه بسبب اختلاف
 کرده اند چنانکه در براهیه السائل الی اوله المسائل بحقیق و تمضیاش پر از حدیث ایم و اوله و جوبیش ذکر ساخته و فصلش
 را نشان داده و فصل فصلیه بیان نموده و لفظ تثناء و صفت مدح یا ذم یا خاص بمعنی است مکافی القاموس غیر
 و اولی عموم است چه در حدیث آمده هر علی رسول الله صلوم بجزا فاشنی علیها خیر افعال و حجت و مر باخری فاشنی
 علیها شر افعال و حجت پس دریافت شد که استعمال تناء در هر یکی از خیر و شر صحیح است بنا بر تجانس و مشاکلت
 کلام که قوله تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها و مکروا و مکروا الله بنوی گفته بر که مراد و او تعالی الامام شنای
 خیرش در دل مردم کرد این دلیل است بر آنکه وی از اهل جنبت باشد خواه افعالش مقتضی آن بود یا نبود چنانچه افعال
 داخل اند زیر مشیت و باین الامام استدلال بر تعیین آن میتوان کرد و بهند انظر فائدة التناهی و این در جانب خیر
 ظاهرست و مؤید اوست روایت انس مرفوعا من مسلم یموت فیشهر له اربعة من جبرانه الا دین انهم لا یعلمون
 نه الا خیر الا قال الله قد سبقت قولکم و غفرت له ما لا تعلمون اخرجه احمد و ابن حبان و الحاکم من طریق حماد بن سلمة عن
 ثابت عن انس و اما جانب شر پس ظاهر حدیث آنست که آن میت همچنینست و لیکن وقوعش در حق کسیست
 که شرش غالب بر خیر اوست و قوله صلوم اتم شهدا الله فی الارض اگر چه مخاطب بدان صحابا کرام اند اما حکم آن
 مقصور بر ایشان نیست بلکه هر که بر صفت ایشانست از ایمان شهادت او نافعست ان شاء الله تعالی و هذا
 هو الصواب و این حدیث اصلست در جواز شهادت باستفاضه و قبل استشهاد و قبول شهادت قبل استفضال
 و همین کسیست که خبر میدی از جانب حق تعالی و ترک بهره در آن مختارست و تعریف برای عهد خارجیست معهود
 و الله علما محمد صلومست و بی اعم است از رسول چه در رسول شرطست که شرع مستجاب آید بخلاف نبی پس رسول

نبی است و هر بی رسول نیست و لفظ نبیا بضم نون و موحده موحزه جمع نبی است و در قاموس گفته اند ان النبى محمد علی نبیا
و نبیا و خاتم آخر قوم را گویند پس مراد آخر نبیا است چو او تعالی بر سالت وی صلعم هر رسالت را ختم نموده و نبوتش
بر نبوت را با انجام رسانیده قال تعالی و لكن رسول الله و خاتم النبیین اکنون تا قیام قیامت و نهوض ساعت
رسولی و نبی نبوت شرفی نیست بحسب وعده الهی نه بنا بر عدم قدرت و عجز از ایمان مثل در وی و اختیار لفظ نبی
بر لفظ رسول سه نکته دارد اول اقتباس از حدیث الاله لانی بعدی در جمنا من اشتقاقی میان نبی و نبیا سوم آنکه
چون وی خاتم نبیا است آنم که نبی است ختم شد و از ان ختم انقض لازم آمد و آن رسول است و آخر الرسل بودن
مستلزم آخر الانبیا بودن نیست زیرا که افاده نماندن که آمد نبی بعد وی نمیکند بجهت آنکه انحصیت رسول معلوم است
و از لفظی خاص لفظی عام لازم نمی آید بخلاف آنکه در حدیث آمده است انما بعثت المرسلین لیسئلوا الله عنهم و معلوم نمیشود
از وین آنست که بعد وی صلعم که مراد رسول یا نبی است در حدیثی که در میان شما و نباست ظاهر است و الله اهل
الوفاء و صحبه و جند هاه اهل التقی و حزیبه و مراد بال اختلاف است بر اقوال دیگر که اهل انظار بن حجر فی فتح الباری
و العبد الضعیف فی بدایه السائل و این لفظ مشترک است تعیین مراد بدان جز بقهر نمیشود و مختار جمعی از محدثین آنست که
ال و اینجاسانی اند که گفته اند بر ایشان است و هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و گفته اند علی و فاطمه و نسل ایشان است و مشک
نیست که بنا بر فاطمه و ابنا حسن و حسین انبیا و صلعم اند و آیتان بال درین مقال بنا بر اقبال امر وی صلعم در حدیث تعلیم
صلوة است و بحسب از کسانی است که قائل اند بوجوب صلوة بر آنحضرت صلعم و جندیش بر آل وی در تشهد و بجز آن با آنکه
خودش روایت حدیث تعلیم کرده اند و رسیده علامه محمد بن اسمعیل امیر برای اصحاب حدیث از اهل صلح و سنن و غیر ایشان
تمسید اعراض صحیح در ترک لفظ آل از صلوة بر خاتم الارسال کرده و گفته ایشان بنا بر غلبه اعمیه و غلبه سیه که تقاریح
رسالت و شتمند اگر خطاب بر کل تصلیه بر او افتند مضایقه نیست دیگران را با اعذر ترک آن نمیرسد چه امتثال امر صلوة
بدون آیتان آل صورت نمی بندد و درین باب کلام بسیط در وفات عیدیه خود را یاد کرده و ذکرش در اینجا خارج از
مقصود و اولی است و تو صیغ آل بلفظ اهل الوفا و اطلاقش بر ایشان شامل و فایده حقوق خدا و حقوق عباد هر دو است
و کلام صفت بالاتر ازین وصف خواهد بود و در بعضی نسخ بجای اهل الوفا اهل التقی دیده شد و این باقی اوصاف کمال و
اکمل و اجمع اخلاق حسنی است چه تقوی چیز نیست که هیچ مرتبه از مراتب دین بومی نمیرسد و تمام حسنات و ایجابات
زیر او داخل اند و او تعالی بدان بندگان خود را وصیت کرده و انبیا علیهم السلام جمیع احم خود را بدان راه نموده و گوید
بلاک همه خیر و جمیع جمله بد است و در قرآن کریم در مواضع بسیار بدان امر واقع شده و مطلق صاحب بر آل را تقیبا عیال
عام بر خاص است چه بعضی آل او از صاحب او است مثل علی و فاطمه و جبر و سایر علیهم السلام و صاحب نسل است که
مضاف میشود بسوی کسی که ادنی ملاقات بچیزی دارد و آنکه بجای او است نحو صاحب بن و مثل صاحب بن و صاحب بنار

و اهل علم تعریف کرده اند تصدق بصحبت رسول خدا صلعم را با آنکه الصحابی من لقی النبی صلعم و مناب و مات علی الاسلام
 پناه آنکه حافظ و ذوقیه الفکر گفته شک نیست که همه صحابه عدول اند و فضل است لی یوم القیام اگر چه با هم ایشان تفنیل
 باشد با اعتبار قلمت و کثرت صحبت و برات و حضرات و بینه بعضی هم و سکون یون یعنی عسکر و اعوان است کما فی القاصد
 و شاید که بعد از علم از صحابه است زیرا که در صاحب القاشط است و در جنه شرط نیست پس عطفت چند بر صحابه باب
 عطف عام بر خاص است و اهل التقی صفت صحب و چند هر دو است و تقی بر وزن علی است یقال اتقیست التقی
 و تقیة و الا اسم التقوی و تفسیر تقوی اتیان بواجبات و اجتناب از مقدمات است و در بعضی نسخ بجای اهل التقی اهل انبی
 دیده شده و می جمع نمید یعنی عقل است و وضعت جنه یعقل محل خود است چه تمام عقل ایثار آخرت بر دنیا و اختیار اجل
 بر عاجل و تقدیر حق بر باطل است و این معنی در صحابه و چند نبوی بر وجه کمال موجود بود تا آنکه با فو قش متصور نیست و عقل
 دنیا که معرفت اهل دنیا است و تحقیق سخاوت و حماقت است و ضررش بعد هرگز نود در ظاهر میگردد و مانند ارتض
 آمده میگردد که فلانی چه عاقل و دانشمند و خوش تقریر است نیست در دل و برابر و زده از ایمان و این حال در این آخر
 زمان بر وجه کمال مشاهد است و هر که ادنی حدی از ایمان و احقر بهره از اسلام دارد بروی مخفی نیست بل انسان
 علی نفسه بصیرة و لو التقی صفا ذیرا و حزب بکسر حاء ممل یعنی رود و طائفه و سلاح جماعت نام است کما فی القاصد
 و غیره و جمع حزب حزاب است مرا جماعت وی مسلم است و این تقیاب یعنی چند است چه چند جل حساب بجل آنکه که بر
 رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و جنه و اختصار معتم تحت لوا لایین

و هذه اجوزة مفيدة ضدتها فوايد اعلیة

لفظ بانه اشارت است بسوی معانی که در ذوقین نام است و چون از بروز و وضع مجلی است که گوید یا مشا بر است اندک
 کرد بسوی آن اشارت موسوس در جز تحریک نوعی از شعر است که در نش مستعمل باشد شش با سیمی شش بران بنا بر
 تقارب جزاء و قلت حروف و تاملی زعم کرده که جز شعر نیست بلکه انصاف و اثلاث ابیات است و از جوزه هم تقصیده
 از وی است که زانی القاموس و منقبه ه هفت اجز است و نام چیزی است که مستحاض می شود از علم یا نال و خوانند
 جمع فائده است و تعد یعنی احصا و شمار کردن است و اسم از ان عدد و عدید است مراد در حیب با عدد و دست یعنی
 این از جوزه و کثیره الفائده شامل فوائده و دست ابجد آنچه درین فوائده است آن را ذکر کرده و گویند

فی فتنة للقبورین یسأل و ما فی به النبی المرسل

فتنه یعنی اخترا و امتحان و ایستاد است قال تعالی فی حق موسی علیه السلام و فتننا لا فتنونا ای ابتلینا ک ابتلاء
 و اغلب گفته الفتنة ما بین به حال الانسان من خیر و شر و در قاموس نوشته بالکسر الخبره و منه با کیم الفتون و معانی دیگر
 ذکر کرده که مناسب این مقام نیست و مقبول است از مقبول است از قبره قال تعالی اما لله فاقبره تسبیح مقبول یعنی

مرفون شد و قبر واحد مقبره است بمعنی مقبره است و در اصل مصدر مقبره است از او فتنه ز مقبره عمل قبور و مدفن
 مقبور را گویند شاعر گوید **کلی** کل اناس مقبره یفنا نضوا و هو یبقصون و القبور توئید و کافر و جاهل
 ما و امیکه و در نیاست مقبور است چون بجز و از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این است معنی حدیث اناس نیام فاذا
 ما تو انتبهوا و این اشارت است در قوله تعالی و ما انت بسمع من فی القبور مناوی گفته می‌الذین فی حکم
 الاموات و اضافه فتنه بسوی مقبور از او می‌اضافت مصدر بسوی مفعول است ای فتنه الذک المرسل الیه یا
 بواله و اختلاف کرده اند از آنکه اول سن قبر که نام است بعضی گفته اند غراب است و قتیله قابیل بامیل را بگشت
 قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الاضراب لیکف بواردی سوءه اخیه و بعضی گویند بی سرائیل
 و اول اصح و ادبی است و این سنت و ربی او مقبره و در حدیثی است تحقیق سوال و کیفیت فتنه خواهد آمد چه سوق
 کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام است و نظام یزیدی و رسول گذشت و مرسل معنی رسول است و در کلام نظم
 عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جزآن بیاید و چون قبره قرآن انسان است چنانکه در قاموس گفته پس
 مصلوب و جزآن داخل در مقبره می‌شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد و از بجای المقبره است می‌گفت شامل همان شیخ
 و مقبره جبرئیل گویند قال تعالی فاذا هوس من الاجل ان الی ربه هو ینسلون و جودت بغاهم خوانند که از انی کافشا
 و منتهی فی القاموس و مرسل هم نامند قال الشاعر **و ما ینفع المرء من عمر ان قبره** + اذا کان ذیه جمعه
 یتهد حرمه سید علامه محمد بن اسمعیل میرد و غیقاوم فضلی زیا و کرده و گفته و قبل الموت تالی الذر للعباد
 صولی الوردی سخن است و قد رایت نقلها الی هنا عسے عسے یحنا الهنا و شرح این اجمال است که
 قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیا علیهم السلام ملک الموت را گفته ترا رسولی نیست که پیش از خود او را
 بفرستی تا مردم از تو بر خد با شنند می‌گفت و اندر سوالان بسیار انداز غل و امراض و شیب و هر چه و تغییر سبب و هر
 لیکن چون کسی که این رسول بوی نزول میکند تذکر نمی‌شود و از معاصی تو بر نمی‌نماید من و را قبض میکنم و خبر می‌دهم
 که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد از من نیست و آن
 نذیرم که بعد من نذیری نباشد پیش هیچ روز نیست که آفتاب بر آید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا بیاورد ای ای
 یعنی چهل ساله این وقت اخذ زادت از ما ن شما حاضر اند و اعضا و شما قومی و شدیدی ای ابن‌حسین یعنی چهل ساله
 نزدیک شد اجل و مصداق ای ابن‌ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از رز و جواب است
 شما را نصیب و مددگار **نعم** که ما یتذکر فیه من تذکره و جانم الذیر و نعم ما قیل **س** بسوی سفید از اصل آرد پیام
 پشت خرم از مگه بگوید سلام ابن‌بجوزی در کتاب روضه المشتاق و الطریق الی الملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
 و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی است که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل انتر اجده حتی یبلغه ستین

يقال اعذرني الامرا فاذا بالغ فيه اى اعذر غاية الاعذار وانه لا اعذر بعده ودر خبرست که او تعالی نظر میکند در روی
 پیر هر روز پنج باره میفرماید آنرا بن آدم کلان شایع تو دوست شد استخوان تو دزد و یک گردید مگر تو شرم نندار
 از من و شرم میدارم از آنکه پیری را عذاب کنم و از اینجا گفته اند که حتی شرم ۱۰ روز موسی سفید + و انشد و **س**
 رایت الشیب من نذر الدنيا + لصاحبه و حسبك من نذیر + تقول النفس غیر لون هذا عسا
 قطیبت فی عرق صیر فقلت لها اللغیب نذیر عمری + ولست مسودا و جرد النذیر + و ابیات عربیه درین باب
 بسیارست تقریبی در تذکره ذکرش کرده فلیرجمه اعلم هذا که الله الرشاد + موقفا الطرق السدا + اعلم که است
 که نبی آنرا از آنکه وقتیکه بعد آن که رام از عظیم آئینده باشد و مخاطب را باید که گوش هوش خود بران بیندازد و حاضر
 دل باشد نحو فاعلم انه لا اله الا الله و فاعلموا انما انزل بعلم الله و فاعلم انما یرید الله ان یصلیهم بعض ذنوبهم پس توان گفت
 که اعلان الذیاب بطیبه و این کلمه درین موضع بر مجرای خود آمده چه بعدش ذکر سوال ملکین الی آخره است و این سوال
 امری عظیم است و نامطمح طب را دعای هدایت کرد و مخاطب نفسی معین است زیرا که مراد هر صلح خطاب است چنانکه امر
 بیان و تفسیر در قوله تعالی و لوتری اذ الحجر مومن ناکسواد و سهو عند ربه هو الایه و بخوان گفته اند و هدایت
 اشرف چیزی است که بیان عباد را دعا بیاورد که او تعالی در اشرف کتب و اشرف سوره سوال هدایت در اشرف عبادت
 تعظیم فرموده و هو قوله اهدنا الصراط المستقیم و اضافت هدایت بسوی خدا و رسول و قرآن آمده و در قرآن لولع
 هدایت وارد شده یکی هدایت عامه بر جمیع حیوان و جماد مثل قوله تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و مراتب این
 هدایت بیشمارست جز خدای تبارک و تعالی در دیگری احصاء آن نمی تواند کرد و دوم هدایت بیان اولالت و تعریف خیر و شر
 و نجات و بلاک و منت این هدایت بر جمیع عباد نهاده پس هر که قبول کرد فائز شد و هر که متعکد گردید خائب گردید سوم
 هدایت الهام و توفیق است و این نیز مستلزم هدایت است و همین است مراد بقوله تعالی انک لا تقدی من احببت
 ولكن الله یهدی من یشاء و این هدایت خاص است بر آنچه اهدیدان نوازش میفرماید چنانچه هدایت بسوی
 جنت و نارت و آن هدایت و توجیه قسم دوم و سوم است و همی المراد من قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا
 الصالحات یهدیهم الله بالصراط المستقیم و قوله تعالی فاهد هم الصراط المستقیم
 و رشاد مصدر رشده است محمدالدین و قاموس گفته رشده کفر و فرج رشدا و رشدا و رشدا و رشدا و رشدا
 و الرشاد استقامت علی طریق الحق مع الصلوات فیه انتهى و رشده نقیض غی است و توفیق بمعنی تمییر سیری برای عبد
 و جذب اولسوی خیر است و هر دم را در اینجا تفاهیر و بیبیه است که حاجت ذکرش نیست و چون توفیق چیزی عزیز است
 در قرآن بنزدیک موضوع مذکور نشده و اله توفیق الالباب و طرق جمع طریق است مذکور و مؤنث هر دو می آید و سدا بفتح
 اول بمعنی سواب است چه قول و چه عمل مکافی القاموس ان اللذی علیه اهل السنه و کجما مضی من الاشته

هر دو با بل سنت کسی است که بطریق رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر
 رسول را گویند و تسک بران صاحب سنت است و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند در ابتداء سنتی علیه السلام
 پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداء و زیادت و نقص در ردین و اختراع و احداث در شرع مبین وی سنتی است
 و هر که سرعوا از طریق رسول و صحابه مخالفت داشته باشد در وی بعد از سنت بقدر آن مخالفت و بلکه است بمقدار
 خلاف سنت و هر طائفه بجای خود مدعی استند است و میگویند که ما اهل سنت و جماعتیم حال آنکه چندین نیست چه عمده درین باب
 عمل است نه دعوی و ظلماتش عدم تعقیب بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلق بر بقعه تقلید اجبار و زهر بان است لیکن این
 امری است که متمذنبان بسندش پرداخته اند و ممکن سهل را محال متعق و انموده و انانی لعم التناوش من مکان بعید ممکن
 کرده اند که مدعی معرفت قرآن و حدیث مجرب و معتاد است معرفت مسدود مثل سد یا حوج و ما حوج و انیمنی بر متعین
 اقوال و عارف مؤلفات رجال مخفی نیست بلکه از اهل سنت و ائمه من الامس است پس حاجت اطالالت مقلد بزرگان
 قلیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر نقشه مصدور و مظهر صدقش روز عرض و یوم نشور است
 بوقت بیخ شود بچیز روز معلوم است که با که باخته عشق و شرب و بجز و امر او ناظم در اینجا لفظ اهل سنت تعریف بمعتزله
 و مبتدع است که ما سیصیح بر فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله است اقرار است بقبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی
 از ایشان در آن مخالفت نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرر این عمل اثبات عذاب قبر کرده و معتزله را از
 معتزله نیست بلکه از فرغ بهجهیه است میگفت که رویت خدا تعالی و ر آخرت بجا ششم خواهد شد و همه معتزله هرگز نمیکند
 عذاب و سوال نمیند و نسبت مذہب ضرر بسوی ایشان از عجائب روزگار است و در حقیقت این تصحیر است از کجاست
 و رعی خصم است بهر چه در روز مسلم را ارتکاب مثل انیمنی روایت نویی و شرح مسامفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت
 کرده چنانکه ناظم در اینجا جعل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود است و ایشان فرسان اسناد و جهابذہ
 نقادان پس چرا استنبات در روایت نکرند و در معرفت مذہب خصم باین همه تقصیر راضی شدند و چیز بر ابا ایشان بسوی
 نمودند که هیچ صغیر و کبیر ایشان بان قائل نشده همچنان آفرین که جنایات بعضی بر بعضی ایسی بزرگ است هر طائفه بسوی
 طائفه دیگر نسبت هر بلدی میکنند و آن دیگر این گروه را با قوالی می بیناید که وی از آنها بری است حال آنکه حق آنست
 که هر مومن ملاحظه صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قمار خود و نسبت قولی و عملی بسوی هر کس
 اندیشه نماید و اگر تقویم که ضرر معتزلی است باری نسبت مقاله یکی بسوی تمام طائفه یعنی چه هم برین تیس اسحوال
 طائفه مبتدع با جماعه نجدی است که چیز با بر ایشان بر نسبت اند و نشانی از آن در مؤلفات و مقالات این گروه
 و هیچ جمع حجت است همین بریان و دلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی باشد جمع سنان است و سنان آه
 گویند که در مرجع آثار ترکیب دهند برای طعن و جرم و حجت با را گذرنده تراز سنان از آنجست گفت که چنانکه

ان خود در ابدان میکنند زیاده بر آن این بر این در افکار و اذیان نافذ و باطنی است چه معلوم است که باطنی در غیر محسوس
 باطن از باطنی در محسوس باشد این تقسیم محمد آمده گفته عذاب قبر چیست تا که مقتضای سنیست صحیح است همچنان مستحق علیها عمل است
 نیز است ابو عبد الله گفته عذاب قبر حرق است کار میکنند آنرا که در ضلالت فصل و فصل گفته ابن عبد الله ان العذاب کثیر است
 گفت این همه احادیث صحیح اند بدان ایمان می آید و اقرار میکنیم و هر چه از آن حضرت مسلم باشد سنا و سجده آمدن بدان مقرریم
 و اگر مقرر شویم و در دفع کنیم خدا را بر خدا کرده باشیم قال تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم الرسول فتهلکوا و عذاب قبر حرق است
 دیگر با عذاب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و منکر و نیکر و بسوال عباد و دیگر و در
 اقبال ثابتهت مبارک و کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قاله المروزی
 ان سوال الملکین من قبر + حتی به الایمان فرض قد شمس + سوال مصدر است
 و انما نقش ابوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل آمد و من قبر مفعول به است و گذشت که سوال
 برای میت عام است مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت **۲** ان سوال الملکین للیتا حتی به الایمان فرض
 ثبنا - اشمل می بود و حق امر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دل صمیمه متحقق گشته و ایمان نام تصدیق است
 و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته زنده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند واجب است
 زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بر امت تصدیق رسول واجب است بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و از اینجا واجب است
 قبول چیزی که بدان اخبار کرده است از امور داین احوال کونین ملقی آن تصدیق قلب بلا امتزاج و مبین و حمل آن به
 لغت عربیه بغیر تحریف و تاویل و توجع باب غلو قیل بلکه تصدیق عین قول واجب است اگر بضم در آمدن و نه در حواله
 آن بقابل و عدم تاویل بکنایه اولی باید از خدا سوال فهم باید نه و تا آنچه نمیداند عیش را بوی ارزانی دارد و کتب
 زدن علیا سبحانک لا اعلم لک الا ما علمتنا ما فی ذلک القیم ح و یقیم چه خوش معنوی ارشاد کرده و ارادت
 طریق ارشاد و سدا و فرموده و گفته الاتقی انست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنانند بغیر غلو و تقصیر سخن او را بر
 آنچه تمشیت فرمودنیارند در بیان و خبری که تقصیر و مراد او است کوتاهی کنند و از جاهل دران و عدول از وی
 آنچه از ضلال و عدول از عوایب حاصل شده جز خدا کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سوختم از خدا رسول صلعم بر
 بدعت و نشان است که در اسلام ناشی شده بلکه اصل به خطا و عدول و فریغ است خصیصا اگر باین سوختم سوختم
 قصد هم منافع گردد و قدریه و مرجیه و خواص و مستقر له و جمیع دران تقصیر و مسائله لغت بع که در ضلال و ضلال افتادند
 موقع ایشان دران گراهی همین سوختم از خدا و عدول بوده است الا غیر تا آنکه دین درست اکثر مردم موجب انعام
 گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند میگویند که بسوی آن التفات میکنند و بسوی بجانب آن
 بر نیاید و از تهی آری **۳** مردم اندر حسرت فهم درست * اینکه میگویم بقدر فهم درست *

اکتبه القرآن بالاشارة + وواقفت اياته الا ناره + اثاره واضاره ووسیة
 بمعنی نورست بلکه اوقالی کتاب خود را سمی بنور خسته و فرموده قد جاءكم من الله نوره
 و کتاب صبیحین بهدی به الله من اتباع رضوانه سبل السلام و جمع التشتیت این لفظها همین تفسیر کرده و در
 دیگر نسخ بجای الا ناره آتاره آمده و این ظاهرست و اوفق بطلب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
 واروست نه بطور صراحت و احادیث نبوی صلعم موافق او تصریح آمده و درین بیت جواب سوال دار درین مقام
 یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بان و خدا را زان
 و اتفاق از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما با اشارت النص ثابت است و
 علی الاطلاق غیر نیکو در قرآن نیست و نیز این سوال در جواب دیگر اجالی و تفصیلی است تفصیله در شرح قول ناظم
 و الآیه السوال فیها کما من یباید و اجالی آنست که در هر حال رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو عمل بدان
 واجب ساخت و آن دو وی یکی کتاب دیگر حکمت است قال تعالی و انزل الله علیا طه لکننا نوحی الحکمة و فرمود یعنی لکننا و الحکمة
 من آیات الله و الحکمة و حکمت با اتفاق سلف امت و اینه ایشان سنت است که در زبان رسول خدا صلعم بدان
 اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب است و این اصل متفق علیست میان اهل اسلام حدیثی
 از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلعم الادیانی او تیت الکتاب و مثله معه احدیث پس کتاب سنت اخ و برینو یکو یکو
 در احتیاج مستواسی الاقدام و تفصیل این مرام محرر سطور در سلسله العسجد و منبج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
 نوشته فلیما اجمعا تو ازت به الاحادیث التي + قد اختلف سبعین عند العدة + تو ازت یعنی متابع و پیالپی بودن
 و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تو اطو آ نهار کذب نزد عقل مجال باشد با استواء و هر دو طرف و وسط با استواء
 بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تو ازت مفید علم قطعی یعنی سنت و گفته اند افاوه علم استدلالی یا ضروری میکنند
 و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و قد است و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه است قال تعالی ینبث الله
 الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة و نتوان گفت که این آیه کیست و علم بعذاب قبر در
 مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهومیست در حق غیر متصف با ایمان و بطریق منطوق از آیه
 النار یرضون علیها خاض و او عشیا ماخوذست و این کریمه در حق آل فرعون فرود آمده و مفتوح است با ایشان هر
 حکم او حکم کفارست و مراد به شبات ایشان بر کلمه توحید تکن باوست و عدم تنزیل از ان نزد فتنه دین اگر چه در ان
 انداخته شوند و عدم ارتیاب بیهنات کافرین و بسته عین اگر چه بتلای افاات انفس و اموال شوند و مثبت در آخرت
 عدم توقف در جواب است نزد سوال در قبر و در حشر و در موقوف و عدم دشت از احوال قیامت و باجمعه شبات هر کس
 در قبر و ما بعد او بر مقدار شبات او بر توحید در دنیاست و هر که در دنیا اسرع در اجابت حق است وی در دنیا استع

و تخلص از ابوالخوایند و در کتاب شرح الصدور شرح احوال الموتی فی القبور نوشته اجدید در باره فتنه
 قبر که عبارت از سوال ملکین است از انس و برادر و هم داری و بشتر و ثویبان و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس
 و عباده بن مسامت و خذیفه و قثم بن جسیب و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن خطاب
 و عمرو بن العاص و مجاز بن جبل و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و اسماء
 و عایشه بعد تو اترسیده بجهه اجدید این جمله سؤا کرده و این بست و شش کس اند و در مشهور احادیث این
 باب را بر هفتاد عدد در سائیده و این باعتبار طرق خواهد بود نه باعتبار تعداد روایات از صحابه و اند علم و جمع ششیت
 گفته اند ساق المصنف فی الدر المنثور کثیر الهمایا من الاحادیث گویند بعض احادیث جامعه مذکوره اینست اخرج شیخان بن
 طریق قتاده عن انس قال قال رسول الله صلعم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه اصحابه لم یسمع نطق قرع لعالم قال اتیه
 ملكان فقیعدا فقیولان له ما كنت تقول فی هذا الرجل و عند بن زردیه الذی كان بنی من كلهم الذی یقال له محرق قال ما
 المؤمن فقیول اشهد انه عبد الله رسول الله فیقال له انظر الى مقعك من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة قال فلیها
 جميعا قال قتاده و ذكرنا انه یضیح له فی قبره سبعون ذراعا و یلا علیه خضر او امانا فقیال له ما كنت تقول فی
 هذا الرجل فقیول لا ادری كنت اقول ما یقول الناس فقیولان لا دریت و اتمیت و یضرب بطارق من حدیثی ضربت
 فیضیح صحیحه سمعها من علی الاثقلین گویند ملائکه رسول هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره اننا ناطعیم بقصد استحسان
 مسئول تا ذکر تعظیم موجب تاقین وی نشود و لیکن و تعالی مومن را بر قول ثابت قائم و دائم میدار و گران گفته بطارق
 بصغیر جمع مؤذن است با کلمه هر جزء از اجزای آن سطره سطره بر اساس است مبالغه انتهی و در غیر این حدیث بجای
 قول کافر لا ادری ماه ماه آمده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان هذه الامم تبسلی فی قبورها و ان المؤمن
 اذا وضع فی قبره اتاه ملك لیسأله ما كنت تعبده فان الله براه قال كنت عبد الله و یقال ما كنت تقول فی هذا الرجل فقیول
 هو عبد الله و رسول الله فیسأل عن شئ یسأل عنه و یطلق به الی بیت کان له فی النار فقیال له هذا بیک کان لک فی النار و کان
 عصمک و حکم فابدلك به بیتا فی الجنة فقیول دعوی حتی اذهب فابشر الی فقیال له یسکن و ان الکافر اذا وضع
 فی القبر اتاه ملك فینتزه فقیول له ما كنت تعبده فقیول لا ادری فقیول له ما كنت تقول فی هذا الرجل فقیول كنت اقول
 ما یقول الناس فیضربون بطارق من حدیث بن زینیه فیضیح صحیحه سمعها من علی الاثقلین اخرج احمد و ابو داود و ابی
 فی عذاب القبر و در بخاریست بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دوست و ضارب منکر و مکیر اند یا غیرین
 هر دو و در حدیث بر آن خواهد آمد که فرشته گور و رولر گنگ ابامر زبانه همین بروی بر گرانر که اگر بر کوه زند خاک گردد
 و غوغو باد منده و عنده رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و مکیر علی المسیت فی قبره فقیعدا نه فان کان مؤمنا قال له
 من ربک قال الله قالوا من نبیک قال محمد صلی الله علیه و سلم قالوا و من امامک قال القرآن فیوسعان علیه قبره و ان کان

كما في يقولان لمن ربك قال لا ادري قالوا ومن نبيك قال لا ادري قالوا ومن امامك قال لا ادري فيضربانه بالعمود حتى
 حتى الميتب انقبضنا او يضييق عليه حتى تتخلف اضلاعه اخرجته الدلمي ودر حديث سائل ان امام فنادوه كروه وايربع ميل است
 برآكه اهل قرآن ثابت القول ورجواب خواهند ما نداشتند تعالى وهر كه با قرآن سروكار نندارد خلافا حفظا و استاچه
 جواب بدو عن البراء بن عازب رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فاستنينا الى
 القبر وما لي ينجس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا حول كانهما على رؤوسنا الطير وفي يده عمود يكت به الارض فرجع ربه وقال يستعبدوا
 بالمدن من عذاب القبر منين اولها ثم قال ان العبد المؤمن اذا كان في القتل من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة
 من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم الكفان من الكفان الجنة وضبوط من جنوط الجنة حتى يكلمونه من البصر ويحيى ملك
 الموت حتى يجلس عنده راسه فيقول اية النفس المطمئنة اخرجني الى منفرة من المدون فتنفس كما تنفس القطرة من في
 السقار وان اتهم ترون غير ذلك فيأخذها ياخذها بالماء فينفضها في ذلك الكفن في ذلك الحوط يخرج منها كما
 تفتح مسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يبرون على طمان الله الا قالوا ما بهذو الوطئ فيقولون فلان فلان باحسن سماء
 في الدنيا حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا فينفضون فينفضون فينفضون كل ساعة يقرؤون بها السورة التي فيها اسم الله تعالى
 الكتاب كتاب عمدي في عيسى وواعي واه الى الارض فاني منها خافتهم وفيها عميدهم ومنها اخروهم مرة اخرى فيعاد ورو
 في جسده فياتيه مكان فيجلس فيه فيقولان لمن ربك فيقول المدبر فيقولان له ما دينك فيقول دين الاسلام فيقولان
 ما هذا الرجل الذي اجبت فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم واملك فيقول قرأت كتاب الله فامتت به وصدقت
 فينادي من السماء ان صدق عبدي فاقرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وانتموا له بالابالي الجنة فياتين من روجها
 طيبها وفتح له في قبره وبصروا ياتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول له ابشر يا ابي سريرك هذا يومك الذي
 كنت توعده فيقول من انت فيقول هو ملك الوجه الحسن فيخبر فيقول انما ملك الصالح فيقول بل قم الساعة ربا قم الساعة حتى ارجع الى ابي
 وما لي قال وان العبد الكافر اذا كان في القتل من الدنيا واقبال من الآخرة نزل به ملائكة من السماء وسوا الوجوه معهم
 المسوح فيجاسون منه بالبصر ثم يجي ملك فيجلس عنده راسه فيقول اية النفس المنجبة اخرجني الى سخط من المدون غضب ففرق
 في جسده فيفتنر عما كما ينتزع السواد من الصوت للبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعوا في يد طرفه حين يجلبوا
 في تلك المسوح ويخرج منها كائن حقيقه وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يبرون على طمان الله الا قالوا ما بهذو
 الرين نجيب فيقولون فلان بن فلان باقبح سماء التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهي بها الى السماء الدنيا فيستفتح فلان
 يفتح له ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبع لهم ابواب السماء فيقول المدبر تعالى الكتاب في بن عيسى في الارض السفلى فيطرح روجه
 طرعا ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم من يشرك بالله فكنا اخر من السماء فيحططه الطير او تومى به الرين في مكان حقيق فيعاد روجه
 جسده وياتيه مكان فيجلس فيه فيقولان لمن ربك فيقول باه لا ادري فينادي من السماء الدنيا ان كتب عمدي

خاف شوله من النار وفتحوا له بابا الى النار فيأتيه من حربها وسموها ويطيق عليه قبره حتى تختلف اهلها وياتيه رجل
 يصيح الوجع والغياب منتقن للرحم فيقول البشر بالذي يسودك هذا يوكمك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجرك الوجع
 الذي يحيى بالشمس فيقول انا عمالك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اذ جبال الطياليس وابن ابي شيبه
 في المصنف واحمد بن حنبل وبناد بن السري في الزهد وعبد بن حميد والبوداؤد وابن جرير وابن مردويه واحكام ومحمّد
 ابن ابي حاتم البستي في كتاب عذاب القبر وعن ابي سعيد الخدري قال شهدت مع رسول الله صلوات الله عليه فقال ايها
 الناس ان هذه الامم تنبت في قبور بافاذ الانسان وفي تفرق عمه بها جاره ملك في يده مطراق فاقتده فقال
 ما تقول في هذا الرجل فان كان مؤمنا قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فيقول صدقت
 ثم يفتح له بابا الى النار فيقول هذا كان منزلك لو كفرت بربك واما واذا امت فمذا منزلك فيفتح له بابا الى الجنة فيريد
 ان ينفض اليه فيقول له اسكن وفتح له في قبره وان كان كافرا ادرى نقا قيل له ما تقول في هذا الرجل فيقول لا ادرى سمعت الناس
 يقولون شيئا فيقول لا ادرى ولا تليت ولا اهدت ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقول هذا منزلك لو امتت بربك فاما اذا
 كفرت به فان هذا برك به هذا وفتح له بابا الى النار ثم يفتح له بالمطراق فيسبحه ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقول صدقت
 يا رسول الله ما جد يوم عليه ملك في يده مطراق الا هيل عند ذلك فقال رسول الله صلوات الله عليه ثبتت عند الذين آمنوا بالقول
 الثابت اخر جاحد وابن ابي الدنيا في ذكر الموت وابن ابي عاصم في الهنئة والبنزار وابن جرير وابن مردويه والبيهقي بسند
 صحيح يقال باله الشئ هولاء افضع كما في القاموس ومطراق بوزن مفعال بكسر ميم از طرق بمعنى ضربت وتمعنه
 هو محو كمنه بمعنى عمود صديد وآحاديث وشر بوت بمعنى ينأخه ما ظم كفته متواترا نداء وجمها فاده علم يكلند وحا فظ ابن القيم
 آيات ديگر وال بر عذاب قبر ذكر کرده وگفته اين آيه خاص درباره سوال ملكين است پرس وگفته ذكر نسيم وعذاب
 برنج در قرآن مجيد ودر چند موضع آمده است ما تولى تعالى ولوترى اذ الظالمون في عقرات اللقيت والملائكة باسطوا
 ايديهم نحو الفسحك اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق وكنتم عن
 آياته تستكبرون واين خطاب است ظالما نرا زدموت و ملائكة كه استگو هستند خبر دادند كه آنها جزا داده شوند بعد از
 چون اگر چه اين عذاب از ايشان تا انقضاء دنيا متاخر گردد و زيرا كه بصحت پوسته كه با آنها گفته شود اليوم تجزون گويم
 ابن عباس و تفسير آيه باسطوا ايديهم گفته امي بالعذاب وحق تعالى فرموده فواقاه الله سيئات ما مكروا وحقاق
 بال فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدا وواعشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون
 ابشدا العذاب واين عذاب دارين است كه ذكر كوشش کرده و احتمال غير آن نادر در زمخشرى گفته وليستل بهنؤ الالته
 على عذاب القبر انتهى گويم تخمين از حديث ابن عباس روايت کرده اند كه ان النبي صلوات الله عليه فقال انما يعذبان وما يعذبان
 في كبير اما احداهما فكان لا يستنزه من الهول واما الاخر فكان عيشي بالنسيمة الحديث و مسلم از زبير بن ثابت آورده قال

فی مرضه الذی یوت فیہ لم یفتن فی قبره وامن من ضغطة القبر وعلته انما لکم یوم القیامة باکفما حتی تمیزه الصراط الی الجنة
 گفته که این حدیث حسن غریب است نصیر بن حماد بجلی بیان متقدم بوده وروی ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم تدر و ن فین انزلت
 بزه الایة فان له معیشتہ عنکما وخرجه یوم القیامة عنی ا تدر و ن المعیشتہ الفسکة قالوا لمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عذاب القبر والذی
 انفسی میده انه لیساط تسعة وتسعون تینا ا تدر و ن الثنین تسع وتسعون حیة ککل حیة تسعة و اوسن تخون فی حبسه لیسونه
 فی حبسه و تسع و تخدش الی یوم القیامة اخرجه البزار و ابن ابی حاتم بعضا خفصا و اللفظ الذی نقلناه لفظ القرطبی و در تفسیر
 معیشتہ ضحکی چند حدیث آمده و آن عذاب قبر است و ذکر حیات در آن بوجه کثیره ثابت شده عن ابی سعید خدری مرفوعاً
 فی قول معیشتہ ضحکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور و سد فی سنه و عبد بن جمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی
 حاتم و صحه و ابن مردویه و البیهقی فی کتاب عذاب القبر و مثل عن ابی هریره مرفوعاً و لفظ عبد الرزاق قال یضیق علیه قبره حتی
 تختلف اصلاعه و لفظ ابن ابی حاتم قال صنعة القبر و عنہ قال المعیشتہ انکی ان یساط علیه تسعة و تسعون حیة ینشون کحیة
 تقوم الساعة اخرجه البیهقی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی قبره فی روضه خضراء و یرج له فی قبره
 سبعین ذراعاً و یضیق حتی یموت ان یموت کالقمل الی البدر بل تدر و ن فیما انزلت فان له معیشتہ ضحکی قالوا لمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 الکافر فی قبره یساط علیه تسعة و تسعون تینا بل تدر و ن الثنین حیة ککل حیة سبعة رؤس تخدشونه و تسعون تخون فی
 جسمه الی یوم القیامة اخرجه ابن ابی الدنیانی ذکر الموت و حکیم الترمذی و ابو یعلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن
 جبان و ابن مردویه و البیهقی بدیل بن بشریچ گفته ارواح آل فرعون در اجوات طیر سودست صبح و شام میکنند بر آتش اینست
 عرض و ابن سعد و بجای آتش لفظ جهنم گفته و ابوهریره در صرح میکرد دهر گناه و بیگاه و سگفت رفت شب و آمد روز و
 عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس حدیثی آواز او نمیشنید مگر آنکه پناه بخیزد است از آتش مردی او زاعی را گفت ای
 اباعمر و پزندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از حجر می برآیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل
 آن سفیدر سبگردند گفت شما این را در یافتید گفتند آری گفت در حوصل این طیور آل فرعون است که عرض کرده می شنوند
 بر نار صبح و شام و بر سبگردند این طیور بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شد بر های ایشان و سیاه گشت و رو سید
 بران پز سفید و بر افتاد سیاهی باز معروض میشوند بر نار و بر سبگردند بسوی آشیانه اینست داب آنها در دنیا و چون در
 قیامت آید حق تعالی را مبادا دخول آل فرعون اشد العذاب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان احکم اذامات عرض علیه تعده بالعداة و العشی ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان کان من اهل النار فمن اهل
 النار یقال لهما مقعدک حتی یبعثک الی یوم القیامة اخرجه ابن ابی شیبة و البخاری و مسلم زاد ابن مردویه ثم قرأنا الی فرعون
 علیها غدا و عشا و الاية السوال فیها کاسن + ینبت الله الذین امنوا + مرد و سوال در آیه همان است که تفسیر آن
 پیشتر باشاره گذر شده و معنی کون و لیس انست که اول سنت تفسیر این سوال آمده کمایدل لها اخرجه الطیالسی و شیخان

و ابو اود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن اثیر و ابن عساکر و ابن مردودیه و البیهقی فی کتاب
 عذاب القبر عن البرزخین عازب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال المسلم اذا سئل فی القبر ليشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم فذک قولی سبحانه و تعالی بنیت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة طیبی و شرح مشکوٰۃ
 گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چشم آنرا نازل در باره عذاب قبر گفته اند و جواب آنست که
 شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطریق تغلیب و گفته مومن برای ترغیب و ترهیب باشد و قبر مقام
 بول و وحشت است و لقا و ملکین عاده انسان را سه اسیمه و پریشان میکنند و اگر مانی نیز مانند آن جواب گفته و کلام
 در ثبوت عذاب قبر از آیات کرمات و احادیث بینات بیشتر گذشته فلیترجمه و چون زنا دقه بر قول بعد از قبر ایراد
 کرده اند ناظم شرح اشارت بسوی آن کرده و گفته اند که ما کشفنا للوفی و لم نر حساً اهنه و صوتاً یعنی موتی
 را بعد وضع در قبور بر حال سابق و به تنور است و این در عذاب و تغیری در حالت سابقه نمی بینیم در جمیع مشقت
 گفته فصل و هذا فی عذاب القبر جمیعاً او دده فی النکرة کلا انه یختص بالسؤال و کما یفیدها الناظر
 الجلال یعنی عبارت سیوطی رح موجه آنست که انکار منکر مخصوص بسؤال ملکین است بآنکه این انکار عام است شامل
 همه آنچه از عذاب قبر و بول جسد واقع شده گو یا مرادش آنست که چون انکار سوال کردند و آن اول واقعه در قبر است
 معلوم است که انکار را بعد از آنست که زنا دقه ملاحظه که انکار عذاب قبر وسعت ضیق
 او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملائکه صنایع است بطریق حدیث و حیات و ثوابین و نار متناهی را یافته می شود
 بلکه اگر چشم هر ذریقه نیم یا رسیده او داده خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغیری در آن محسوس
 نمی شود و مسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق است ضحوت مابصر و ضیق موضع زنا دقه و کم نیکرد و در این محال تنگ کجا
 گنجایش مرده و ملائکه و صور و وحشه یا مونسه میدارد و آخوان زنا دقه از اهل غللال و بیع میگویند که هر حدیث مخالف
 مقتضای حس و عقل مقلوع الخطاست و تخطیه از اقل اوست و صلاب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسئول
 و مجیب نمیکرد و جسم او فروخته نمی شود و هر که اسباع مقررین و طیور نیش کرده اند و اجزای او در لطن سباع و حرم صیل
 طیور و شکلهای ماران و مدارج ریاح متفرق گشته وی چگونه مسئول می تواند شد هرگز سئلت ملکین برای آنچه مستصوب
 نیست و باینجه قبر چه قسم برای او روضه از ریاض جنّت یا حفره از حفر نار می تواند شد و کجا اینقدر تنگ می تواند گشت
 که اضلاع او ملتمس گردد بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی است که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها
 بر موضوع لذت عرب خود هیچ حقائق نیست این است آنچه قرطبی و ابن القیم و غیره از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر
 کرده اند و ناظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده و گفته **اجاب عنہ المملکی المخریعی . اعنی ابابکر**
هو ابن العسکری . یعنی ابوبکر محمد بن عبدالله شبلی ختام علما و انلس و حفاظ او ابن بشکوال در کتاب الصلح احوال

و رحلت لبسوی شرق و بغداد و مصر و مکه و ریه و فکر کرده و بروی ثنا با کرده و گفته و ولادتش شب پنجشنبه بیست و دوم شعبان سنه چهار صد و شصت و هشت بوده و وفات بماه ربیع الآخر ببله فاشنش صبح و سنه پنجمه چهل و سه اتفاق افتاده و جمالی که هلال لبسوی آن اشارت کرده و قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی با جبریات و فوئین موصولین را از چشم مکه فین محبوب ساخته چنانکه رویت ملائکه محبوب کرده با آنکه انبیا و علیهم السلام ایشان را دیده اند و هر که انکار این معنی میکند و بر آید که از نزول جبرئیل علیه السلام منکر شود حال آنکه حق تعالی وصفت شیاطین را شاد کرده است از آنکه بر او کوه و قبیله من حیث لا یرو و نصوص معتدی و متوسطی لبسوی آن چندین اشارت نموده است بانما الادلک معنی میخلاق +

لمن لیتنا و من یتنا یوقی + یعنی او را که بصر معنی است که خالق او حق تعالی است پس گاهی برای زیاده می آفریند بر او عمر و گاهی رویت کثیر را قلیل و قلیل را کثیر می سازد قال تعالی و اذ یریکوهوا اذ التفتیتو فی اعینکم قلیلا و یقلکم فی اعینهم کثیرا و معوه گفته که روز بدر از آن در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در پهلوی من بود نفسم ایشان را بفتاد کس می یتیم گفت نه بلکه صدکس اند تا آنکه مردی را از آنها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما بزرگس بودیم بلکه شیطان آن روز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان نمیدانند قال تعالی و اذ دین لیهو الشیطان اعماطهم الی قوله انی ادری ما لا ترون و درین باب روایات است و این دلیل است بر قول ابن عربی که او را که بصر مخلوق خداست برای بر که میخواهد بیدر و از بر که میخواهد باز میسازد و لیس بالطبع و کالذات + و لا باسبابی که صفات

درین بیت اشارت است لبسوی خلاف معتزله که چون موافق هشت گانه بر تعلق شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله در علم اصول است و طبع و طبع با کسر و طبیعت بیک معنی است مراد بدان تعبیر است که انسان بران طبع شده است حاصل آنکه او را کس از انسان با طبع یا بالذات یا باسباب و صفات نمی آید بلکه بتعلق و مشیت او تعالی نمی باشد و در بعضی نسخ بجای باسباب لفظ بلافعال آمده و هر دو افاده یعنی مراد میکنند بعبه ابن عربی استلال دیگر که در چنانکه ناظم گفته

الازی جبریل حین انزله + بالوحی تکلیما که مثل الصلصلة + فاصل انزال او تعالی است است و حین یعنی وقت است و در بیت اشارت است بحرف غایب ان الحرف بن هشام سال رسول الله صلی الله علیه و آله یاتیک الوحی فقال حیانا یا نبی مثل صلصلة الجرس و هو اشارة علی قیصم عنی و قد رویت عنه سمعته اخذ به البخاری و غیره در فتح الباری نوشته صلصلة بد و صا و صله مفتوحه و لام ساکنه و اصل آواز افتادن بعضی آهن بر بعضی است بعد از اطلاقش بر هر آواز طبل نیز وار داده و صلصلة مذکور در اینجا صوت فرشته بوحی است قطبانی گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسموع است اول آن را می شنود سپس آنرا فهم میکند و گویند که آواز پرهای فرشتگان است انتهی گویم مراد ناظم در اینجا معنی اول است و وجه شدتش آنست که فهم آنرا گامیگام مثل صلصلة باشد مشکل تر از فهم سخن مردی است که مخاطب محمود میکند و معنی انقصم قطع و تجلی بایشانی است و دعیت یعنی حفظ است لیسعه النبوی تعویض معنی و صحبه من صحبه لا یدمع +

این سبب تمام استدلال مذکورست یعنی جبریل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم می کرد
و آنحضرت صلوات الله علیه می فرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند با آنکه در کجا نشسته می بودند پس ویت و سماع مخصوص آنحضرت
می بود و از اینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را در آن دخل و اختیاریست بعده تا آنکه گفته و خود
القول فی الامداد + خاله الاهام فی الارشاد + مراد با امام ابوالمعالی عبدالملک بن محمد بن مهدی است جوینی معروف
با امام الحرمین فقیه شافعی است این فلکمان بر وی شنا کرده و گفته اعلم تاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و
امامتش مجمع علیه و غرارت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکر اشکات
کرده و مؤلفاتش بشمرده و جمله آن یکی ارشاد است یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العزلی پاسخ گزارد
و بر دو کار منکر پرداخته و حجت اولی آنست که او صاحب کرامت است یعنی امام حجة الاسلام بن
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام الحرمین است
را حیا را علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جوینی جواب
داده و تسدید محمد بن اسماعیل امیر گفته و بومن نفس الکتب اجلا قدر اگویم این مریح صحیح است لیکن غالی از بعضی مواد فاسده
نیست مثل ماده احادیث موضوعه و ماده و فلسفه و جز آن اما بعضی اهل علم تطهیر احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و جواب
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام است یکی که انظر و اصح
و مسلم است آنست که تصدیق بوجودش باید کرد و با آنکه این حیات میت را می گزند لیکن اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا
صلح مشاهده امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق با آخرت دارد از عالم ملکوت است نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول
جبریل علیه السلام آوردند و حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم جبریل را مشاهده میفرماید پس اگر
ایمان با معنی نیست تصحیح ایمان در باره ملائکه و وحی اتم تر باشد و اگر ایمان مشاهده نبی صلم و عدم مشاهده است حاصل
و این معنی جایز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشاهده نبی صلم و عدم مشاهده است حاصل
و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این جهان نیستند بلکه جنس دیگر اند که بجا سئد و گیرد که می شود
مقام دوم آنست که حال ناظم را یاد کنند که در خواب می بیند که ما را در میگرد و او متالم می شود تا آنکه در خواب قرین می آید
و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزع میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص میدارد این استادی
میگرد و روی این حال را مشاهده می کند و تو از ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق می و خدا
را که در آن گرفتار است نمی بینی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لرغ موجود است پس هیچ فرق
در میان حیثیت عقل و مشاهده نیست مقام سوم آنکه این صفات ملکات منقلب بودیات و مولات میگردد و زرد شود
و الم مثل الم لرغ حیات می باشد بنویس وجود حیات و انقلاب صفت موزی است چنانکه موزی میگردد و عشق نزو
مستحق انتی لیکن اول اولی است و هر دو ناظم از مصرع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی ابن العزلی

کرده اند و بعضی نسخ بجای اکتفا اقتفا واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو لفظ یک معنی است
 و حافظ ابن قیم شرح در جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاد نموده و گفته است هر که مقرر قدرت و تعالی است
 چه قسم امکان را تمنی می تواند کرد که وی بعضی البصائر خلق را از حوادث مصروف میل و انزبان برست و رحمت برای ایشان
 زیرا که طاقت رویت و سمعش بسیار نمد و بنده در بصیرت و سمع اصغر از آن است که برای مشاهدۀ عذاب قبر ثابت می تواند شد
 چه بسیاری از آنها که عذاب قبر را شنیده اند بهوش افتاده و منشی علیه گردیده و آنرا که زمان تمتع بعیش نشد و بعضی که
 از ایشان کشف این قتلع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم امکان رحمت الهی در سیال نظامی عالم میان
 ملکین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف غطا عیاناً مشاهدۀ دست بهم بردن آنچه معقول است محسوس گردد
 و بطاعتی از اقا و در برابر الله بقی و خردل از چشم و سینه مسیده است و بسعرت آزار می تواند کرد پس ناک چگونگی از آن
 عاجزی تواند شد و چه قسم او تعالی بر آن قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شیئی قادر است و نسبت قیاس امر بر بن بر شهود مردم
 مگر محقق حمل و صرف ضلال و بلکه سبب صادقین و تمیز رب العالمین و تسلسله آنست که این سمت و ضعیف و اضمارت
 و ظلمت و حضرت و نارا از جنس هم و این عالم نیست و بی آدم مشاهده همان چیز میکنند که از جنس این عالم است و آنچه از امر
 آخرت است بر آن پرده انداخته اند تا اقرار بر آن و ایمان بان سبب سعادت باشد و عجب تر ازین آنست که دو کس
 پهلوی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در مغالکی از آتش است و در ترش تا هسیایه او نیز سد و این دیگر در چین بهشت است و
 نفیض تا جارا و نمیرسد و قدره الرب وسیع و عجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دارا را از آیات قدرت خویش چیزی بنا
 و انوده که شمارش توان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفته و تکذیب شنیده نامعلوم است الا من و نقد اندک عصمه و اگر ممکنان را
 بر آن مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زایل گردد و مردم از دین موتی بازمانند که فی الصحیح لولا ان لا توافوا
 سالت الله ان یسعکم من عذاب القبر اوسع و چون این حکمت در حق بهائم متفق است لهذا اینها سماع و ادراک آن ندارند
 چنانکه ذکر بغله نموی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانه خود بعد عصر بسوی ایستان بر آدم قبیل غروب
 شمس میان قبرستان رسیدم گوری را دیدم گویا آنگاه آتش است و مرده میان اوست چشم خود را مالیدم و گفتم مگر در خوابم
 و نطق بسوی سوره بله شوم و گفتم تا هم نیم بخانه آدم و بن مدیونتم الهی طعام آورد و خوردن نتوانستم بشهر گذرون
 رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی کجاست که امر و زوقات یا قته عرض کند رویت نارد و قبر مثل رویت ملائکه
 و جن است که احیاناً برای بعضی کسان بمشیت الهی اتفاق می افتد بن ابی الدنیا از شیخی آورده ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه و آله
 حررت بعد فریت رجلا یخرج من الارض فیصر به برین معینه حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال کاب اهل
 برین بشام یعنی ابی یوم القیامة و ازین جنس اوقات و حکایات بسیار است که این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و اما
 رویت سنابم پس گرض خوابان و قافله ضمیمه باشد و هر که بر آن وقوف خواهد باید که کتاب المناجات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و قطع لآمال و جزآن رجوع فزاید و او تعالی امر آخرت و متصل بهما را زاد و ک کفین درین
 و از فانی محبوب ساخته و این کمال حکمت بالغه است تا موسنین بالغیب از غیر خود متاثر گردند و اول این محامل آنست که ملاک
 بر مختصر فرو آورده نزدیک وی می نشیند و وی ایشان را عیاشان می کند و با ایشان الکفان و کلو طاعت یا تار
 می باشد و آئین می گویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر مختصر و وی جواب سلام ایشان میدهد گاهی بسیار
 و گاهی با شارت و گاهی بقلب نزد عدم سخن از لطق و اشارت و بعضی حاضرین نرانی شنوند که میگوید هر جا اهل
 و سهلا بنده الوجوه و شیخ الاسلام ابن تیمیة رح گفته مختصری را شنیدیم میگفت علیک السلام با بنانا جلس مقصود خیر سلج
 مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک لدقان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به لیفوت بعده آب فواست
 و وضو کرد و نماز گذارد و گفت امض لما امرت به و در آبن الالدنیا گفته عمر بن عبدالعزیز روز موت خود گفت بنشانی
 هر چون بنشانیذ نگفت انالذی امرت به فقصت و نهی فی نعصیت و لکن لا اله الا الله بعده سر برداشته نظر تیز کردن
 گرفت پسیدنای امیر المؤمنین حسیت گفت می بینم کسانی را که انسان اند و در جن بعده مقبوض شد و چون این
 اول امر غیر مرئی و مشاهد درین دارست پس با بعدش چه میتوان گفت بعده در کتاب الروح نوشته که او تعالی سده خانه
 آفریده است یکی دنیا و دوم برزخ سوم دارالقرار و برای هر خانه حکمای مخصمه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس
 ترکیب داده و احکام دارد و نیار ابر ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع اوست و لکن احکام شرعی مرتب بر چیزی است
 که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگر چه نفوس خلوات آن مضموم داشته باشند و احکام برزخ برابر ارواح مقرر نموده
 و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان است و متالم بالمش و متلذذ بر احتش میگردد
 و همین ارواح سبب شادمانی و عذاب است همچنین ابدان تابع ارواح است و نعیم و عذاب و سبب شورش درین زمین
 همین ارواح است پس ابدان در میان ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان همچو قبور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان
 خفی اند در قبور احکام برزخ برابر ارواح جاری است و بسوی ابدان نیت یا عذابا یا ساری چنانکه احکام دنیا برابر ابدان جاری است
 و بسوی ارواح نیت یا عذابا یا ساری فاحصا بنده الموضع علما و عرفه لما یبغی یزیرل عنک کل اشکال یورد علیک من داخل
 او خارج و اذاعت بذاعت قول الناظم رح فکن لهذا جهاد اعتقاد - شتاک به فی سبیل اللشاک
 یعنی در اعتقاد بعد از قبر جزوم بواجب باید کرد تا سلوک شاهراه هدایت دست بهم در جهاد گویند سوال روح و جسد
 هر دو را معامی باشد روح را و جسد یا بعضی او اعاده میکنند چنانکه در صبح آمده و تفرق اجزای است مانع از ان
 نیست چه او تعالی قادر است بر اعاده حیات بسوی جزئی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادر است بر جمع اجزاء
 کما فی حدیث الذی اوصی بنیانه اذ مات ان یحرقوه و یذروه فی الهمی و یونی الصعین حافظ ابن القیم رح گفته
 احادیث مصرح اند با عاده روح بعد از نزد سوال لکن باین اعاده حیوة معموده که بدان قیام روح و تدریج و برتری

باشد محتاج طعام و نمون آن گردد حاصل نمیشود بلکه حیاتی دیگر که بلبل توحان سؤال است بهم بد حاصل میگردد چنانکه حیات نامم که زنده است غیر حیات
 مستقیقت است چه نوم بر یاد موت و نفعی اطلاق حیات است نامم تو ان که چندین حیات میت زدا عاده غیر حیات می است و این حیات نانی
 اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات است چنانکه نوم متوسط بود میان آن و غیر موت
 دلالت در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر است بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن است و این همیشه متعلق می ماند اگر چه
 جسد بالی و در دیده و متفرق و متقسم گردد و انتهی و تشنج الاسلام این تمییز گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کند
 روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه است منم این از عرفانی و محلی است از ابن جریر جو بوز
 انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که سال روح را بلا بدن است قاله ابن جریر و آخر منم ابن مقبل
 و ابن الجوزی و ابن غلط فاحش است در نه قبر را باشد و در بعض احادیث مرفوعه آمده من فارقی الینیا
 و هو کل من غل القبر هو کل من غل جراب البسائی التزویبا افضل روی عیون الانیاع من فی فانیع ان ملک الموت سکران
 و یعین منکر و انکیر اسکران قاله القریبی و چون حین ملکین بغایت عظیم است خلق کثیر را در جهت واحده در مدت واحده
 بخاطبت واحده خطاب می توانند کرد و روحی که مخاطب نیال میکند مخاطب است نه غیر او و او تعالی او را از سلی عجاب لقبته موتی
 باز میدارد و انما للملک للسؤال ذ و ابتماع و ذ و اعتنال + پیشتر از مخشری در تفسیر قوله تعالی الذاریض
 علیها غدا و او عشیا گفته است که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
 معیشة ضحکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید بخدزی ابن القیم گفته و اما قول اهل بدع پس ابو ذیل و مهرسی گفته اند
 که هر که خارج شد از سمت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو نقطه و مسکله در قبر واقع می شود و بیانی و پیشتر و پیشتر
 اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مؤمنین نفعی آن ننوده و برای اصحاب تخلیه از کفار و فساق بر اصول خود ثابت
 کرده اند صحیحی گفته جریان فتنه عذاب قبر بر مؤمنین بغیر روار و ارج بسوی اجسام است و حسن علم و تالم میت بلا روح
 جائز است و این قول جامع از کرامیه است و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبر عذاب میکند و در ایشان احداث
 الم یفر ما ید و موتی آزا نمیدانند چون پیشتر این آن الام را احساس ننند و دریا بند و بسیل معذبین از موم همچو بسیل
 سکران و منشی علمیه است که اگر مضر و ب شوند وجدان الم کنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم حذب کنند و با عتی
 از ایشان را با انچه عذاب قبور کرده منم ضرر بن عمر و یحیی بن کامل انتی و از اینجا شناخته شد که اطلاق قول نفعی
 عذاب قبر از معتزله جمیعاً کما یبغی نیست و ناظم درین میت اشاره بسوی نقل مسلمان میان علماء در عذاب قبر کرده
 که بر روح است یا بر بدن یا هر دو معا و در جمع استتیت درین مقام اصحاب کلام کرده گفته **فصل**
 و اثبات عذاب اللبت + لروحه و جسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر بدن
 یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس بر بدن و آیا بدن مشارک نفس است در نعیم و عذاب

یا نه پیش شیخ الاسلام احمد بن محمد کلینری عبد السلام بن تمیم حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو است
و اتفاق اهل سنت و جماعت نعم و عذاب بی شود و نفس تنها از بدن متصل بدان و بدن متصل به نفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع است چنانکه در روح منها از بدن باشد و عذاب و نعیم بر بدن و روح در قول مشهور است
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله احوال شاذه است که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلا ربه بنکرین معاد بدان
میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر بر روح و ابدان غیر متعین و معذب اند و ایشان کافر اند با جمیع مسلمین و قول بسیاری از
اهل کلام از مشرک و غیر ایشان که مقرب بخدا و ابدان اند نیز همین است لیکن میگویند که این در برنخ نیست بلکه نزو قیام
از قبور خواهد بود و این حکار عذاب بدن فقط در برنخ است و قول ایشان آنست که نعم و عذاب در برنخ همین
ارواح است و چون روز قیامت شود روح از بدن جدا میگردد و مغزب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند و همین است مختار بر این است که این قول از احوال شاذه نیست بلکه مضان بسوی
قول مقرب بعباد قبر و مقرب بقیامت و مثبت معاد ابدان و ارواح است لکن ایشان از عذاب قبر سه قول است یکی آنکه
تنها بر روح است و دوم آنکه بر هر دو است و هر بدن بود اسطه او است سوم آنکه بر تنها بدن است و نعیم بر این قول است
قول خنث است عذاب و قبوی روح را حیات میگویند و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگویند و از چون احوال شاذه
سه قول است اول قول ثانی شاذ قول کسی است که میگویند تنها روح منع و معذب نیست بلکه روح همین حیات است و این
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقا روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل است و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه کتاب سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی است
و نعم است یا معذب و چون اینهمه احوال شناخته شد پس باید دانست که مذہب سلف امت و ائمه او آنست که است
بعید موت و نعیم است یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن نعم یا عذاب
باشد و متصل میگردد و بعد از ابدان احیاء تا وصل میشود او را همراه وی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید عاده ارواح با جسد شود و از گورهای خود برای رب العالمین بر خیزند و معاد ابدان متفق علیہ مسلمین میبود
و نصاری است بعد از انظم روح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحلیه
من کاصحاب فی حکمة السعول الجواب نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف
بحلیه حیرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بن قیس حاکم است طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم جمیع الیه ذوار النهر
گردید و در مذہب و وجه سنه دار و افاده ابن قلکان و در قول او من الاصحاب شاعراست با آنکه وی باقی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی است با آنکه وی بخت مآه است و جز سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس به مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویند که انظم این لفظ را بنا بر ادنی ملاست گفته

سنة احوال الجواهر

و آنچه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاد و السیة العلامه محمد بن اسمعیل الامیرم و مراد ب حکمت در اینجا حکمت الهی
در افعال و اقوال وی است و سید محمد بن ابراهیم و زبیر تفسیر حکمت در اینجا راجع علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت در اینجا
علم با فضل اعمال است و عمل کردن بمقتضای علم مذکور و شناسش علم است با آنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور است
و نیست خلقت در آنکه این حکمت است و مراد حق حکما و علما از مخلوقین و در ثبات این حکمت برای او تعالی و ابقا و آن
اشعریه خلاف کرده اند و بجای میان آنها و میان مثبت و بطول کشیده و محبت با کسی است که اثباتش کرده انتهی
حافظ ابن قیم گفته خنایه مخالف اشعریه اند در ثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته مجال علی احکم الحاکمین و
اعلم العالمین ان يكون انفعاله مسطحة عن الحكمة والمصالح والغايات الحميدة والقرآن والبسنة والعقول والنظر والایات شاهدة
بطلان ذلك و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر المدحق قدره من نفع حقيقة حکمة التي هي الغايات المحمودة المقصودة
بفضل و جمع التشتيت گفته و قد تقدم مر الى نظره هذا القول شيحة من تميمية روح و باغ في اثبات الحكمة والروعي من نفا باوالة
سبب و طه في ايتار راجع وغيره و قد سئلنا بما في كتابنا ايقاظ الفكرة بمراجعة الفطرة و ذكرنا اول التشتيت و انفتاح اذا عرفت
هذا ما اوردی و حافظ جلال الدين مخالف اصحابه لا اشعریه في المسئلة فقد وفق للاصابة شاكلة الصواب و كما قال السيد محمد
انهم اذا تكلموا بالفطرة اثموا الحكمة انتهى گویم خلاف میان اشعریه و حنا بله در مسائل اعتقاد قریب بر و از د سلسله است
من جمله آن یکی این سلسله اثبات حکمت است و صواب درین مقام همراه حنا بله است نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
حکمت نمی باشد فعل حکیم علی الاطلاق چه رسد حکمت حکمت و نعمت نعمت و دامت دولته و عزت عظمته القدر بعد الموت

للانسان هو الطیر بن المقرف الثاني انسان بشر را گویند واحد او انسی است بکسر و سکون نون و امن بفتح تین
و جمع اناسی و زن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مطلق مرئی در سواد را گویند و تصغیر انسان انسیان آید
و اناس لغتی در انسان است ابن عباس گفته انما سمی انسانا لانه عند المیز فی نفسی در قاموس گفته اول ناس اول انسان و طریق معنی
سبیل است مذکور و نوشت هر دو آید جمع آن طرق است و این بیت بیان قول طیبی است در جمع التشتیت گفته حق تعالی
بحکمت بالتمه خود سده دار مقرر کرده و در دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برزخ آنست که مراد بقوله تعالی است و من
در آن صحیح و برزخ الیوم بیعتون و کشتان گفته ای امامم حائل مینم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
البرزخ الحاجز بین الشیخین و من وقت الموت الی القیامة من مات دخل انتهى گویم یعنی برزخ لغته همین حاجز میان وضعی است
و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی است و عادت صاحب قاموس است که حقائق لغوی را با معانی شرعی مخلوط
میگرداند و این حرکتش منجمد انتقادات ابل نلم بروی است و تمیز و روان کار حذاق است لا غیره تجا به در آیه موصوفه گفت
حجاب بین المیت و الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس اچهار خانه است هر یکی از دیگری عظیم تر اولی در شکم مادر است
و درین خانه ضیق و مصروفات تلا شانه فلط رحم و فلطت مشیر و فلطت البطن و بهذا فسر و ابن عباس و حکمته و سعید

بن جبریه و موم این دارد نیاست که در آن نشو و نمایانته و بدان مالون گردیده و کسب خیر و شر و اسباب سعادت و شقاوت نموده و با محبوب و مکره و آشنا و ملاقاتی گشته سووم در برنج است و آن اوسع و اعظم ازین دارست بلکه نسبت به باین دار مثل نسبت این دار بسبوی اول دارست چهارم دار قرار و آن جنت یا نارست و بعد از آن کدام دار نیست و او تعالی بقدرت و حکمت خویش نفس را ازین دور نلایطه طبقه طبقه نقل میکند تا آنکه شتی می شود بسبوی داری که جزوی صلاح دیگر دارند و در آن استقرار این نفس است و قبل آن در آن دوزخ ساقر بود و در هر حين قطع مراحل بسبوی دار قرار میکرد و در او تعالی را بنا بر حکمت خود در هر داری ازین دار با شانی و حکمی غیر حکم و شان دارد و دیگرست فقها را که احسن اخلاقین فیها میگویند الفحص عن اعیانه + لیسرح الروح الی جنانه + ضمیر فیه در دنیا برای قبرست و این خارج به اغلب باشد زیرا که سوال برای بیت معلوم است خا سور باشد یا نه و فحص یعنی بحث است و لیسرح علت فحص است لیکن مقید است بقول ناظم روح ان کان امن الابرار + او هوت ان کان فی الفجار یعنی عروج روح بسبوی جنان بعد بحث و تفتیش از ایمان بشری است که از دنیا که آن باشد البه باقی من الابرار و الصالحین و اکثر الکبرکالبایع ابرار و برده ایتال بر سر فویا بود و اکثر منی نیست بیشتر اختصاصی ابرار است قال ان کان الابرار یعنی و بر کسی است که همش از محقرات امور و خطاهای این دهر ساقی گشته و بیایح حکمت از دلش نمایان شده و از مساکنت دنیا عاگر گرفته زیرا که روح مالون است محلی که در آن مطمئن بود پس هر که همت بلند و نیت راجحه دارد روح او ناظر بودی رفیق اعلی است اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک و فبقا که روح او ارضی است و وی بنده و در هم و دینار و تمیصه و لذات فانیست سقط او نفلت یعنی در همه افتد اگر این مخصوص عن الایمان تجمله بیکاران و فجارست و فجار جمع فاجرست و طومنتش فی المعاصی و مقابل فجار یا ابرار تابع و قرأت است قال تعالی ان الابرار یعنی معبودان الفجار یعنی محبت و در کتاب الفجار یعنی محبت و ان کتاب الابرار یعنی علیین و هر که روح خود را خالص برای خدا ساخته روحش عرش است نازل می شود و بر ارض مگر برای بیارت فقط حکم او تعالی سید علامه محمد بن اسمعیل ازیر فرموده این بزد بیت تمام اشارت است بسبوی مستقر ارواح بعد موت پس که آن با خلاف مردم در آن ناگزیر باشد زیرا که از زمان است و حافظان القیم برای وی سلسله استقلاد کتاب البر و منصف ساخته خلاصه اش این است که مستقر ارواح باین موت تا قیامت کجاست و آسمان است یا در زمین و در جهنم است یا نه و در غیر این اجساد که در آن تنعم و مغرب می شده نماده می شود یا تنهایی باشد و این سلسله عظیم است مردم در آن کلام کرده اند و اختلاف نموده و نیست تعلق آن مگر زسمع فقط و اختلاف در آن برین قول است اول که قومی گفته ارواح مومنین نزد خدا در جنت است شهدا باشند یا غیر شهدا و این وقتی است که کدام کبیره یا دین جابل ایشان از جنت نبود و او تعالی ملاقات ایشان با رحمت و عفو فرماید و این نهیب ابوهریره و این عمر رضی الله عنهما است و حجت این قول

قوله تعالى ست فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة تجري وواين آية راو تعالى عقيب خروج روح
 از بدن بموت ذكر فرموده گويم و حديث طويل تيم داری از آن حضرت مسلم آمده ان روحه تخروج والملائكة حوله يقولون
 سلام عليكم اذ نفوا عنه باكنتم تعلمون و ذلك قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم
 فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة تجري قال روح من جهة الموت وريحان يعلق
 به عند خروج نفسه وجنة نعيم امامه وفيه ان الله تعالى يقول للملك الموت انطلق بروح ورحمة في سر
 مخفوف وروح منضو وروح ممدود و ما مسكوب الحديث اخرجه ابن ابى الدنيا في ذكر الموت والويعلى
 من طريق يزيد الراشحي عن انس عن تيم الداري عنه مسلم ابن القيسم گفته و امتحان کرده اند که بريد يا ايها النفس المطمئنة
 ادجي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وغير واحد از اصحابش گفته اند
 که اين سخن او را نزد خروج از دنيا ميگويند و فرشته اين بشارت را نوي ميرساند گويم سعيد بن جبير گفته اين که نيزه نزد آن حضرت
 صلعم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا من آخرة فرمود اما ان الملك سيقول لك عند الموت اخرجه عبد بن حميد بن
 جرير و ابن ابى حاتم و ابن مردويه و ابو نعيم في الحلية و تنكاه اخرج الحكيم الترمذي في نوادر الاصول من طريق ثابت بن
 عجلان عن سليمان بن عامر قال سمعت ابا بكر الصديق رضي الله عنه يقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآية فقامت آتت
 هذا يا رسول الله قال اما ان الملك سيقول لك عند الموت و اين حديث دليل است بر فضل ابو بکر صديق رضي الله عنه و در
 در منشور در تفسير اين آيه روايت با آورده که دلالت دارد بر آنکه اين کلام در آخرت گفته شود و ما فطرين القيم نيزه و در
 اين مثنافي قول نزهوت و نزهت نيست و اين قول نخله بشري است که حق تعالى ارشاد کرده ان الذين قالوا
 ربنا الله فتعاقبوا و انتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابنتوا يا لجنة التي كنتن
 قوعدون و اين بشارت نزهوت و در رتبه و نزهت خواهد بود و يا اول بشارت آخرت است نزهوت و تهليل
 کرده اند بحديث كعب بن مالك ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المؤمن طائر يعلق في شجر الجنة حتى يرجع الله الى جسده يوم
 يبعثه ابن القيسم گفته و هذا من صحاح الاحاديث و ان لم يخرج صاحبنا الصحيح و نسمة در نجا يعني روح است و تعلق بفتح لام حروف
 و هو الاكثر و بضم نيز خوانده اند و معني كي است و هو الاكل و الرعي يقول تامل من شجر الجنة و ترمي و تسرح بين اشجارها طائفة
 من الجنة انما اين آيه که مذکور شد معارض است سنت صحیح بلا مدافع و هو قوله صلعم انما مات احدكم عرض عليه مقعده بالغدرة
 و العشي فان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان كان من اهل النار فمن اهل النار يقال له هذا مقعده حتى يبعثك الله اليه يوم القيامة
 قاله ابن عبد البر بعد گفته حديث كعب بن مالك مختص بشهداء است که در حق آنها ارشاد شده و لا تحسبن الذين قتلوا
 في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فحين بما اتاهم الله مفضلته و نحو ان اذا مات و
 عاديث ابن القيسم فرموده نيست متنافي ميان اين هر دو حديث مذکور زير که اين خطاب متناول ميت بر فرزند او و شريك او

چنانکه حدیث کعب متناول شهید و غیره است پس با وجود عرض مقعد بروی صبح و شام روح او وارد آنها جنت میشود
 و از شمارش اهل میکند و اما مقعد خاص و بیعی که از برای او میساخته اند و اهل است بر آن آنکه منازل و مقصوره و در شهید
 که او تعالی بزرگی ایشان اعدادش فرموده تا این قنادیل است که بسوی آن ارواح ایشان در برزخ می آیند بلکه ایشان
 مقاصد و منازل خود را که در جنت است می بینند و مستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرض است چه دخول نام کامل در روز
 قیامت خواهد بود و دخول ارواح جنت در برزخ امری کمتر ازین امر است و نظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان نگاه و
 بگیا معروض بر ناری شود و چون روز قیامت آید در منازل خود که بر آن عروض می شدند و آینه پس نغمه را و جنت
 در برزخ چیزی دیگر است و عیش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر و غذای روح در برزخ بخت کمتر از غذایی اوبادان
 خود روز رستخیز است و لهذا معلقه اهل میکند و تمام اهل و پس تمتع وقتی باشد که ارواح با جسد بازگردانیده شوند روز
 قیامت و از اینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شیئی تعارض نیست و این قول که حدیث کعب درباره شهداست
 بر تخصیصی است که در لفظ دالاتی بر آن نیست بلکه حمل لفظ عام بر کلی از سمیات است چه شهدا نسبت عموم مومنین
 خیلی قلیل اند و آنحضرت صلعم این جز را معلق بوجه ایان ساخته و تعلیقش بشهید نفرموده و تخصیص شهدا بگذرد آیات
 بنا بر تعظیم امر شهادت و حکم نمودن بر خاص حکم عام است نه برای تخصیص و قول دوم آنکه ارواح مومنین بفنا جنت بروا
 بهشت اند روح و نعیم و رزق جنت با ایشان میرسد و می آید و این قول مجاهد است و دلیل بر آن حدیث ابن عباس است
 قال قال رسول الله صلعم الشهداء اهل بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم از ارقم من الجنة بكرة و عشیا از جبراهیم
 و این منافی بولون آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت است پس ایشان در جنت اند اگر چه بقاع خود در جنت
 نرفته باشند پس مجاهدی دخول کامل نهر و جگر کرده با آنکه ناظم روح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
 ابن اسحاق روایت درلس است و تصریح تجدیدش نکرده بجهه گفته و شاید که مراد شهید غیر مقتول فی سبیل است مثل
 مطعون و مطبون و غریق و غیره که نفس شهدا بودن آنها وارد شده یا سایر و همچنین اطلاق شهید کسی می آید که تحقیق
 ایمان کرده و شهادت بعجبتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر یوم من صدیق و شهید است گفته چه میگوید گفت بخوانید
 والذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصالحون و الشهداء عند وجهه و گفت بر این عازب فرمود
 رسول خدا صلعم مومنو امتی شهدا و توبی بذه الآیه و ابن القیم گفته عن ام کبشه بنت الموعود قالت دخل عین رسول الله صلعم
 فسالناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة
 و تا کل من شمار با و تشرب من ثمنا و تا وی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فتقول ربنا الحق بنا اخوانا و آئتنا و قد
 و ان ارواح الکفار فی حواصل طیر سودا و تا کل من النار و تشرب من النار و تا وی الی حجر من النار لیتقولون لا تلحنی بسنا
 اخواننا و لا توتئنا و عدتنا اخرجه ابن مندة و عن صفرة ابی خنیب قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیغ خضر تسبیح فی اجنۃ حیث شاءت قالوا یا رسول الله فاروح کفار قال محبوبه ستی سحین اخرجه الطبرانی قول سوم آنکه ارواح برافینه قبور خود می باشند و این مذہب ابو عمر بن عبدالبرست و دیلمی حدیث آن احد کم اذا مات عرض علیه مقعد بالغداة والعشیرت وگفت این اصح چیزی است که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث والد نبی یعنی ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه یسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یرمی مقعد من اجنۃ النار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر ادا این قائل آنست که این امر لازم ارواح است و ارواح اغنیة قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست لخصوص کتاب سنت از وجوه کثیره را و اوست تقدیم منها ما عرفت و یاتی ما تعرفه و اگر ادا این است که احیانا ارواح برافنیة قبور می باشند و آنها را اشرف بر قبور خود است حال آنکه در سقر خود بوده اند پس این حق است و لکن نتوان گفت که مستقرش همین اغنیة قبور است پس بس و اگر ادا اول است پس این سنت صحیح و آنها غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه آنچه از اول مذکور گذشته متنازل ارواح است که در جنت و در رفیق اعلی است بنفس و تحقیق آنست که ارواح برافنیة قبور و انما فی باشد بلکه آنها را اشرف و اتصالی بقبر و فنا می اوست و جهت این اشرف و اتصالی عرض مقعد بر آنما می شود و اسلام کنند خود را می شناسد و را در مسأله آنست که ارواح شایسته دیگر است در رفیق اعلی و در اعلی علیین می باشد و اتصالی دارد بدن بر وجهی که اگر مسلمی سلام بر میت کند در چشم اسلام میکند پس سلام کرده وی در مدار اعلی است و غلط اکثر مردم درین موضع از آنجا است که روح را از جناب اجسام معصومه اعتقاد میکنند که چون جسم در کانی رسید مکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر رود و گشته بر و سلام چراند و مسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش جایجا باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رفیق اعلی است و حق تعالی او را با دیگران اندازد و سلام بر مسلم بر قبور می علیه السلام فرماید و صحابا سلام میکرد و ندید بر شما احد با آنکه ثابت شده که ارواح شان در جنت است می چرد هر جا که میخواهد می شنود سلام کسی که بر گویا آنها سلام میکند پس یا سر لیه احسنه و الا انتقال است مثل لوح بصر یا آنکه متصل بقبر و فنا اوست مثل شعاع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صود میکند تا آنکه می در دهفت طباق را و سجد میکند و بروی عوش پسته باز گردانید می شود بسوی جسم خویش در ایسز زمان همچنین روح میت را ملائکه بالامی بر ذمات آنکه تجار و سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجد میکند و تقضی می شود و هجا او و آنچه اتصالی برای وی از جنت اعداد ساخته است فرشته آرزوی می نماید و مشا بهه می کند پسته فرد می آید و حاضر می شود مجلس و محل و دفن خود را این منده از حدیث طلحه بن عبدالبر روایت کرده که گفت ارواح علی بالانفاة فاذا کنی اللیل فاویت الی قبر عبدالبدن عمر بن حزم فسعت قراة من القبر سمعت احسن منها فحجت رسول الله فمذکرت له ذلک فقال ذاک عبد الله الم تعلم ان الذی قبض ارواحهم فعملها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم عملتها وسط اجنۃ فاذا کان اللیل ردت الیهم ارواحهم فلا تنزل کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی مکانها الذی کانت به پس در روایت بیان

شرح انتقال ارواح از عرش بسوی شری است و از تری بسوی مکان خود و این روح انسان در تمام است میسر و در جا
 که خدا میخواهد و حال نگار باقی در نام است و این منده از بعضی اهل علم کلامی حسن و ذکر کرده و گفته نفس متدی شود از منحن انسان
 و اش در بدن است و اگر روح بالکلیه خارج گردد بسوی مثل سران که اگر میان او در تقیله تقریق کنند منطقی شود یعنی بی
 ترکیب نار در تقیله باشد وضو، و شعاع او در خانه همچنین روح از منحن انسان در تمام دراز گشته تا آسمان میسر و در پلدا
 میگرد و دوبار روح موتی منقحی می شود پس اگر این منام کسی است که عاقل ذکی صدوق است و در تقیله التفات بسوی
 اباطیل نیکند روحش باز گشته بودی صدق بسوی دل او می شود و از آنچه او را تعالی او را نموده و اگر کسی است که **ضعیف**
 و محب باطل است وی را در خواب آنچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شی را ندیده زیرا که
 وقوع روح او بر بخاریق شیطان و باطل بود و چنانکه در تقیله او را انفاق می افتد و چه وی خلط حق باطل کرده قول
 چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی است که تا در کتاب که در با لفظ قرآن کریم حیث بقول الله تعالی
 احیاء عند ربهم یرزقون و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرده که این عبارت جمله وادقی است
 و ادله این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در اینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول است و قول چهارم آنکه
 ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول است در آنکه ارواح در جنت اند و
 کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جایه اند و ارواح کفار در برهوت و این بیان
 از اهل سنت است و این هر دو نام و موضع است و هر وی است از جهات صحابه ابو داود از حدیث عبد بن عمر آورده
 که ان ارواح المومنین تجتمع بالجبایه و ارواح الکفار فی سینه بخصرموت یقال لها برهوت گویم جایه قریه در وسط
 و برهوت جایه درین و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بیری فی الارض زمرم و شر بیری فی الارض برهوت بیری
 حضرت موت و ذکران فیة ارواح الکفار و فی رواه عنه البعض بقصه فی الارض وادی حضرت موت فیة برهوت یقال لها برهوت
 فیة ارواح الکفار و فیة بیری باء بالانها را سو و کانه قیح تادی الیه العوام اخره ابو داود و غیره و این منده بسند خود تا
 ابان بن تغلب آورده که مردی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا در آن اصوات مردم مشور شده میگویند یا دوسه
 یاد و میس حدیث کرده مراد وی از اهل کتاب که این دوسه فرشته است که ارواح کفار در نظراوت آن القیم گفته
 اگر هر دو این عمر بجایه تشیل و تشبیه است یعنی آن ارواح در جای فرخا خاک مانا بجایه فرجه میگردند بنا برست طیب
 هو پس این قریب است انتهى گویم همچنین در مقابل جایه می توان ننمید که مراد برهوت تشیل بجای ننگ است
 پس این هم قریب باشد ورنه برای جایه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در نحو پذیرائی نیست قول هشتم
 آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم و علیین است و ارواح کفار در سجین در زمین هفتم و این قول همان در سلف و
 خلف است و بدل له قوله صلعم اللهم لرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز در این قول اند و کلام دلالت برست قدرت

و انما در اینجا ندانم بلکه صعوبت آنرا بخبر برای عرض رب است و کتابش در علی بن یاسمین نوشته بسوی قتیبه را پس
 می نمایند برای مسئله ملکین پست و عود و مفر خود که آنجا ارواح اهل جنت در جوصل طیر خضر موجود اند میکنند که سلف
 قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برنخ زمین است می رود هر جا که میخواهد و این مروی است از سلمان فارسی بنی
 حاجز میان دوشی را میگویند گویا در اسلام زینتی میان دنیا و آخرت است که آنجا هر جا که میخواهد آمد و شد میکنند
 و این قول قوی است زیرا که وی سفارت دنیا کرده و ولوج در آخرت نموده بلکه در برنخ میان هر دو است پس
 ارواح مومنین در برنخ است که در آن روح و ریحان و نعیم است و ارواح کفار در برنخ صنیق است که در آن غم و
 عذاب و الم بوده است قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
 علیه السلام و هذا يدل له الحديث الصحيح في الاسرى وفيه انه سلمم را هم که مذکور است که آنجا خبر البخاری و فیه انه مسلم مترجم علیه
 السلام فی السماء الدنيا فقال له جبرائیل الصالح والاب الصالح قلت جبرائیل من هذا قال هذا آدم و بنده الاسود عن مینه شمال
 نسیم مینه فاهل المین منهم اهل الجنة و الاسود التي عن شمال اهل النار فاذا نظر عن مینه صمک اذا نظر قبل شماله یکی
 پس انجیدیت دلیل قول تاسع است لیکن در آن دلالت صریحی بر آنکه مین و یسار آدم مستقر جمل ارواح ابرار و نجاست
 نیست بلکه دلالتش بر همین قدر است که اولاد او در کوه نظار جنت و اهل نار او از دیدن اول شاد و از دوم باکی میشود
 و لهذا شکل کرده اند بر نوحیت حافظان حجرج در فتح انباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم از اهل جنت
 و نار در آسمان اند و این شکل است قاضی عیاض گفته آمده است که ارواح کفار در همین ارواح مومنین منقسم جنت اند
 یعنی پس چه قسم در آسمان و دنیا مجتمع می توانند شده و جواب داده که کل معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصداق
 هر و بنی صلی الله علیه و آله و سلم شده باشد و کتب که جنت همین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن هر دو
 کرده باشند و محتمل که مراد نسیم مرعیه باشد که هنوز در اجساد ندر آمده و مخلوق است قبل اجساد و مستقرش زمین شمال
 آدم است و اخباریه بصیرت نمانکرده و لهذا بنظر بسوی همین سببش بسوی شمال حزمین میگردد و در جای دیگر گفته محتمل
 که مراد ارواحی است که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بیرونی نزد خروج مذکور مستقر می شود نزد آدم
 و از دیدن آن آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سما شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء انما شاهد
 ارواح کفار است انتهی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح همین و شمال آدم است بجز حفظ
 ابن القیم احوال را و باره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد نظر قول اول نیست و همین است شاره
 جلال سیوطی در بیات مستقر ارواح ایزر که آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند در محل و احدیتند قال ابن القیم ح الارواح
 متفاوتة فی استقرارها فی البرنخ اعظم تفاوتة فتمت ارواح فی علیین فی الملاء الاعلی و اهل ارواح الانبیاء و صلوات الله علیهم
 و هم متفاوتون فی منازلهم كما را هم بنی سلم علیه السلام و منها ارواح فی جوصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت

حکمت سوال در قیوم و عبودیت هر یک چیز است که تمیز خبرت از طیب باشد و همین است مقتضای احادیث صحیح
 نیز چه در صحیحین است از ابو بصیریه مرفوعاً کما یجحد الناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبده شیئاً فلیتبعه فیتبع من کان
 یعبده الشمس و من کان یعبده القمر فیتبع من کان یعبده الطور اغیت الطور اغیت و یتقی یزد الامه و فیها سنا فقیو ما
 فیما یتبعهم الله فی غیره برة التی یعرفون فقیول انما یعلم فقیولون انعموا بالمدنک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا اتانا
 ربنا فنادنا و نادنا فیتبعنا التی یعرفون فقیول انما یعلم فقیولون انت ربنا فیتبعون و یضرب جبر جبرتم قال سوال الله
 معتمداً علیهم سلم و فیها کلام الیب مثل شکر السعدان غیر انما الایعلم قد عظمتها الاله تعالی فتخطفت الناس باعمالهم منظم لثوق
 بعلیه و منهم الخردل ثم غنوا حی برت و مثل این تریث شیخین و حاکم و دارقطنی از حدیث ابی سعید خدری اخرج کرده اند
 و در این زیادات است از انجیل آنکه فرمود و اجبره بخصته منزله علیها کلا الیب و خطا طیف و حسک سفلیطیه و آرا انجیل آنکه میرو
 علیها کالبرق و کالطرف و کالریح و کالطیر و کاجا و یانجیل و الکراب فتلج سلم و قدوش مرسل و مکدوش فی جنهم
 حتی یمیر آخرهم فیه سبب بحسب سبب علی این را در بدو رسافره بطوله سوق کرده و شکر از خردل دارقطنی و حاکم و صحیح البیهقی من حدیث
 ابن مسعود و فیها انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم فتم من علی نوره مثل الخلة بسمینه و منهم من یعطی دون ذلک بسمینه حتی
 یکون آخر ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یعنی مره و یطینی مره فاذا اضنا اقدم قدمه و اذا اطلق قام فیرون علی الصراط
 کوالسیف حوضه منزله فیقال انجو علی قدر نورکم فتم من یمیر کالتفاضل الکراب و منهم من یمیر کالطرف و منهم من یمیر کالریح
 و منهم من یمیر کالرجل و یمیر علی ما فیرون علی قدر اعمالهم حتی یمیر الذی نوره علی ابهام قدمه فیحسبوا علی وجهه و یدیر و حلیه
 یمیر بریا و یعلوا اخری و یحیط برجله و یحلق برجله فقصیب جوا انبه انار فلما نزل کذلک حتی یخلص فاذا اخلص و قف علیها
 و قال الحدید الذی یجانی منک الحدیث این را نیز سیوطی بطوله در بدو رسافره آورده گویم منزله بر وزن مفعله از نزل
 یزلی بمعنی اترق است یعنی لغزش کرده و نه حصه از حصص بر وزن و معنی منزله است و کلا الیب جمع کلوب باشد یعنی آتش
 باشد و خطا طیف جمع خطاف معنی کلوب است کما فی النهایه و حسک جمع حسک بمعنی خار سخت و غلط خارجی را گویند که در
 عرض و التساع باشد و خردش خراشیدن جلد است بچوب و مانند آن و معنی مخردل مرعی مصرع و قبل مقطع یعنی از کلا الیب
 و مکدوش بسین معله یعنی مدفعه در نار کما فی النهایه و بشین محجره یعنی سوق شدید است حافظان حجر گفته عن سعید بن ابی
 قال بلغنا ان الصراط اوق من الشعر بعض الناس و بعض الناس مثل الوادی الواسع اخر جبر اللمبارک و ابن ابی الدنیا
 الاله مرسل و حفضل الصبیح و ابولعیم از سهل بن عبد الله استری آورده که گفت من دق علی الصراط فی الدنیا عرض علیه
 فی الآخرة و من عرض علیه الصراط فی الدنیا دق علیه فی الآخرة تا ظلم این روایت را در بدو رسافره ایراد کرده و در صحیح
 نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من وفق لاتباع فسلك مسالك المدی و هتة التسع له الصراط و من توسع فیا لا یرضاً
 الله دق علیه الصراط فی الآخرة انتهى و نتوان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تقویرش بصورت اجسام تصور است

زیرا که اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتی است اگر چه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و ارباب
 حقائق نفس کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف و قوت بر حقائق معانی و ادراک تصورش بصورت جسم است و احادیث
 صحیحه شایسته بقول ما یوم و قرآن و سلام و احترام و جز آن از آنچه در مجلس خود بمسوط است و این اخبار بسیارند
 و اقوی آنها حدیث هشتم است که بیخ وجه تاویل پذیر نیست و صحیح آمده لما خلق الله الرحم قامت ففالت بهما
 العايز بک من القطیعة و در اینجا خبر است بمخلوق و قائم و قابل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل
 در آن غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوسی در کتاب التوحید گفته المعانی متشکل و لا یتشع ذک علی قدره الله تعالی خداورد
 فی السیئة الصحیح ان الموت یوتی به فی صورته کبش الخ فیندیح بین البجیة و التارقال و اخبرنی فقیه کتبت به علیه فیما
 امدان یریه ملک السعده قال قلت اراها مثل الجردة تاتی الی و تجوص فی کتفی و انا انظر الیهما حتی تنتهی الی الیهما قال
 عند ذلک فاذا خرجت نظر الیهما حتی تطیر لیسکن عنی السؤل و اخبرنی الشیخ عبد الله النوفی عن فقیه قال لما کان الغلام کتبت
 لا اشبع فدعوت الله فزیت فی معدتی شینا کما لسطان کلما نزلت القمته فتحناه فالتقما و انا انظر الیهما و اخبرنی فقیه
 انه کان یرى النعمین یا تیه کانه سحابة و دخان قال و اعرف فقیه کان یرى الرحمة لما تنزل عند قارة القرآن الذکر
 کبعض القطن منتشرة و فی اللطافة اللطف منتهی و مقالم و کبھی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش الخ آفریده
 و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت تری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
 شو پس موجود شد و فرمود ظاهر شود پس ظاهر شد برای حواریین علیه السلام غرض که تجسم معانی مخصوص
 احادیث صحیحه و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعه شرعیه است انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است و الله
 علی کل شیء قذیر و قول ناظم که سوال ممکن نظیره وقفه محشر است شاید اشارت بچیزی است که در صد احادیث معتبره
 و بیونی روایت احکام از قال فقیه من کان لعیب الله من یرد فاجره و ذلک صین میساقط المشکون فی النار فقیهی الموهود
 فیتقولون فارقنا الناس فی الدنیا و نحن کما الی صحبتهم ارجح الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسیب لکل مؤمن و یعجب من
 کان لیسب لمدریا و سمعه فیزهیب کما یرسیب فقیهی نظره طبها و احد از احکام کلما اراد ان یسجد علی قفاه الحدیث و درین
 باب روایات مطوله است در تفسیر دستور در سورہ نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود
 فلا یتستطیعون الا یرید و یدو گویم کشف ساق و مجی و نزول و ید و جز آن از صفات که در کتاب بهت ثبت
 رسیده علم آن مفوض بوی سبحانه و تعالی است و تاویل آن در مشرف از ظواهر کفر باضداد است و نیست تکلیف
 مگر با بیان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظواهر بدلوا لالش بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تخیل و این مذنب
 سلف است و انما است و اهل رای و کلام کرباده تا و طیش می سپردند و آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
 دفاتر طریقه در اثبات مختار خود سیاه کرده اند و امیر حدیث و آثار را بطعن تحسین باختقاد در حجاب بلکه گرفته اند و ضلال

انهم طریق مستقیم اند و این ذریع است به بقارب و حیات و اللذی یوفق آدمیم بر آنکه مراد ما درین جا جز بیان الیه
 ناظم و نظم نیست یعنی مراد او بتوقیف شان برای ابتلا همین توقیف است که قبل عبور جبر باشد و نظم و است
 از آنکه سوال شود بود و مگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این ذریع جماعه از
 اهل علم است گفته اند که کافر مطلق جاحد را سوال از رب و دین نمیکنند بلکه سوال از اهل اسلام رود و لیکن قرآن
 و سنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی یشهد الله الذین اصابوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
 و یضلل الله الظالمین در صحیح آمده که نزول این آیه در باره عذاب قبرست و صحیحین است ان العباد و وضع
 فی قبره و تولى عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالم و ذکر الحدیث زاد البخاری و اما المناق و الكافر فیقال ما كنت تقول فی
 هذا الرجل فیقول لا ادری كنت اقول كما يقول الناس حیث و روایت بخاری همچنین بجزء او است و اما المناق الكافر
 و احادیث درین باب بسیارست و دفع الباری سواق آنها کرده و درین احادیث چنانکه دلالت بر سوال منافق و کافر
 در قبرست همچنان دلالت برین معنی است که ایشان در جواب سوال اظلم اقلید خواهند کرد و اقرار عدم درایت خود
 خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و بلاک ایشان خواهد گشت و لغو ذبا مدن جمیع ما که به الله و باجده در دفع الباری
 بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلفت هذه الروایات لفظاً و معنی و هی بمنزلة مجمعة علی ان کلام المناق و الكافر
 یسأل و سید علاسه محمد بن اسمعیل میگفته المراد منه یقول الكافر كما یقول الناس یعنی ناسه هم الکفار و المناق کما یقول
 ناسه و هم المنافقون و ناظم افاده کرده که صحیحی گفته حکمت سوال فخص از ایمان عبود و عدم ایمان و است و بعدش خبریست
 از طیب ممتاز گرد و دستر اشارت بسوی حکمتی دیگر کرده و گفته و قال اخرون لما ارسلنا نبیاً بالسیف
 رحمة الی یعنی غیر علی بن در بیان و حکمت سوال از مقبول چنین گفته که پیغمبر باصلی الله علیه سلم سل بسوسه
 ثقلین است از انس و جن پس علت ارسال که رحمت است ما خود از قول تعالی است و ما ارسلناک الا رحمة
 للعالمین و عطا سعید بعد ارسال بار رحمت است عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم انما ارحمته مائة اخرج
 البیہقی فی الدلائل زخم شری در کشف گفته الا رحمة لانه جاء بما یسعدهم ان اتبعوه و من خالف و لم یتبع فما لى الا من قبل
 نفسه حیث ضیع نصیبیه منها و قبل کونه رحمة للبغیر من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه و امنوا به عذاب الاستیصال انتهى
 ابن عباس در کرمیه مذکور گفته من آمن بت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن عوفى ما کان ینصیب الاعم فی عاب
 الدنیا من الغراب من الخسف و السخ و القذف و عن حکمة قال قبل یارسول الله الاتعن قریشاً ما اتوا الیک
 قال لم البعث لعمانا انما بعثت رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین احسنه عبد بن حمید
 اظهره فم من عظیم الخوف + ایمان خور خلاصه کافی الجوف + عمده اجزاء ایمان تصدیق قابت و آنانکه
 از خوف النفس و اهل و اولاد و اموال خود و انما را اسلام خلاف آنچه در دل بود کرد و در منافقین اند میگویند با فوا خود

آنچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیرک او تعالی رسول خود را مرفوز خود بقتال مردم تا کلام الله را بگویند
و حساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فنانا + فی القبر حین یفتن الانسان + لکن یمیز المؤمن الصنف
من منافق اذ کان قبل الموتین + یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمیز مومن صادق از منافق است و این حکمت
را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امی که قبل این امت بودند آنها را از رسول خا می آمدند پس اگر اطاعت رسول کردند فبا و اگر
نابا نمودند رسول از ایشان اعتزال میکردند و گناره میگرفتند و تحمل میشدند آنها بعذاب و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
عذاب را از ایشان بازداشت و مقبول شد اسلام از کسیکه اظهارش کرد خواه کفر را پنهان دارد یا نه و چون مرفوز
برای ایشان فتنان در قبر بر گماشته شد تا از نازل ایشان بسوال برآورد و میزند و خبیث از طیب ثابت داشته شود
مومن بر قول ثابت و گمراه شود و ظالمان ذکره و الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام است
زیر که در آن وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق مضمهر غیر موجود است اسلام است یا کفر بواج و نفاق آنقدر
نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال تا تمام است و الله اعلم و در حج بیت
گفته تمام این حکمت بر دو امر است یکی آنکه هیچ نبی از انبیا تبعوث بقتال نشده و دوم آنکه این سوال مختص امت محمد است
و کلام بر دو مرفوز آمد و اما اول پس او تعالی موسی علیه السلام را مرفوز بقال جبارین فرمود: *و حیث قال ادخلوا هذه المقعدة
التي كتب الله لکوا لی قوله اذهب انت و ربک ففان لا انا ههنا فاعاد من و این صریح است در آنکه او تعالی ایشان را
مرفوز بقال فرموده و معلوم است که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده است رسول الله صلعم
یقول ان نبی من الانبیاء قاتل اهل بدیته حتی اذا کاد ان یقتلها خشی الشمس ان تعرب فقال ایما الشمس انک لم یور و انا
ما ورع منی علیک الا کربت سائت من النهار فنبها الله حتی افتح المذیة الحدیث اخرج عبد الرزاق فی المصنف و کان مع محمد
و این نبی پوشش بن نون بود که با جبارین قتال کرد و ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جزآن مذکور است
و این تمیز جز ملائکه دیگری را نمی باشد زیرا که رب عالم عالم ماکان و ما یکون است و رسول صلعم با غرض منافقین را از خود
بود و حدیفین الیمان را بدان گاه فرمود و علم بعضی را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلموه
مخفی فاعلموه و منافقین بعد وفات وی صلعم آمدند و اراجحت دانستن آنها نیست بلکه وی صلعم نمیدانند که اصحاب
او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از حوض خود دفع کند و ایشان را می شناسند
گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود و انک لا تدری ما احد قوا فبقول صحقا حدیث اخرج البهاری و غیره و پیش سیج فاند این
تمیز باقی نیست مگر برای ملائکه یا آنکه ملائکه علیه السلام نزو قبض روح عبثی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند
اخرجوا انفسکم الی الی و حق عزاب الی و حق را میگویند مسلم علیه السلام اخرجوا الی الجنة بما کنتم
تعملون و میگویند یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک الایة و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی*

تا حضرت بر مدعا نیست و ملائی کلام علمی و معنی است پس اولی وقت ز قبیر حکمت است در سوال و جواب بلکه خبری است
 که این حکمت را و تعالی و رسول او صلوات الله تعالی علیه و علی آل و سلم معین نظر نموده و مقول باد که کش نمیرسد و معانی
 اوقیتوی العلم الکلید و ما یریدیم که او تعالی را در جمله افعال ما و امر و نواهی خود حکمت است و چون ما آنرا ندانیم
 اندر آنچه را که گفته ایم سبب آنست که اصل ما را که ما علمت تا آنکه است الحلیمو الحکیمو قال الجلال الباقم لفظ
 العلم یعنی علم تعلیم حجاب کان بقول المصطفی نقلوا بحجتکم فانکم حکموا بحجت یعنی دلیل و برهان است تمام
 بدان نحو شریعت نبوی بر امت مروج است و بیت اشارت است بسوی روایت این شاهین در سنت قال حدثنا
 عبدالسدر بن سلیمان شاعر و بن عثمان ثنابقیة بن صفوان شی راشد قال قال النبی صلیم یقول تعلموا انکم فاکم تسألون +
 فكانت الاضداد قوی المختصر و من یرید من غلام ذی بصر + اشارت است بسوی تمام حدیث ابن شاهین
 بلفظ حتی ان کان اهل البیت من الاضداد یخیر الوجل من المروت فیموت و العظام اذ اقل یقولون لدا اذا سا لولک من ربک
 نقل ابدر بنی و ما دینک نقل الاسلام دینی و من نیک نقل محمد با اسد علیه آله و سلم نبی یعنی بنا بر شدت اعتقاد وی صلعم
 الضار محض و غلام منیر را تعلیم این محبت میکرد و در محض کسی است که موت او حاضر شده و در سیاق جان کشدن است
 و هر چند او را علم این محبت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکرد تا معنی عیاض گفته اسم غلام حبیبی واقع
 می شود از همین قول در جمیع حالات او تا بلوغ انتهى و تیسریم یعنی آنست که تنها خورد و نوش شود و سبب آنست که بعضی از این حدیث
 هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین است و ضابطه جان است که گذشت و مراد بقرآن و عقل است و ناظم اشارت بقول
 الضار کرده میگوید تقول اذا ما کسب الود فعل + و لا تکن فی الحق ذات لزل + الله دینی دینی الاسلام +
 محلی نبی الامام + یعنی این است آن لفظ که بدان وصیت محض و غلام میکرد و در مناسب است روایت سلفی در
 طبریات از سهل علی که گفت یزید بن هریرس را در خواب دیدم بدموت او و گفتم خدا با تو چه کرد و گفت آمدند و قبرین
 دو فرشته نظر غلیظ یعنی درشت روخت خود گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
 گفتم و گفتم چه مراد این سخن بگویند حال آنکه مردم را جواب شاه هر دو تا هشتاد سال آمونم پس بر دو برقتند و گفتند از حریز
 بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را بسفوف میباشند تو هم او را دشمن گیر گویم در اینجا دلیل است بر آنکه در قصر
 حساب با بعض عقاد هم میرود از سنت و بدعت استفسار میشود و الا کانی در سنت از جویره بن محمد مشغری آورده گفت
 یزید بن ارون را در خواب دیدم گفت نگیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانید پسیدند که من بک و ما دینک پس ریش
 سفید خود را از خاک افشانند گفتم و گفتم مثل من پسیده می شود من یزید بن مار و نعم و بودم دره دنیا خدمت سلا
 می آمونم مردم را پس یکا از ان هر دو گفت صدق نم نموده فلان روزه حکایت عبدالمومنین و تیسریم الا کانی در سنت بسند خود
 از محمد بن نصر صالح آورده که گفت پدر من شریفه نماز بر جنازه بود زیرا که می شناخت او را و او را نمی شناخت او را پس گفت

ای سبک من حاضر شده و ذری بنانه را چون و غش کردند و کس ندید که فرود آمدند یکی برآمد و دیگر باقی ماند و هر دو خاک
 افتادند گفتند ای قوم ز نذر را بفرموده رفتن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتند شایسته اشتباه نرود او با ما هیچ دردم نگذرد
 ندیدیم کرد و کس یکی برآمد و دیگری با نذر هم از جای آنجا گشتند که خدا تعالی برای من آنچه بدو داده ام پس نزد قبر آدم
 و نوح بار سوخته ایس و تبار که خواندم و گفتند ای رب گفتند که هر آنچه دیده ام کنم خایم بر قفل و درین خود پس بشکافت قبر
 و بر آواز وی و شپت داد و شتاب برگزیدند گفتند فرموده بود که استاده شو تا برسم ترا وی التقات کرد و بار و دم
 سوخته چینی گفتند پس التقات کرد و گفت الحق بن الصلح هستی گفتند آری گفت مرغانی شایسته گفتند ما و فرشته ایم و هر دو
 رحمت مومل بوده ایم با ل سخت نزد وضع در قبور فرود آمدیم تا که تحقیق محبت کنیم ایشان را و غائب شد از من استند
 الاضر بقین الیه بعد فتنه آیین قسم عبارت را تا نظم بجای فصل کتاب می آرد و کاتقدم و تلقین یعنی تفسیر است و آن
 مشرف است قبل موت لیکن جلال سلطی ذکرش در اینجا کرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت است پس برای تکمیل افاده
 بذکر اول می پردازیم و بگوئیم که قرطبی در تذکره نوشته یاب تحقیق الیه لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال
 قال رسول الله صلوات الله علیه و آله لا اله الا الله و ذکر ابی انی الدینا من زید بن سلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال
 رسول الله صلوات الله علیه اذا حضرتم الموت فقلوا لا اله الا الله فاننا من عبد محمد کبره ما عند موته الا کانت ناره الی اجمته و قال عمر بن
 الخطاب با حضروا موتکم و لقنوهم لا اله الا الله فهم بیرون مالا ترون و ذکر ابی نعیم من حدیث و اثره من الاصح عن ابی سلمه
 احضروا موتکم و لقنوهم لا اله الا الله و بشرهم باجنته فان العلم من الرجال یقول عن ذاک و ان الشیطان اقرب الیک من
 ابن آدم عند ذلک المصراع و الذی فی سید لمعاینه ملک الموت اشهد من الف حذریة بالسیف و الذی فی نفسی سیده اخرج
 نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منه علی حیاله قال القرطبی غریب من حدیث کحول انتهی که بریم بخاری حدیث تلقین
 را خارج کرده و در شرح الیاری گفته شاید نزد وی چیزی در تلقین بر شرط او ثابت گشته پس گفتند که در چیزی که الی است
 مراد قول بخاری در ترجمه است و من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة قرین بن سبیر گفته این حدیث بلفظ خود متناوب
 کسی است که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و چیزی می چنان کلمه گویند و خارج از نفوس دست آنکه حکم کرده بعد
 قول این کلمه لیکن وی مستحب حکم است بغیر تجدید لفظ بدان پس اگر عمل سید کرده است در شیت است و اگر
 عمل صحیح نموده است پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام نطقی حکم و مستحب است انتهی
 گویم و دال است برای استصحاب روایت مسلم در صحیح وی از حدیث عثمان از وی مسلم من مات و هو
 یسلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتضای آنست که در غیب بر علم ذواتان شان مومنین است و مثل آن مسلم از
 حدیث ابی ذر آورده اند قال مسلم من عبد قال لا اله الا الله ثم مات عسلی ذاک الا دخل الجنة
 وقت کم از عمر از وی مسلم خراج کرده انی لا اعلم کلمة بالیقو لما عبد حقانی فقیه غیرت الاسلام علی الناس

لاله الامد حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لاله الامد در نیت و جز آن هر دو کلمه شهادت است پس اشکان تبرک
 ذکر رسالت دارد و زین بن نسیه گفته قول لاله الامد لقب جبری علی النطق بالشهادتین قریباً گفته علمای ما
 گفته اند که تلقین با کلمه بیونی سنت الباقی است مسلمین بر آن عمل کرده اند و این تلقین را برای آنست که آخر کلامش
 لاله الامد باشد و خاتمه او بر سعادت گردد و دخل شود ز بر عموم قول وی صلح مسلمین کان آخر کلامه لاله الامد دخل الجنة
 آخر جمله بود و کما فی سنده و صحیح بخاری گویم مراد بحدیث درین اخبار کسی است که در سیاق موت باشد و ظاهر او امر
 است و بیش از حدیثی است بر بعضی از قریباً گفته و تا مستند شود نیست بر چیزی که منع کرده می شود شیطان بر آن بگوید
 وی متعرض قفسر میگردد و عقیده او را فاسد کردن بخواد چنانکه بیاید و چون میت ملقن شد و کیار از آنرا گفت شیطان
 بروی نمود میگوید تا بار دیگر خبر کرده نشود و این المبارک گفته میت را تلقین لاله الامد بکنند پس اگر آنرا بگوید و بگوید
 ابو محمد بن عبدالحی گفته این کلمه از برای آنست که نزد احوال بریت خوف تبریم او را کلمه و ضحی و غلبه شیطان است و این سبب
 شود تا ختم میگردد و حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمه شهادت و عموماً مکن برین کلمه که کلام دیگر بکنم
 مقصود آنست که بپیرد و در دلش جز خدا نبود چه در بر قلب است و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما کس
 لسان بدون آنکه ترجمه باقی القلب باشد پس در آن فائده و نزدش هیچ خیر و عاید نیست شیخ گفته گاهی تلقین بکر حدیث
 میکنند نزد مردم عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سقی موت بود و نزدش ابو حاتم و محمد بن سلیم و سندی بن شاذان
 و جماعة از علماء بودند حدیث تلقین را یاد کردند و از ابی زرعه سئوال نمودند و گفتند ای یاران بیامیدند که حدیث بکنیم محمد بن سلیم
 گفته انا الضحاک عن ابی مجازنا ابو عاصم شاعراً عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عریب و تجاوز کرد و باقی مردم خاموش بودند
 ابو زرعه گفت و وی در سقی است ثنا ابو عاصم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضرمی عن ابی
 بن حبیل قال قال رسول الله صلح مسلمین کان آخر کلامه لاله الامد دخل الجنة و فی رواية حرمة الله علی النار و وفات کرد گویم
 این حکایت را ناری هم بغیر اسناد ذکر کرده و مهرا نه قال ابو زرعه لاله الامد و خرجت روحی العا قبل ان یعقول دخل
 الجنة و شعی بر مردی مرلیض برای عیادت وارد آمد و دید که مردی او را تلقین لاله الامد میکند و بروی اکثر اینها گفته شعی
 آن مرد را زخمی کن با او مرلیض سخن را در دو گفت تلقین کنی یا نکنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعد از این آیه
 خواند و این همه کلمه التقری و کافوا الحق بها و اهلها اشقی فرمود و محمد بن ابی اسحق صاحبنا نیز او بتقدیر را
 نزد موت گفتند بگو لاله الامد گفت فرستادش کرده ام یا او شکر بکنم گویم در ترجمه بعضی صاحبین دیده ام که چون او را در
 سیاق گفته قل لاله الامد هر دو چشم خود بکشد و این بیت بخواند و مثل این کنی عهودا با الحق و وصتی
 نسبت العهس حتی اذکر حافظ شاعر گفته سهر تو در درونم و عشق تو در سرم با شایر اندر آمد و با جان بر شوی
 در حدیث ابو هریره آمده قال سمعت رسول الله صلح مسلمین حضر ملک الموت رجلاً فنظر فی قلبه فم یه فی شئنا فکلمته قوماً

طرف لسانه الصفا بحکمته قول الاله الامده فخره بحکمة الاخلاص اخرجه الطبرانی فی کتاب المعجزه و ذکره ابن ابی الدنيا و قرطبی علی در سوخته ذکر کرده
 اعادنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصورت پدری آید و میگوید که ایهودی میسر و شیطان را در صورت مادر طوطی
 و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاجب شدم نزد پدر خود
 احمد بن حنبل وقت احتضار رو دیدم او را که عرض کرد می شود یا زافا قه می یا بدو اشاره می کند بدست خود لا تعذلتها و این اشاره چند بار
 کرد پس گفته تمام او را می پرورست این که نظاره می شود از تو گفت شیطان پیش من اشاره دست را نشان می کند و میگوید ای احمد فوت شدی
 تو از من میگویم و الا تعذتی اموت و قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن محمد قرطبی بود فخر اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شدم بمقبره
 وقت احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا اله الا الله چون هوش آمد ذکر این معنی کردم گفت آمد پیش
 من و شیطان ازین دنیا من بی گناهی است و یهودی میگوید که بهترین دین من یهودیست و دیگری گفت که نصرانی میگوید که بهترین دین من نصرانیت
 و گفتم ای ایها الله لا اله الا الله و قد کتبت بیدستی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند
 موته فیقول له مت یهود یا مت نصرانیا فکان الجواب لهما الا کم قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
 شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر بعضی نسخ موجود باشد پس و تعالی علم است و اما کتاب نسائی پس بعضی از آنستیم پیش
 من بسیاری از آن موجود بود مگر برنجید حدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه است بحکم این که این حدیث در بعضی نسخ موجود
 باشد استحقاقی و اما تقنیکیه حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت
 در محرابست بعد ریختن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده در بیان

بسوی ثانی و آن قول این است **قد امر النبی بالتلقین + من بعد شن التراب للدفن + وقیل قبل ان یحال**

التراب + وان یعد ثلاثة هندی + و مثله جاء عن الاحصاح + و طلب التلقین لاستحباب + سید محمد بن
 اسمعیل امیر گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
 تلقین بعد احوال میت در محرابست و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بر آن و او را ذکر کرده و اول بر همین معنی است و بجهت
 مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یحال الترابست پس این را نمی دانم و احدی نامی شناسم که قائلین قول شده باشد
 اعنی تلقین میت نزد وضع و در محراب قبل انداختن خاک بروی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباع است شاید او واقف شده باشد
 بر آنچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تمییز ذکر کرده که اصله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا فرغ من دفن
 و قف علیه و قال استغفر و الا حکیم و اسأله التلقین فانه الآن یسأل اخرجه ابو داود و احکامه و البرز عن عثمان قال البزار
 لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من نزل الوجد استحقاقی و این دلیل است برای سوال تثبیت چنانکه بیاید و اما مراد تلقین در اینجا
 پس افعی گفته که تلقین میت بعد دفنست و استحبست گفته شود یا بعد امد یا این امته الله ذکر اخرجه علی بن الدین شهاب و قال البزار
 الله الامده و ان محمدا رسول الله و ان اجتهت علی نزل النار حتی نزل السعید حتی نزل السعید حتی نزل السعید حتی نزل السعید حتی نزل السعید

احوالش کرده و در آن گفته عن ابی داود است احمد بن محمد بن ابی اسحق بن قول ابن القیم که احدی درستان تقنین بعد از ابن ابی حاتم
 کرده و بیست بعد از ابن القیم گفته ان حدیث ابن امامه حدیث ضعیف قال گفته و ان لم یثبت فاقض الی عمل بی فی سائر الامصار و الامصار
 من غیر کثیر کاف فی العمل بی و ما جری المدیعه قطبان استه طبقت مشارق الارض بخاریها و بی العمل الا هم عقولاً و او فرما معارف
 تطبیح علی مخاطبه من لا یرحمه ولا یقبل استخیر فی کمال لایکدر منها منکر بل سته الاول الاخره یقتدی فیہ الاخره الاول منتهی گویم این قول ابن القیم
 نیزه قیم بلکه در فایض ضعیف است و مجابش منبیه ان گفت که اولاً شما خود شک و انکار نکنید در آنکه اعظم است در اتباع و اقتدای رسول
 خدا صلوات الله علیها و علی آله و صحبه اجمعین معلوم است که از آنها حرفی واحد نیامده و در آنکه آنها تقنین را بگویند یا عمر یا عثمان یا علی
 رضی الله عنهم کرده باشند و نه احدی از بن خلفا را شنیدیم مدینه تقنین منتهی بعد از او و بعد از او بلکه منیت و الله که روایتی درین باب
 از احدی از صحابه یا تابعان یا دیگر وی بر غیر می استاده باشد یا فلاں بن فلان گفته باشد یا بر غیر که احدی از صحابه است و او را ندانم که باشد چه قلم ابن القیم را بوجه
 چیزین مطالبه است و است فرسان این میدان قابل اتصال عمل سائر اصحاب و معاصرت و هم انکار که امام گفته که درین عمل جز از ابن شامز و ذوی ابوالغزیر
 از احدی دیده نشد پس عمل سائر اصحاب و معاصرتی چه حال آنکه قبل وفات ابوالغزیر و از عتقات نبوی صلوات الله علیهم بسیار گذشته و نشانی
 ازین عمل در آن یافته نشده و اما اصحاب پیش منحد و شام است و چون ابن القیم هم درین سلسله راه خلافت پایدار است و الله الشریع معونی از طایفه
 تمام کرده و با آنکه او را بعد از ابن اولاد صحیح تا بعد از است بس غیر او از صحابه و انصاف با کلیه چه رسد تا یک الاخره از غیر او را در کتاب
 و البته و چون ابن ابی جراد یافت شد شناخته باشی که مراد جلال سید علی باقر نبوی صلوات الله علیهم تا آخر هر سه بیت حدیث ابی امامه مذکور است
 و هو کما تراه و آمدن او هم در کتاب شرح الصدور حدیث مذکور حدیث دیگر مذکور کرده گویند که درین باب نزده فالتقین همین حدیث نبوی
 یا ضعیف است و در فتح القوی شرح منظومه الهدی النبوی گفته **والله** فوق القبر لیس شیخ کلا و کلا و کلا و کلا و کلا و کلا
 بعد گفته و اما التلقین ففیہ خلافت بن العلماء و تناقض کلام ابن القیم هم فی فوج ابی الهدی که در بعضی وضعف الحدیث الوارد و فی درج جانی
 کتابت ابی جواد که در بعضی محقق المقبولی رحمه الله تعالی الی کون ذلک برعه و هو الاظهر و اطال الکلام فی فی کتاب التلخیص و فی الایجابات المسدوقه
 و قال اما الحدیث المروری فیہ فلا یشک اهل المعرفه بالحدیث فی وضعه و رواه سعید بن منصور عن اشهد بن ضمیرة عن شیخ انعم بن اهل حلیة
 حمصیه و ابی جمل حدیث اسألوا التلقین فانه الآن یسأل شایده العذایر شهاده فی حکم العدل استی و اما ما ذکره ابن القیم من اطابوا المنا
 علی العمل به بلا کفر ممنوعه فراهیه عن احمد بن محمد بن اسلمه اصدافه غیره ان الاشام ظاهر فی عدم اطباق الحدیث و کذا کفریه لا انکار فان اجماعهم
 من العلماء و یکره ان ذلک فی کتبهم و یصرحون بکونه ذمیه و کل ذلک ظاهر فی ذوقه منهم عندین فعله و الله اعلم استی و نحو کانی هم ذمیل المارطار
 اگر چه در حدیث تقنین کلام اهل علم بر آن کرده و لیکن تصحیح بجواز است برودش ننموده گویند یا بعد از آنش تردی داشته است لیکن شک نیست
 که اولاً شریع قاضی عمل تقنین بر وجهی که صحیح شود نیست و عمل بعضی را در قول جمعی از فقها یا تصحیح غیره در بعضی مقام خورستان
 نباشد پس اولی عدم جواز است و هر چه در علم الهی قضی بر بنات قول است محتاج تقنین نیست و هر که خلافت است اگر تقنین است
 کرده یا در احدی مالک نشود و این شکل است آری اگر حدیث و او درین معنی بصحت رسد قول بیان واجب گردد و در وجهی که

که بمیرد بطریق یا غرق یا القادوس یا اهل سبع یا خطف طیر و بنا بر عموم اوله سوال و اما حجاب حی از رویت از علی
اصحاب بر نوح ایبرنگنان معنی شسته است یا از ان بیخ شوی یا از ان حوال موتی شایده و نمیکند پس اگر است را قانم و کج یا قان
و رقبه بقیه اصل انبیل که ملی علم بر نوح و احوال موتی از ماست باطل گرد و وجه تقضای نکست آتی آنست که این همه بجهت
از ابصار ما مطوی باشد بجهت آنکه از احوال آخرت است و ایمان بدان بطور غریب واجب و چون ایمان بنی سائر اعمال
اندا ما مثل اصل کرده و آن در گویند نیست شهادت و ایمان بغیب افضل است قال تعالی ما دجال المؤمنین
الذین یؤمنون بالغیب یعنی عقداصل آنست که عند بدان در عالم زنده گرفته شد و فرض واجب خدا را گویند می
لان ما محکم و حد و و انا هم معنی خلق است و احدی گفته قال البلیث الانام علی ظلمه الارض من جمیع الخلق و در کرمه وضعها
للانام ان عباس گفته هم الناس و جاهد وقتاده و ضحاک گفته هم الخلق و عطاء گفته جمیع الخلق و احدی گفته بده الاقوال
قرن علی ان المراد کل ذی روح و به قول الشعبي و قال الحسن کبرج الناس و این قول مناسب کلام ناظم است زیرا که محل
تکلیف است و با جمله ناظم در شرح صدور و غیره از قاضی ابوبکر بن ابراهیم آورده ان من لم یؤمن من الاموات بوجه
السؤال والغاب و یحجب الله تعالی البصائر المکلفین عن ذلک کما جمعا عن روية الملائكة والشياطين و تروا حیاة الالمصابین
و عن الاشعر بکما انما حسب الغنی علیه بیتا کذا یضیق علیه کما یضیق علیه القبر و لا یستکثر شیئا من ذلک یخاطب الا ایمان تطبیقت
و انا هم من گفته و لیس بوا بعد من الذل الذی انما جمعا تعالی من منسب دم و شهید هم علی انفسهم و کذا لک من تفرقت
اجزائه و یبصر الله حیاة فی بعض اجزائه و جمیعها و قد شاک الغنی صلواتی و یحکمه اخفا عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
ان لا توافوا الا سمعتموه و نحوه انتهى و قد تواترت المسامات المداقة الکثیرة بشی من احوال الموتی ذکرنا بن تفرقت فی کتاب
الروح و غیره فی غیره قال فی جمیع التسمیت اعلم ان الله تعالی لما طوی امور کان القبور عن المشاهدة للمخذب منهم و المنعم
جعل لبعض عباده اخفا ما علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند انام حیث ان قد یخس تعالی جلاله و امرأة
بذلک و یقصر معرفه بایمان الموتی فی منامها و تاتی عنده باخبار یصید قما قرابته و من کان یلا بسه و قد یسل بعض قرابة
المیت مراب الاحیاء الی من یرید من الاموات ان عرف بایمانها باخبار الموتی و یطلع عنه ما یوسی به الیه و یاتی بخوار و قد
اخبارنا الله بحدیته من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یبیتنا بکثرة و قومه و یسبون من یاتی الموتی بالمفضل و یغلبه
و کانهم مشقوه من یاتی الارض السفلی الی یرفن فیها الاموات انتهى و چون حیات میت و سوال او در قبه متفرق شد
این علم متفاوت کرد و در آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود و بعضی آن و این در حق کسی است که اجزای او متفرق
شده و لا غیر این تا فریح اشارت کرد و یسوی این ضافات و قول خود و یخاف الله الحیاة فی الذی تفرقت
اجزائه او یحضر ذی و قد وجه السؤال عن غیره من انص علی ذال امام الحرمین و قد حک
فی شرحه الجزوی فی ذلک خلدنا من تروی القبول و فقیل ان کل جزء مجمع و قیل یحیی منه جزء

لسمع او جزء قلب او دماغ خلاصه و قبیل بل فی کل عضو خلاصه روح له حیثین علی حدیثه . نهذه
 مذ اهب معدوده یعنی خلق حیات و هر هر جزو و عضویت متفرق الاجزای شود یا بعض اجزاء و اعضای او
 و بر ثانی اختلاف است که عود حیات در کجا هم جزوی باشد در دل یا در دماغ یا در هر عضو که محل روح بود علی اوجه و نظرها
 و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند در قبر بنا بر قیام دلیل بر آن چه وی بعد عود روح برخاسته و در قبر ^{نشیند}
 کما نصت به الاحادیث النبویه و تو ابرت الاخبار النبویه بذاک و تعداد و اوقات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی
 علیهم نزدیک بهفتاد کس میرسد کما تقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گزشته متفق اند بر زنده شدن جز
 در قبر و نشستن او در آن تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل الميت قبره مثلت له الشمس
 عند غروبها فیجلس مسخ عینیة یقول دعونی اصلى اخرجه باحیة و ابن ابی الدنیا و این احادیث را سیوطی در شرح ^{اصد}
 سوق کرده و در بعض روایت معتقد جنت برای مومن و معتقد نار برای غیر مومن مذکور است و مومن میگوید بگذر از میا
 تا بروم بسوی اهل خود و بشارت و بهم ایشانرا و شاک نیست که این حال کسی است که حیات حقیقیه و روح صلیه بسوی
 او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این عاده بعض روح یا همه روح است که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب کافر
 و منافق بمطراق یا هر زبده حدید معلوم است و این عذاب جز بر بدنی نمی باشد که در آن روح است و ناظم در شرح الصدور
 از حافظ ابن حجر سنج نقل کرده که ان الروح تخل فی النصف الاعلی من الميت انتهى اما اوله چنانکه ذکر کردیم پس اندر جلوت
 در همه بدن و حدیث بر این عازب جمیع احادیث احوال موتی است و در آن تصریح است بآنکه ملائکه منکر و نکیر میت را می نشاند
 و سوال میکنند و این ظاهر در حیات است چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین است که این خلاف در حق کسی است که
 اجزایش متفرق گردیده نه در بار کسی که بر حال خود باقی است و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات غیر متفرق
 الاجزاست لیکن غیر مخفی است که باب اخبار از احوال موتی امری است که نیست راه بسوی معرفتش مگر از سمع عقل
 را جمالی در آن نباشد پس کسیکه قائل است بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر دو از میت متفرق الاجزاء و وی اولی نماید
 که در غور این تقسیم باشد لاجرم او خالص زیر عموم احادیث حیات میت اولی است زیرا که تخصیص در میان قیامت یا اولی
 و وقت است و سپردن عیش و خداع و عمل بعد از ناظم از موتی متفرق الاجزاء بعض اموات را خاص کرده و گفته
 من تا کل السباع و الاطیاء . فیسأل حین یحصل القرار . فی جو فی صر غیر ما عجز . نص علیه هكذا
 البین لار . یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت است زیرا که او تعالی قادر است بر هر ممکن و عذول بسوی مجاز جزو نذرت
 حقیقت نباشد و نیست تعدد در دنیا بلکه ممکن است و هر کرا در ایمان ملکه باشد وی هرگز در جزئی از دنیا شاک نکند و باز
 و درین بیت یکی از علما خفیه است در فتاوی خود گفته السوال فیما استقر فیه المیت حتی لو اکله السبع فالسوال فی بقیة
 و این تخصیص است برای بعض متفرق الاجزاء که ماکول طبع و وسایع باشد سید علامه محمد بن اسمعیل امیر مکه گفته و الا

باخصص بزمن برین تفرقت اجزایه ثم نقیال اجزایه قد تفرقت فی حوصل الطیر و بطون السباع فخل المراد ان فی کل جزء حیث
 یستقر فینا یودی الی انہ لیسأل کل عضو و بعضه و هو خلاف ما قام الیسل علیہ وان اراد اننا ذلک کل طائر و احد و سباع و احد
 وان بزمن تفرقت اجزایه فی کل باکله لکنه لما اجتمع فی بطنه صار له قبر انما لا یتیم لانه انما یا کله دفعت و ینجح الرفعة الاولی
 من بطنه ثم یا کل غیره فلا تستقر اجزایه فی البطن جمیعاً فالظاهر ان ہذا القسم من حجتہ ما تفرقت اجزایه حکمہ حکمہ و یکمن ان یرید
 ہذا القائل ان الذی تفرقت اجزایه یسأل الجوز الذی قبلہ فیسأل منہ من ذلک و قلب بعد استقرارہ فی بطون الطیور
 و السباع و من بتابوت و شبه جعلاً + مدقۃ ایام یکلیما ینقل + فن الذی لا یستل ما لکون فی کذا الذی لایا
 بنض بین + یعنی بزمن خفی ذکر کردہ ان من یمنی فی نحو تابوت ایام او ان طالت لاجل ان نقیل الی موضع یردف فی فانیہ لیسأل
 ما لم یردف ان ابدال نقلنا ظم عنہ فی شرح الصدور پس مراد بقول او نفس من ہذا است کہ بزمن نفسی باز کتاب سنت درین حکم آورده
 بلکہ معنی او آنست کہ وی برین حکم از کلام خود نفس کرده و او را بلیش پس گو یا ظوہرا حادیس است بلفظ اذا و فی البیت یعنی شتاء
 تعلیق حکم بر دهن کرده مگر آنکہ قول او و یسال العزق فی البحار + حین یغیب نفس نیکساری + مخصص است
 و گو یا کہ تخصیصش از برای آن کرده کہ وی مدفن نیست بخلاف کسی کہ در بعضی تابوت باشد و جمع تشبیت افادہ کرده و الا فی
 ان الوقت فی ہذہ الاشیاء اقرب و ارجع تفاصیلها الی عالم الغیب الشہادۃ اصوب نتیجہ من خص بعلم السوال
 ابو القاسم سعوی در کتاب الرجح گفتہ و رد فی الاخبار الصحاح ان بعض الموتی لا تسمع فقنتہ القبر و لا یتیم الفتان فی ذلک
 علی اوجہ مضان الی عمل و مضان الی حال و مضان الی حال بلا نزل بالموت و مضان الی زمان انتہی قلت ہم بسبعۃ
 و فی التذکرۃ للقرطبی نخستہ قال الناظم و استثنی جمعا ما لہو سوال + مخصیصۃ من بعض الفضال + مضان
 بر وزن مضال از افضال است و سماع باین لفظ وارد نشدہ بلکہ بلفظ ذی الفضل آمدہ و شعر یہ و اہل سنت الاطلاق چہ
 کہ سماع بدان وارد نشدہ بروی عزوجل جائز ندر از کجا ہو معروف فی اصولہم الاول الشہید ای من یقتل
 نفس الجیمہ انہ لا یستل + نسائی از راش بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ
 گفت ان رجلا قال یا رسول اللہ یا الی المؤمنین یقتلون فی قبورہم الا الشہید قال لکنی ببارقۃ السیوف علی راسہ فقنتہ + من
 لقی العدو فصریحہ یقتل او یغلب لم یفتن فی قبرہ و شہد طبری تذکرہ
 گفتہ یعنی اگر درین مقتولین نفاق می ہو و نزد التقاء رخصین و برقی سیوف فرزندیکو و نزد چہ شان سنانی می یفتن + حین
 کردن نزد قتال است و شان مومن بذل نفس تسلیم او بخدا و حمیت و تعصب بر کلمہ وی است و این نظر صدق مافی الضمیر
 اوست چہ برای حرب و قتل بازگشتہ و داد و لاوری در راہ خدا و اولی عا دہ سوال بروی در تہجدہ باشا کہ اکیم
 الترنزی و عن المقدم بن محمد یکرب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عند استخصال بغیر لہ فی اول دفعتہ و یری
 مقدمہ من العجنتہ و یجارت من عذاب القبر و یا من من الفرغ الا کبر و یوضع علی راسہ تاج الوقار و الی القوتہ من غیر من الغیب

و ما فیما ویزوج اثنتین سبعین زوجة من کحول العین لیشف فی سبعین من قارب اخرجه ابن ماجه و الترمذی و غیره
 الترمذی حدیث حسن غریب و قال ابن ماجه لیغفر له من اول دفعه من سه و یحلی حلیة الایمان بدیل قوله و یوضع عنده
 تاج الوقار قرطبی گفته و وقع در جمیع نسخ ترمذی و ابن ماجه است خصمال است حال آنکه در متن سبع خصمال آمده و بر لفظ
 ابن ماجه و یحلی حلیة الایمان هشت خصمت می شود و ابو بکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدام یحیی بن ابی اسحاق روایت کرده و قال قال
 رسول اللہ صلی الله علیه و آله عند ما نزلت خصمال انتهى و قولنا ظم الحی من القیتل اشارت است با آنکه این فضیلت مختص است
 که گفته شد در راه خدا نه غیر او اگر چه یک کس باشد و اگر چه قتال جائز بود در مثل قتال بغاوة نیست فرق در آنکه تشویش نکو
 مرد باشد یا زن آزاد بود یا بقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بود یا نه یا اهل ردت یا زنده یا قتل الطریق و خواه آن
 دخواه کافر می او را بکشد یا مسلم او را و بر گرفته از آنکه کش کند سلاح مسلمی بگریه بطور خطا بروی برسد یا در خاک بیفتد یا او را
 بر افکند یا مسلمان باغی او را بکشد یا استغانت کند بوی اهل حرب یا بعض حربیان در حال انزاش بکشد یا کافر
 بطریق صحیح با او سازد یا در مسکه افتاده یافته شود گو بوی اثری از خون نبوی چه ظاهر است که بسبب قتال مقتول شده
 نما جرم بالرفعی و انووی و این چنین کس شرعاً شهید است نفسش نرهند و نماز جنازه اش نگذرد و وی علی شهید است
 چه شهید دنیا و آخرت هر دو است و اما هر که بعد از تقضا و قتال بنا بر جرحی که با او رسید می رود و در وی حیات تقدر
 موجود بود و آنکس از نظر قتال شهید نیست خواه زمان حیاتش دراز گردد یا قتیله یک روز است مشا به موت بسبب کتبت
 آری اگر چه در قتال نفسی شده در خروج حرکت نبوی است وی شهید باشد یا جرح در کجا اتنی متوقف است بر شهید شدن
 و شهید است مسلم نیکو شهید دنیا و آخرت و هو من قاتل الکفار لا یحکم الله علیه و آله و الله تعالی دو شهید آخرت فقط و آن نیکو
 چند کس هستند و تفصیل شان آمدنی است انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا نه شهید آخرت و وی کسی است که از غمی است
 تقاضا کرده و لا حول و لا قوة الا بالله استخوان گفت که غسل و صلوة بر نبی جائز است با آنکه نفس از شهید است و شهید
 جائز نیست زیرا که نبوت تبه اعلی است با کتاب است بهر نزد و شهادت امر کسی است اما از آن ترغیب ادا اند
 شافعی در ام گفته جات الاخبار کانه عیان مریح وجه تنویر ان العین صلی الله علیه و آله علی اهل احد و ما روی انه کبر علی غیره
 سبعین کبیره و لا یصح و قد کان یغنی لمن عارض بذاک ذره الاحادیث ان یسبحی علی نفسه قال و اما حدیث عقیبن بن عامر قد روین
 افضل حدیث ان ذک بعد ثمان سنین یعنی و الخائف یقول لا یصلی علی القبر و اطالت المدة قال حکما صلی الله علیه و آله و سلم
 صین علم قرب اجله بود عالم و لایدل ذک علی نفع الحکم الثابت انتهى گویم تفصیل حکام مختص باشد او در وضعه نه شرح
 در بهیبه و مسک اختتام شریع بود المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصمال نیست بر شما غلبه اجما قال لنا ظم لانه
 و کما امام را نسخ قد وانی به و لم یحک به رجلا خلافاً لکن حکم الخلف به ایضا جلی و اندام
 حکم المستول و مراد است که اکثر علماء قائل اند با آنکه شهید مسئول نمی شود و بنا بر او صحیح یا تمیید و جزولی و در آن حدیث

خلافت کرده و لیکن ذکر مخالفت و دلیل آن نموده که آن کیست و حدیث و وجود در تقیام با جمهور است و این یک قسم غیر مسئول
شد ثانی للذی لا یسأل المرابط - روی الاحادیث بدک الضابطه مقوی گفته رباط یعنی ملازمت در راه
نداست ما خود از رباط انجیل بعده هر طایفه ثغری را از ثغور اسلام مرابطان میدانند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلعم
در حق منتظر نماز قدام الرباط تشبیه بر باطنی بسبیل المدست و رباط لغوی همان اول است یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
برای مرابطت در آنجا تاکیدت و اما مسکن ثغور که و اما با اهل و عیال خود مقیم سرحد اسلام اند و غزائی کنند پس آنجا هر دو
حیات اند اما مرابط نیستند قاله علما و انا نسبی و رباط از فضل اعمالی است که توأمش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
روز قیامت مضاعف میگردد و از فتنه قبر مأمون می شود و در کتبش روایت مسلم از سلمان فارسی است که گفت سمعت
رسول الله صلعم یقول رباط یوم و لیسیه تخیر من صیام شهر و قبا - و ان مات جری علیه الذی کان یعمله و اجرى علیه زید
و امن من الفتنین و عن فضالة بن عبید بن سواد صلعم کل میت یتیم علی علمه الذی مات مرابطا فی سبیل الدفان
ینوب عمله الی یوم القیامة و یامن من فتنه القبر اخرج الترمذی و صححه و عن ابی بزره عن رسول الله صلعم قال من مات
مرابطا فی سبیل الله جری علیه عمله الصالح الذی کان یعمله و اجرى علیه زید و امن من الفتنان و یعبثه الله من الفتن
اخرج ابن ماجه بسند صحیح و اخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه و عن عقبه بن عامر قال سمعت رسول الله
صلعم یقول کل میت یتیم علی علمه الا المرابط فی سبیل الله فانه یجری اجر عمله حتی یعبثه الله و یومن من فتنی القبر اخرج
و الطبرانی و مراد بضابطه در میت ناظم عدل است زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
یعنی روایات احادیث مذکوره ایضا ثقات صحیح هستند و این گویا حواله بر اصطلاح معروف است و در صورتی که در این
مقام صدق و ضبط راوی است نه عدالت او اگر چه جمیع اهل اصول حدیث بر آن مطبق اند کما تحقیقا ذلک فی بذیه المسائل
الی اوله المسائل و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بر عمل او تخم شد لیکن و ه چیز که ناظم در بعض
موافقت خود آنرا نظر کرده آن این است **ع** اذا مات ابن آدم لیسر جوی - علیه من فعال غیر محض
علوم بتها و دعاء نخل - و غرس النخل و الصدقات تجسی - و راتة مصحف و رباط تغز و حف المیر
او اجراء طهر و بیت الغریب بناه یا و ی - الیه او بناء محل ذکر الله الثالث المطعون حیث الحقا
بالشهادة فی حدیث صدقا + مطعون کسی است که در طاعون مرده و قماموس گفته الطاعون الیه بالهم و شرح
الصد و گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطنع الیفتن الیه
نظیر المقتول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون معتبا یعلم انه لا یصیب الا کتب له اذ مات فیما یغیر الطعن الیفتن الصیبا
لانه نظیر المرابط بکنه ذکره و هو تجرد قول ناظم حیث اخرج اشارت است بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
کل مسلم اخرج مسلم و عن عائشة عن صلعم الطاعون کان عذابا یعبثه الله علی من لیسوا و ان الله یجلبه رحمة لمن یغیب

من حلیق فی الطاعون فیکت فی بلده صابرا محتسبا یعلم انه لا یصدیه الا ما کتب الله لالا کان له مثل اجر شهید اخرجه عن حماد بن
 و عن عائشة صلا الطاعون غدا کغدا البعیر القهیر بما کاشهید الفار مننا کالفار من الارض اخرجه احمد و عن ابی موسی
 عنه صلوا الطاعون و نزل علیکم من الجن و هو ککم شامة اخرجه الحاکم و عن عائشة عن سلمة الطاعون شامة لا تری و خز
 اعدا کتم من الجن غدا کغدا البعیر تخرج فی الاباط و المرافق من مات فیه شهید و من قام فیه کان کالمراط فی سبیل الله و من
 کان کالفار من الارض یتس این عمره احدیث قاضی انه بانکه طاعون شمادت ست و طعن قتل سرح باشد و خز بلا نفاذ
 و معنی و خز نیره خشنه و آیمقن چیزی و چیزی انکه ست حافظان حجر در حدیث اول مروی عائشه گفته مقتضای حدیث
 آنتست که این اجر شهید برای کسی است که از بلده طاعون بیرون نرود و در حال قامت قاصد ثواب آبی در اجبی صدق
 موعدا باشد و عارف بود با کله وقوع طاعون بروی و صرفه آن از وی هر دو یتقدیر آبی است و در صورت وقوع آن تنگ
 نشود بلکه در حالت صحت و متم معتد بر رب خود باشد پس هر که تصفح باین صفات است و در غیر طاعون مرده پس ظاهر حدیث
 آنتست که او را اجر شهید محصل گردد و آنچه کسی باشد که به نیت جهاد در راه خدا برآمده و بسبب یگر جز قتل مرده که او را اجر
 شهید باشد و نموید او است روایت من مات فی الطاعون فهو شهید و گفت با الطاعون و اگر این صفات در وی یافتند
 و وفاتش بعد از نقضا و زمن طاعون صورت بست پس ظاهر حدیث آنتست که وی شهید نباشد اگر چه بطاعون بمیرد آنتی
 گویم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعی طاعون و خیزجات است که سبب اوت طلح نبی آدم
 میکنند و از اینجا باطل شد قول اطبا که طاعون ماده سمیه است که در وی آرد و بسبب فساد جوهر هوا است و فرقی در
 طاعون و وبا آنتست که طاعون انحصار و وبا است چه در با مرض عام را گویند و آن گاهی بطاعون باشد و گاهی بغیر این
 طاعون و وبا است و هر دو با طاعون نیست و شیخ غزالی بتبعیت پدر خود و جماعه از اهل علم استحباب قنوت برای رفع و باو
 طاعون رفته زیرا که از انزال عظام است و امید باستحباب و عابرای نازله قتل شده اند و رافعی و نووی گفته اند که عین
 قنوت در سازنوازل مثل و با و جز آن است و چون قنوت برای الزامه بود که سبب شهادت غلطی است استحباب باشد پس
 برای و باوئی تر بود و از ادویه خیریه رافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خداست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و غیره
 ابن حجر و در بنی الماعون بطلون را در عدم سوال نظیر طاعون گفته و طلعون سماجت سبب نظیر جهل و اذیت است و متوجه و کلام
 بر طلعون بسیار است این موضع گنجایش ذکر آن ندارد و مقتضای ما قدر و اذ القریطه کل اخی شهاده
 بداجبی و قرطبی بضم قاف منسرب بسوی قرطبه و آن بلد و ایست و در مغرب کما فی القاموس و هو العلامه الکبری فی
 الحدیث ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من امیر الحدیث له التکره فی علوم الآخرة و کما
 گفته که قوله صلوا من مات مرضی مات شهیدا عام است و جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تصدیق شد بقبول بطعن آید و در
 و قول است کلمی آنکه او را اسمان رسد بقول العرب انما البطن اذا اصاب باله و در باب الجرح اذا لم یقبل الدوا

ذوم آنکه استغما شده و این اظهار و قول است زیرا که عرب مدت او را منسوب بسوی بطون میکنند و میگویند قند بطون یعنی
 دای که در جوف او رسیده و صاحب استسقا که است که بمیرد مگر باین در بپس گو یا که وی هر دو وصفت را جمع خواست
 و مثل است صاحب سل ضحیت موتش مگر بدرب نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بموت آنگاه می میرد یا بسهم
 و بیسهم و حییات مطبقه و قویج و عصما فوت شود و عقول ایشان بنا بر شدت الم و درم او مضمه و فساد اهرجه غائب گردد
 و این چنین است در حالت موت حاضر الذهن می باشد وی میرد وی عارف بخداست انتهی گویم حدیث من مات
 مر یضامات شهید او ذوق فتنه القبر و غدی و بیج بر زخم من البخته را این با جز حدیث مغیره اخراج کرده است و آری قرطبی ا
 مبرین بنی بکر انصاری اندلسی نیز استصواب نموده و معنی حی که از جباه است اعطیه است و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعد
 گفته قلت لاحابه الی شی من هذا التقیبه فان الحدیث غلط فی الاری با اتفاق الحفاظ و اما هو من مات مر ابطل الامت با مراضا
 و قد اورد در این مجوزی فی الموضوعات لاجل ذلک انتهی گویم چون سخن ناظم درین حدیث چنین است پس ناظم را ذکرش در اینجا
 و نسبت بسوی قرطبی ضرر و زبوا و آرا برای آنکه قرطبی اجماع هر ذی شهادت کرده بلکه عرض استقیه بطون ساخته و بطون را
 تفسیر استسقا نموده و پس اباستسقا معنی کرده و اگر هر ذی شهادت را بطون می ساخت قریب نمی گشت که شراخ ناظم نماند
 نداده لطحنی نمود کجاسیاتی ثانیاً برای آنکه قرطبی بنا اختلافت و تقید بر ثبوت روایت من مات مر یضامات و ناظم بیان
 ضعف این روایت نموده پس فرمودن فرعی که حاصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم در حدیث ابن ماجه گفته
 انه من فراده و فی افراده غرائب و منكرات و مثل هذا حدیث ما یتوقف فیه و لما شدد به رسول الله قال قال القبطی
 انه ان صح مقید بحدیث المطون بعد ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شده کرده و گفته الرابع الصدیق ذو العرش
 الشذی - نص علیه القبطی و الترمذی - و قاموس گفته الصدیق کثیر الصدق و نعت ابی بکر
 شیخ الخلفاء و العرف یشیع العین المملوءه الیخ و الشذی بالجمعین هو ذکا الایحة ای العرف الطیب قال القبطی ذاکان الشهدیه
 الایفتن فالصدیق اجل خطر او عظیم اجزا و هو احی ان الایفتن فانه مقدم ذکره فی التذکره علی الشهدیه انی قوله تعالی
 فادلک مع الذکر انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و جاء فی المرابط الذی
 هو اقل رتبه من الشهدیه کیف بمن هو اعلی رتبه منه و من الشهدیه انتهی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
 گفته الا حدیث الصمیمه ترد به بالقول و تبین ان الصدیق سیال فی تیره کجاسیال غیره و هذا عمر بن الخطاب را اهل یقین
 قد قال لنبی صلعم لما اخبره عن سوال المناک فی القبر فقال انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتهی گویم حدیث عمر را
 قرطبی و در تذکره ذکر کرده و بهیچ آنرا اخباری که کرده و گفته و لقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره بالنبی صلعم بفتنه المیت فی
 قبره و سوال منکر و کبیره و هما للمکان قلت یا رسول الله یرد علی عقی قال نعم قال اذن کفیکها و اعد لمان سیالانی لا یأب
 فیها فاقول انار بی الله من کجا انتما انتهی و اما ترمذی پس مر ذناظم بدان حکیم است و لفظه و یفعل الله الی اشار و تاویل

عننا والعلیه ان من شیتہ ان یرفع اقواما عن السؤل وهم الصدیقون والشهداء انتهى فذكره ان ظهري في شرح الصدور
 ودر جمع التشتیت گفته و لا یخفی ما فیہ قال ابن القیم و لا یزیم من ہذا الخاصیۃ التي تخص بها الشهداء ان یشارککم الصدیق فی
 حکما وان کان اعلیٰ منہ فخاص الشہید قد تفتی عنہ منہ و ان کان اعلیٰ درجہ من انتہی و ناظم بنا و امام بقول قرطبی
 کردہ و بالحق صدیق بشہید رفتہ و اشارت بسوی تعلیل قرطبی نموده و گفته کہ لانه من الشہیدین اعلیٰ و محبتہ تفوق
 بذلک اولى مدون جمع التشتیت گفته قدرت ما را در باب بن القیم قریبا و الحق معہ انتہی گویم حجت در ما نحن فیہ سمع
 نہ قیاس زیرا کہ عقل واجتہاد را در امور برین و آخرت دخل نیست و سمع درین مدعا غیر وارد دست پس اقتضای بار آورد
 عین اصیاط درینست و اما انبیا علیہم السلام پس ناظم بنا و عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان کردہ زیرا کہ مرتبہ
 نبی اولیٰ تر از صدیق است پس وی باین کرامت عظامہ مستحق تر باشد بکہ غیر او را سوال از نبی میکنند و اما نہی گوید
 و من ہذا یقطع بانفتاحہ عن رسول اللہ و انبیائہ + ابن القیم ح در کتاب المرح گفته اختلاف کرده اند
 در انکہ انبیا علیہم السلام مسؤل میشوند در قبور یا نہ برد و قول و ہما و ہما در فی مذہب احمد و غیرہ انتہی پس قول ناظم
 کہ از اینجا قطع حاصل شد بانفتاح سوال از رسل عجیب است چہ وی قیاس انتقائش از انبیا و بر انتقائش از صدیقان
 کردہ و این از باب قیاس اولیٰ است و بر مقیاس علیہ کلام دلیل ظنی ہم نہی نیست پس چہ قسم میتوان گفت کہ حکم تعلیل
 قطعی است آری این قطع بغیر تقدیر و بدون ہدی و کتاب منیر است و اگر چنین میگفت و قد قیل بانفتاحہ ہون می بود
 از قول بقطع و کواصا و قالہ و کواصو و السنغی فی بصرہ بہ جزم یعنی این قول انہ تنما قرطبی گفته است
 بلکہ امید و امام بسیار بدان قائل اند و نفسی در کتاب خود بدان یعنی بانفتاح سوال از انبیا علیہم السلام جزم کردہ و نفسی نسبت
 بسوی نسبت بر وزن جبل است بنون و سین مملہ و فاء و قول نفسی در شرح الصدور باین لفظ مذکور است انہ قال فی کلام
 ان الانبیا و اطفال المؤمنین علیہم حساب و لا عذاب القبور و لا اسؤل منکر و کیر انتہی و برای دعویٰ خود ایراد دلیل
 نکرده و نہ ناظم در شرح الصدور بزرگ دلیلش برداختہ و الشیخ سعد الدین فیہ نقلا مخرجا و ہذا الخلف
 عما اشکلہ یعنی شیخ سعد الدین تقنازانی مشکلم از علما نقل خلاف درین سئل کردہ و گفته کہ بعض اہل علم ثابت کرده اند
 و بعض نہی آن برداختہ و ناظم گفته کہ این خلاف مشکل است زیرا کہ نتوان گفت کہ انبیا علیہم السلام مسؤل اند گویم از سابق
 معلوم شد کہ وی استلالی برای انتفا سوال از انبیا و سئل نکرده مگر قیاس بر صدیق و ہو کاغذ نکال پس خود ہیچ مشکلا
 در خلاف نیست بکہ اشکال در قول بانفتاح و دست چہ قضیصی برای انبیا علیہم السلام نیامدہ مگر قیاس ہو کاغذ عرفت و
 عجب است کہ ناظم ح در شرح الصدور ذکر نکرده کہ انبیا و سئل مسؤل نیستند بآنکہ تعرض کردہ است بزرگ غیر مسلمین
 و نام شہید مطعون و صدیق و غیر ہر مردہ اما ذکر انبیا نکرده و النیسابسی قال البیضاوی عن النیسابسی قال
 از سئلہ + نیکساری بنون و تحمیت و کانت و سیرخ الت و راست و در جمع التشتیت گفته از وی الی ما ہذا نسبتہ و ما اعرف

اسم النسب ولا شيا من احوال عبيد عن انتهي واين دليله ذكرش باين قول خود كروه ان يسال عنه غيره في مساله
كذيف يسال النبي عن نفسه، معنى وى انست كه ميت را در قبرا از حضرت صلعم سوال ميكنند و ميگويند ما تقول في
هذا الرجل كما تقدم من النبي صلعم راجع قسم سوال از نفس شريفه وى بكنند گويم اين مجرد استبعاد است و سوال تنها تان ميمين
معنى است بلكه اول از بى پسند است از حضرت صلعم تانيا و كدام مانع است از سوال نفس و حال آنكه او تعالى سئل را
سوال كرده و شمارا ام شاه چه جواب داد و با آنكه خدا عالم بان جواب است حيث يقول تعالى و هو جمع الله الرسل فيقول ما
ذالجبستو الاية و بنى صلعم در تشدد خود و اشهد ان محمدا رسول الله سئفت و با بجله اده بر نفسى غير ظاهر است و دخول انبيا
در عموم ظاهر در جمع التشييت گفته و الاقرب عنى الوقت فى المسئلة انتهى و الفاكه انى قال فى المللكة الظاهر
انفله عن اولئك فاكمانى نسبت بسوى فاكهه است و تا بس گفته الفاكهه التمه كراهه الفاكهه انى بانها انتهى ليكن نظم
در بخاستند فاكمانى و نه كلام او در شرح الصدور ذكر كرده و گويا كه مستندش در نفسى سوال از ملائكه است كه غالب الفاظ
احاديث در انسان و ابن آدم آيد حاكما كراهه را حديث لفظ عبيد ميمين نيز در وافته و آن عام است نيز تشر شده كه بسوى صلعم مسئول
بسوى ملائكه پس ملائكه نيز ميت وى باشند طيبى و قونوى گفته اند كه حين مثل انس اند در سوال و حساب و دخول جنت و
تار و اما ملائكه پس شيه انست كه اعمال ايشان نوشته نمى شود بلكه خود فرشته با كتاب اعمال اند و اگر عمل ايشان مكتوب گردد
هر فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر و لم جزا و عدم حساب بنا بر عدم سيئات است و در رتبه كه تاز بشتر غير ناستند
و اما اثبات پس گفته اند كه كتاب مى شوند بفرخ تخليف از ايشان چاهل مطالعم و مشارب و مناكله بوده اند و در مورد
نبى آدم گردند در جنت و احتملى كه در اى وضع تخليف نعم نعمت ديگر گردند كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان مستمنا
و عقول ببلان نرسيد زير كه حق تعالى ميفرمايد اعدت لعبادى الصالحين مالا عين رأت و لا ذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر ليكن در جمع التشييت گفته و الاقرب الوقت هنا لا سيما و ليات حديث بان للملائكة تدفن بعد موتها
و بان لما سئف بعد فئا ثما و ان كان لا يشترط فى السؤال ثم رايتم بعد هذا فى فتح البارى ما لفظه و اما الملائكة فلانواع
اصدا ذكره و الذى يظهر انه لا يسأل لان السؤال يختص بمن شان ان يعبر انتهى قلت اى من هوسم الذين يقبرون و شانهم ذك
وان اتفق ان بعضهم لا يقبر كالكلب السباع و الطير و نحو ذلك اما الحسن فاكد له و نعمه هو فيسألون جملة +
زير كه لفظ عبيد و لفظ ميت بر ايشان صادق است حاصل آنكه ثابت شده كه وى صلعم مسئول است بسوى ايشان پس
حكم چمن در جمع احكام حكم است و دست و نكند گفته كراهه عام است بدان و اجمع قائم شده است بر مرسل بودنش بسوى
چمن همچنانست قال تعالى قل ادعي الي هذا القرآن لاند ذكره به و من بلغ و شك نيت كه چمن اقرآن رسيد
قال تعالى و اذ صرنا اليك نفرا من الحجى يسئعون القرآن و قول ناظم جمله يعنى جميع ايشان از مومنين و كافر
و منافق همچنانست و ظن ان چمن مشاب است و عاصى ايشان معذب پس ثابت شد كه چمن مسئول اند همچنانست و عظيم گفت

که اگر چه احکام لازم ایشان است پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
 وی صلعم آورده باشند بگوید در توبه بگوید که در همه اوقات تعالی حال آنکه بعد از آنکه از شرعیت حیدر گشته زیرا که عدم نفل
 مستند بر عدم اجتماع با وی صلعم و عدم خصم بعد از آنکه سماع کلام او بدون رویت مومنین حاضرین محض برکت نزل
 نیست و حکایت آنکه در وجودش از بعضی خضره چیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ماطحق بوجود جن است و احادیث صحیح
 در وجود جن و شیاطین اختصاص است و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شایدها و است پس نزاع در آن مکار است و در چیزی که معلوم
 بتواتر است و نیز این امری است که محفل جهل آن حسن کند پیش نمیکند و در مومنین جن اقوال است یکی آنکه جز نجات از نارا
 توابی برای ایشان نیست بعد گفته شود که مثل بهائتم فاکل کردند و این قول ابوحنیفه است که عذبه بن حزمه ابن ابی الزبیا
 از میت آورده که گفت تواب بچنان بیچاره و این انار غم بقال لهم کونوا اربابا کلبها تموم آنکه مشاب بر طاعت و مشاب
 بر عصیت شود و این قول ابن ابی لیلی و مالک و شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابوحنیفه است که ابن حزمه مدخل و نفل
 گفته جمهور الناس علی نهمه یوخلون الجنة ابرانی گفته بچنان تواب و جدا مصداق ذلک فی کتاب الله و کل درجات مما
 عملوا و انهم بالصواب انحصار الاطفال دون الجن فی الاتح و قیله و حرم النسفه کلام نسفی در بیان
 اطفال مومنین و انبیا گذشته که ایشان مسئول نمی شوند معلوم است که عمل عذاب قبر یکی سوال است و چون اطفال معذب
 نمی شوند سوال هم نایشان نرود و ابو عمر و نسفی از متقدمین ضعیف است حافظ ابن القیم روح در کتاب الروح و در مسئله ثالث عشر
 نوشته اختلاف الناس فی الاطفال الخ تخون فی القبر لاعلی قولین و هما وجهان الا صحاب حمدتقی و حجت قابل سوال است
 که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا و قایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او شروع است چنانکه مالک
 و سوط از ابو هریره رضی الله عنه آورده که از صلی علی صبی ضعیف من من عاله اللهم قد عذاب القبر و نیز احتیاج کرده اند پیش
 عایشه رضی الله عنها انه مر علیها بمنزلة صبی ضعیف فکانت تقیل لها ما یسکبک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی کبیرت علیه شفقة
 من ضمة القبر فخره علی بن سعد و نیز احتیاج کرده اند محمد بن ابی هریره ان کان یصلی علی المنعوش ان من نطیئة قط فیقول
 اللهم اجنمه من عذاب القبر و اهنا دین السری گویند و تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید اما منازل خود را بشناسند
 و الا در جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از او اهل سنت
 و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت متحین گردند از آسمان در قبور خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال نسفی
 می شود که رسول و مرسل ابان و از وی می پرسند که ایمان بر محل آورد و طاعتش بگذرید یا نه و بگویند که گفت تقول فی
 بذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلیا که بچو تمیزه دارد او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد و معوش چه میگوی
 و اگر محفل او را هم در قبر و نماید سوال او از آنچه محفل معرفتش و عالم بدان نیست بی فایده است بخلاف امتحان اطفال
 در آخرت که او تعالی رسولی را مبعوث میفرستد و امر بطاعت او خود فرماید و تقول ایشان جمله ایشان پیش

لقوله ولده ابراهيم فذلّم ثبت انتهى بقده ناظم اشارت بسوى قول اول كروه وكفته وقيل ان كل طفل يسأل
 ويحصل العقل طوعا وكيلم كقولهم اين خرجت سنا من نزع زيرك چون عقل حاصل شد وكامل گرديد مسؤل طفل
 نماز قاله في جمع التثنيته ويلحق الله الجواب كما قد عاهد الذّ عليه قنصا وكلام عاقل ابن القيم تحقيق اين
 احوال گذشته واين كه ناظم دريحا گفته اشارت ست بسوى عمد خود در عالم ذر في تفسير قوله تعالى واذا اخذنا من
 من بني آدم من ظهوه ذريته واسمه هو على انفسهم الست بود كما قالوا بله الاية ابن عباس گفته
 خلق الله آدم واخذ مني ثقتا انه ربه وكتب اجله ورزقه وحصيدته ثم اخرج ولده من ظهوه كهيئة الذر واخذوا ثم ايقم الله بهم
 وكتب اجالهم وارزاقهم ومعاصيمهم اخرج عبد بن حميد وحسن بن حزام في الاستقامة وابن جرير وابن المنذر وابن
 ابى حاتم وابو الشيخ وعن ابى بن كعب في الآية الى قول بما فعل المبطلون قال جمعهم فجمعهم جميعا ازواجا
 في صورهم ثم استنطقهم فكلوا ثم خذ عليهم العهد والميثاق ثم اشهدهم على انفسهم الست
 بر بكم قالوا بلى قال فاني اشهد عليكم السموات سبع واشهد عليكم اباكم آدم ان تقولوا اليوم القيامة
 انما نكلمك لعلم بسبذوا وعلموا انه لا اكر غيرى ولا رب غيرى ولا تشركوا بي شيئا انى سارسل اليكم
 رسلى يذكركم عسى وبيثاقى وانزل عليكم كتبى قالوا نشهد بانك بنا ائمانا لا رب لنا غيرك ولا
 اله لنا غيرك فاقروا وادفع اليهم آدم فيظن السيم فزأى الغنى والفقيه وحسن الصورة وودون ذلك
 قال يا رب لولا سويت بين عبدك قال انى جيت ان اشكر وراى الانبيا وقيم مثل السج عليهم النور
 وخصوا ببيثاقى آخى في الرسالة والنبوة ان يلبغوا به وهو قوله تعالى واذا اخذنا من النبيين
 الاية وهو قوله فطر الله النسل عليها وفي ذلك قال تعالى وما وجدنا الاكثره من عهد وان وجدنا
 اكثره لغا سقين وفي ذلك قال تعالى فما كانوا اليوم منوا بما كنوا به من قبل قال فكان في علم الله من كنوا
 به ومن يصدق فكان يوم عيسى عليه السلام من تلك الارواح التى اقر محمد باو بيثاقها في نزل آدم فاسرسل الله الى امرهم في صورة ابنة
 فتشلت لهما بشراسوا قال اتى فذلّم فيها انتهى اخرج عبد بن حميد وعبد الله بن احمد في رواية السنن وابن جرير وابن
 ابى حاتم وابن مندّة في الرد على البهية وابن مردويه والبيهقي في الاسماء والصفات والضيافة المختارة وابن عساکر في تاريخه
 وناظم در سنن جندرايات در معنى سوق كروه ولما قد عمو بالذّر گفته زيرا كه او تعالى بنى آدم راد صور ذر بر
 آورده قد قاله الضحاك والاحراز وهو الذى اذنى به البراز يعني ضحاك كه از اية تفسيرت گفته
 مسؤل مى شود نطفة اطفال از عذريه و عالم در بوده و بيزا كه از اية حنفية ست نيز بدان فتوى واداه ناظم در شرح الهدى
 آورده اخرج ابن جرير قال مات الضحاك بن بستة ايامه فقال اذا صنعت ابني في حده فابرز وجهه حل عقده فانه يحبس يسئل
 قلت عما يسأل قال عن الميثاق الذى اقر به في صلب آدم انتهى والقول طي والفاكهة انى حرمنا به وجمع من

کبار العلماء و شرح الصدوق گفته اند جزم القلوب با تکلیف و تعلیل بیوفایند که منزه است و معاد هم و بیسویان بود
 عاید الیون و صرح ابن یونس من صحیحنا با نه یندب ان یلقنا و قال فی تتمته قد یماد قد لعل
 ابنه ابراهیم + ابراهیم ولد رسول خدا صلوات الله علیه شازده ماهه وفات فرمود گویند آنحضرت علی امده علیه و علی آله و سلم تعیین
 وی کرد و کرجی اشقیات گفته اند خبر لا یوجد له سدا تمی كذلك فی تعلیقة القاضی حکمی + فی النظایم
 لابن فورک + مراد بقاضی درین بیت قاضی حسین از امیر شافعی است و ابن فورک بضم فاء و سکون و او در او کاف
 محمد بن حسن بن فورک علامه ذابده تکلم اصولی اصبهانی نزیل نیسا بورت مسند ابو داود و در از ابی فارس غیره شنیع و او در
 بهیقی و غیره اخذ کرده اند و سخت بود بر کرامیه و او را تالیف جیده است توفی مسموماً سنة ست و اربعاً یوم رحمة الله علیه
 و لفظ حکمی درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده شده و ذکر کبسه و وقع اشباع و استغفر للسیکی هن الاثنا
 فصالة فی کتبه اثریری + عبدالله محمد بن امین سمعیان میر گفته و با بعده من اثرین الصخرة و ضمیر کتبه عائد بسوی علم است
 یعنی در کتب علم عینی و اثری ازین اثری خبر نیست و لها بالذمینی غافل احمق که تبریزند و در امور قبیل الفطنة است یا
 آنکه سلامت صدر بروی غالب گشته کما فی فیه القاموس مطبوع بر خیر و غافل از شمر است و با هر دم سخن دار و نویظ نظم
 ارشاد بسوی حکم او میکند و میفرماید و القاطعی فی ابله توقفا و ذی جنون ادب فتره و فی ابله و درینجا صفت
 مقصدین است که طلب حب آخرت بر آنها غالب گشته و از مسائل و اسباب دنیا غفلت ورزیده و فی خبر افتاده اند
 و در آخرت کیا سز باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسؤل شوند یا نه فاکمی درینجا جاده توقف سپرده گویم و اهل فترت
 که چنین گویند که اگر در بلاهت حاج از تکلیف شده است پس همچو مجنون است و اگر خارج نشده پس مثل غیر خود از تکلیف است
 و در حق دیوانه همان حکم جاری باید کرد و در حق اطفال گذشته و اما اهل فترت که زمانه نبوت را ندیده اند و نزدشان
 شرع من قبلهم بنویسد که آرای شافعندی پیش ایشان خلاف است و این معنی بر عموم سوال است برای اعم ماضی و مقضی
 الروضة ان لا یسألوا الا حکمک و من له نلی + این بیت را در جمع التشتیت نگرفته و بشرحش نیز دانسته که در اصل
 ساقط شده یا سهو قلم یا نسخ باشد و الله علم بکلف کسی است که برای او تکلیف سابق شده بعضی اهل علم گفته اند که اهل فترت
 سه گویند و اول سیکله را که توحید بصر بصیرت خود کرده و آرای ایشان کسی است که در شرع یعنی از شرع داخل نشده مثل
 قس بن ساعی و وزیر بن فضیل و بعضی در شریعت حقه قائمه الرسم و آراء نیز مثل تبع و قوم او و دم سیکله تبیل و تغیر نیز
 کرده و توحید ننمود و برای نفس خود و تشریع عبادت کرده و خلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عمرو بن سحی
 و وی اهل کسی است که برای عو بعبادت اصنام مسنون ساخت و تشریع احکام نمود و بجهت مقرر کرد و آن هر ناقص است
 که بیخ شکم زاید و خاس او ذکر بود پس از اسطالق المنان گردانید و گوشه را شوق کرد و در کوش حرام ساخت و سائب
 نمود و آن هر ناقص است که صاحبش سزا شدن بران ترک داد و بشرط طیکه مرادش حاصل گردد و وصولیه تفر کرد و آن

ماه هفت شکم است چون باز آید و بر برای آنکه ترک نمایند روان فکر ایسم فرج نسازند و گویند وصلت الانشی اذها
 و اگر فکر باشد زنده هم مرده آنرا بخوردن مرموم دهند و حامی مقرر ساخت و آن فحلی است که از صلبش زده بطین زیاد برود
 بار میگردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروهی دیگر از عرب آمدند و بر شمع وی عبادت حتی در ملائکه
 افزودند و خانها و دیر با گرفته سندن و حجاب و دشمنی و با کعبه مکرر مضامین جستند مثل لات و عزی و مناة و چنانکه
 یهود و غیره را پس خدا و نصاری مسیح را این اند گفتند عرب ملائکه را در خزان خدا قرار دادند و ما شب الیسایه بالباریه
 دقت الرجاج و دقت الخمر و فتنشها و لتساکل الاحرار کما نما خمر لا قرح و کما نما قرح ولا خمر و کیف لا کفر
 مله واحده قسم سوم آنکه شرک کرد و نود توحید و نه در شریعت پیغمبری درآمد و نه انکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود در غفلت
 و ذبول گذرانید و ندانست که کسیت و از کجاست و اینها هم حسیت و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
 حقیقه و ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کننا معذبین حتی نبینت سواک و اما قسم اول پس در بعضی روایت در باره
 زیدش آمده است معیبت است و حده و اتمام و خوان پس حکمش حکم اهل آن دین است که در آن در آمده ما و امیکلی را از
 ایشان اسلام نامسوخ لاحق نگردیده و زنان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیها السلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله
 سال بود و جبل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرع و مبلغ دعوت علی و جمعا مفقود گردیده مگر انفا قلیله از اجاب
 اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحبت احادیث بعد از اهل فترت مثل صاحب حجین و غیره پس
 عقیل بن ابیطالب جواب از آن گفته یکی آنکه این اخبار احادیث معارض قاطع نشود و هم قصر تعذیب است بر ایشان
 و سببش معلوم خداست سوم قصر تعذیب مذکور در این احادیث بر سببین و مغیره بن شریح و شاریع ضلال غیر معذوره
 چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسمند آنچه مذکور شد مبنی بر عدم اختصاص سوال این امت است و کام بر آن مع اخلافت
 گذشته الساد السالیه یوم الجمعة اول لیلته لسنه مرفعه یعنی قسم ششم از کسانیا مسؤل نشوند کسی
 که روز جمعه یا شب جمعه بر دینا برود و بخت مرفوعه متصله الا ساد چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز غلطی وی
 بروی تکشف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جنم را روز جمعه میفرودند بلکه ابواب سقر را درین روز تخمه
 میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز زنی مانند پس چون او تعالی بنده را از بندگان خویش درین روز
 قبض فرماید از اهل سعادت و حسن باب و غیر خاتمه اوست و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی که سعادت مندست و
 انداز فتنه تفریق و مضمون می مانند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن است و این مومن سعید بود پس تمیز کدام چیز میکنند
 درین باب احادیث متعدده آمده از جمله حدیث جابر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم من مات یوم الجمعة
 اول لیلته اجمعه اجیر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علی طابع الشهدا اخرج ابو نعیم فی الحکمه و عن ایاس بن کثیر ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و و فی فتنه القبر اخرج جمیع فی ترغیب و عن عطاء قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة وليمة الجمعة الاوقى عند باب القبر وقتئذ القبر يلقى الله ولا حساب عليه وجاه
يوم القيامة وبعثه شهيدون له اخرجه حميد بن طريق ابن حريج ناظم وشرح الصدوق گفته به اهدى شريف صرح
فيه نفي الفتنة والغائب معا وقد اجتمع ما ذكرناه جماعة لا يسألون واعمال كل شهيد وفتح الاعرفان الشهداء اكثر من ثلثين
افروتم بكرة ستمتهى وقال بعض الشرح ولا يطبق العلهما على ان المراد بقولهم تقتنون والبقعة القبر سؤال تكلم في ذكره والاتحاد
صريحه في ستمتهى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة وليمة الجمعة الاوقاه عند فتنة القبر فيه
ساعة الاجابة وتكفير الاثام وليضعن اجر الاذهاب الى الصلوة بكل خطوة اجر سنة وانه خير ايام الاسبوع وتجمع فيه الارواح
اخبره احمد والترمذي وحسنه والبيهقي وبان اشارت كرهه ست ناظم وقول خود حسن ذلك الترمذي والبيهقي
وكراهه من شاهد مصدق قرطبي گفته به الاحاديث لا تعارض احاديث السابقة بل بعضها وتبين
من اليا سأل في قبره من يجري عليه السؤال ويقاسى تلك الالهوال وبذلك ليس للقياس فيه فضل والجمال للفقهاء انما تسليم
والانقياد لقول الصادق الصدوق صلي الله عليه وآله وسلم انتهى لكن في مشكل الطحاوي بنقده ضعفت فيه
الراوي + ووجه التثنية گفته لم اقف على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدوق الا ان قال الترمذي بعد اخراجه
سحريش ابن عمر عنه صلوات الله عليه حديث غريب ليس سنداه متصل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسي رحبي است و هو مدني
ضعيف سيده علامه محمد بن اسمعيل اميرج گفته و نیز مطلع نشدم بر افراد سيوطي و باره شهيدان و لكن خود از ان زمانه ناظم كره
و بذكرش در بخارا دانه فائده زانده نمودم و آن ناظم است **س** دوى لنا الاثبات عن خير الورى + رسولنا
المبعوث من ام القوي + بانه خص بنيل الفضل + جماعة كالشهداء فاستل + من في سبيل الله حقا
قد قضى + كذا الغريق والمحرقى قد قضى + بذالك المختار والمبطون + ومن يجمع وكن المطعون + اول
مرده در راه خداست و حديثش را ثخين روايت كرده اند و در حديث ابو هريره ست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فيكم قالوا يا رسول الله من قتل في سبيل الله قال ان شهدا انتهى اذ القيل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل في سبيل
فهو شهيد ومن مات في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في الطاعون فهو شهيد ومن مات في البطن فهو شهيد اخبره مسلم و مالك
في الوحا والترمذي قال ابن نجيم شهيد على ابيك يعني باصباح انه قال والفرقي شهيد بذه روايه مسلم و در روايت موطا
وترمذي ست ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والفرقي وصاحب الدم والشهيد في سبيل الله
فانوا خمسة و اما حريق پس ان لا يترد راجع الاصول اخراجه كرهه و لكن نسبتش بسوي احبى كرهه و ميت اول مشكل
برسه قسم ست وقضى در صلح اولش يعني مات ست و در ثاني بمعنى حكم پس ميان هردو جناح باشد و ميت دوم متخير
سه فوه ست و جمع دران بضم حيم و كسر آن زني ست كه در نفاس يميرد و آنرا نسائي از حديث عقبه بن عامر صفوان
بن ميه اخراج كرده و فيه و النفاس شهاده **س** و صاحب الهدم و ذات الجنب + والسل والمجوس لان ذنوب

كلامه بقول الطحاوي - حضرت عثمان بن عفان را روايت

از حدیث انس و ثمانی را طبرانی از حدیث عثمانه اخراج کرده اند و ثمانی زن غیرت دار بر زوج خود است که از غیرت بگریزد
 و من مخی عن منکر من اعمی بالحدیث فلحفظها لانی به الحخب و این ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
 و سائل بصدق الشهادة و من اتى بطنه العباد و سائل شهادت برستی را مسلم از حدیث انس
 باین نظر روایت کرده من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و تفسیر قول او بینه العباده این بیت است
 صوم ثلثة من کل شهر یحفظ علی النض و الوقت و این را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر بن
 لفظ اخراج کرده من صلی الضعی و صام ثلثة ایام من الشهر ولم ینک الوتر فی حضر و لا سفر کتب لاجل شهید و مستعید
 فی الصباح و لیساء ثلاث عوات و کان دار ساء ثلث آیات ختم الحشر و ان من امر و الا الذکر
 و این را ترمذی از معتقل بن یسار باین نظر روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حين یصبح ثلث
 مرات اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة الحشر و کل الله سبعین الف مالک یصلون
 علیه حتی ینسی و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیداً من قالها من ینسی کان ینک المنزلة و مصرع چهارم اشارت است
 بسوی اخراج خرایطی از انس باین لفظ من قرأ سورة الحشر حیث و من علی ظهر الحواد قد مضی
 عو ابطا و ارضیا حال القضا و اول اسلام از حدیث ابو هریره و ثانی را آجری از انس روایت نموده و
 قائل فی حضر المنون و ما قال ذنون بطن النون و منون الفتح میم یعنی موت است و منته تیر بص بریر المنون
 و ذ النون لقب نبی الدیوش بن مثنی علیه السلام است و قول او همانست که او تعالی و کتاب عزیز کجا پیش فرموده
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین کراهه فی العذاری بعدینا و اخر المنقول هارونیه
 و این حدیث را حاکم در مستدرک از حدیث سعید بن قاص مرفوعاً روایت نموده و قول شایع و موذ نا اذن باحتساب
 و فقنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی رویناه است و حدیث را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
 و وصل یادی علی عهد و الال و الاصحاح اهل الی شد و برین بیت ابیات سید محمد بن سید علی
 که در باره شهدا جمع کرده بود نوشته شدند و اگر چه حضرت سید رحمة الله تعالی بر کتاب مفرد سید علی درین باب مطلع نشده
 کجا نقصان عناه و الا لیکن محرر سطور تجا و زاد عن سیمانه و متمم با حسنی و ادخله فی جناته بران واقف گشته و ناشی
 ابواب السعاده فی اسباب الشهادة است و دران سید علی صحب شهادت بمطون و غریق و صاحب پدم و شهید
 فی بسبیل الله را از حدیث متفق علیه آورده و شهادت صاحب ان الحنفی صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در موطا
 و احمد و ابو داود و نسائی و حاکم در مستدرک و این چهار صحیح است و حدیث جابر بن عمیک حواله کرده و در حدیث
 بطن که نزد طبرانی از مسلمان است گفته قال القرطبی اختلف المراد بالطن الاسنقا و الا اسمال علی قولین للعلماء و از
 معجم کبیر طبرانی از حدیث عتیب بن عبد الله مرفوعاً آورده یاتی الشهداء و المتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نحن شهداء بميقات النظر واقا كانت جراحاتهم كجرح الشهداء تسيل دما كروح المساك فم شهداء فمجدوهم ذكركم وان
ابن عمر باخرج ابو نعيم آموده قال المرأة في حملها الى وضعا الى فضاها كما لا يطيق بسبيل الدفان ماتت فينا بين ذكركم فلما
اجر شهيد وگفته اسيد فقه وازان باجده از حديث ابن عباس مرفوعا آورده موت الغريب شهادة گويم بهيچي گفست
اشاره البخاري الى تفرده بنيل بن الحكم بنذا و هو منكر الحديث قال البيهقي وروى من وجه آخر اضعفت من هذا ثم اخرج عن
ابن هريرة عن النبي صلعم قال من مات غريبا مات شهيدا ليكن شهادة و توفيت در حديث علي بن زياد بن عباس مرفوعا و حديث غيره
وغيرها آورده و اين دليل است بر آنکه حديث را اصلي هست و از صحابوني در ائمتين از حديث جابر آورده موت المسافر
شهاده و از انس زرد و علي مرفوعا آورده ابي شهاده و از ابن عباس نزدا احمد بسند صحيح مرفوعا روايت کرده مرفوعا و
مطلقة فهو شهيد و گفته اخرج الطبراني و الحاكم في المستدرک قال صحيح على شرط الشيخين عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم ان آدمي زكوة ما لطيب النفس بهما يريد بهلوجه الله تعالى والدار الاخرة لم يغيب شي طيب من اذني
عليه في الحق فاخذ سلاحه فقاتل فقتل فهو شهيد و گفته که بز از ابني عبدة بن الجراح روايت نموده قال قلت يا رسول الله
اي الشهيد اكرم على الله قال رجل قام الى امام جابر فاجره معروف و نماه عن منكر فقتله و البيهقي عن ابني هريرة مرفوعا
الجبوت شهيد و او دا نادم لادم و فخرض الملم و ايت کرده المائد في الجوزي الصيد القوي الير شهيد و زارو طبراني بسند حسن ان ابن مسعود مرفوعا
آورده ان قال ان اذكرب الغيرة على النساء و الجهاد على الرجال فمن جرح في الجرح شهيد اخرج حميد بن عيسى في فضل الاعمال مرفوعا ان يوم حجة
كتب ابراهيم و في فتنه القرب و اخرج سلمة مرفوعا ان طلب الشهادة صادقا اعطيا و لو لم يصبا و شاة عن عبد الله السائي و الحاكم والطبراني في الجليل
واخرج الطبراني في الاوسط عن عايشة مرفوعا من قال كل يوم خمسا و عشرين مرة اللهم بارك لي في الموت و في ما بعد الموت
ثم مات على فراشه اعطاه الله اجر شهيد و عن ابني هريرة قال قال رسول الله صلعم المتسكسكس حتى عند فساد اتي اجر
شهيد اخرج الطبراني في الاوسط و در عيوض بشارت عظمت براي غراباين زمان که دست بسنت مطه زوده اند و
دامن از غبار تقليد بر افشاند ملام و مرضي اعدا دين بهر حجر و مدر شده اند و اين عمر گفته قال رسول الله صلعم التاجر
الصدق الامين مع الشهداء اخرج الحاكم و اخرج مثله عن ابني سعيد ايضا و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم من
جلب طعانا الى مصر من اصحاب المسلمين كان له اجر شهيد اخرج الدلمي و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم لو لم يمتدح
كاشهيد المشتهي في دمه و اذا مات لم يغيب في قبره اخرج الطبراني و حسن از حال مروى پرسيدند که در شمع غسل کرد و از
بردش بر گرفت يا لها من شهادة اخرج ابن ابني شيبة في مصنفه و عوده گفته حلاق ثولول ابو سفيان بن الحرب را
بهري و وي دران ببرد پس گمان کردند که وي شهيد است گويم معتبر در عيضا م اخبار مرفوعه است نه آثار موقوفه و زنده است
بهرمون بهر وجه که بميرد شهادت است علي بن ابي طالب گفته مجوس سلطان و مضروب و هر مومن مات شهيد است
اخرج ابن مندوة و در حديث انس آورده که هر که يبار بر من درود فرستد حق تعالى در عوض آن بروي ده مرتبه درود فرستد

مرفوعا

وهرگ برین ده مرتبه درود فرستعتی تعالی در عرض آن بروی صد مرتبه درود فرستد و هر که برین صد بار درود بخواند
 حق تعالی در میان هر دو چشم او براده من الخفاق و براده من النار نویسد و روز قیامت هم مسکن شهید و میسران
 از خزه الطبرانی فی الاوسط و الصغیر و در حدیث حدیث بن الیمان آمده که هر که در اول صبح و شام گوید اللهم انی اشدک
 بانک انت امد الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و ان محمد عبدک و رسولک صلی الله علیه و آله و سلم ابو بنو تک علی
 و ابو بنو بنی فاطمه فی انه لا یغفر الذنوب الا انت دوران روزی شب بمیر و شهید بمیر و از خزه الاصبهان فی التفسیر
 و در حدیث طویل ابو هریره نزد هبیتی هر نوع آمده الخار عن و البته فی سبیل الله شهید و در حدیث ابن عباس است هر نوع
 شهید از خزه الطبرانی و وی کسی است که از برق بمیرد الی غیر ذلک ما قاله رحمه الله تعالی و فصله و باجمعه سیوطی و غیره شهید
 است مرحومه را بسیار نقل کرده اند اگر چه افضل و اکمل ایشان به ان مقتول فی سبیل است اما بقیه شهیدان را نیز فی بعض
 از اجزاست که عامه موتی را نیست و فصل الصد و اح و رحمة قریب و چون این بحث تمام شد حال اعوذ و میکنیم بسوی شرح
 ابیات تثبیت گفت ناظم روح السماع القاری کل لیله + تبارک الملك یرید نیله + عن ابی هریره قال
 قال رسول الله صلعم ان سورة من کتاب الله ما هی الا تلثون آیه شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی برید الملك از خزه احمد
 و ابو داود و الترمذی و حسنه و النسائی و ابن ماجه و ابن حبان و احکام و صحو و ابن مردویه و البیهقی فی شعب الایمان و اللفظ
 الترمذی و عن السنن قال قال رسول الله صلعم سورة فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی اوخلتها بحجة تبارک الذی برید
 الملك از خزه الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه و الضیاء فی المنتارة و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم خناه
 علی قبر و هو لا یحسب انه قبر فاذا قبر انسان یقر سورة الملك حتی ختمها فانی النبی صلعم فاجره و قال صلعم ہی المانته هی النجیة
 تنجیة من عذاب القبر از خزه الترمذی و قال هذا حدیث حسن عزیز الحاکم و ابن مردویه و ابن نصر و البیهقی فی الدلائل
 و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم تبارک ہی المانته من عذاب القبر از خزه ابن مردویه و عن رافع بن خدیج
 و ابی هریره انما سمع رسول الله صلعم یقول انزلت علی سورة تبارک و هی ثلثون آیه جملة واحدة و هی المانته فی القبور
 از خزه ابن مردویه و عن ابن عباس انه قال لرجل الا اتفک بحدیث تفرح به قال بلی قال اقر تبارک الذی برید الملك
 و علیها الهک و جمیع و لک و صبیان بنیک و حیرانک فانما النجیة و المجدلة تجاول یوم القیامة عن ربها القاریها و
 تطلب لسان تنجیة من عذاب النار و تنجو بها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلعم لو ددت انما فی قلب کل انسان
 من استی از خزه احمد فی مسنده و اللفظ و الطبرانی و احکام و ابن مردویه و عن ابن مسعود قال یوتی الرجل فی قبره
 فیوتی من قبل جلیه فنقول رجلاه لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقوم علینا بسورة تبارک الملك ثم یوتی من قبل
 راسه فیقول لیس لکم علی قبلی سبیل قد کان یقر فی سورة الملك فی المانته تمنع من عذاب القبر و هی فی التوراة سورة
 الملك من قرأ فی سبیل فقد اکر و اطیب از خزه ابن الضریس و الطبرانی و احکام و صحو و البیهقی فی شعب الایمان درین

التفسیر
 ١١١

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در دانشور بزرگش پرداخته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم قسماً و بلاغاً مستحقاً
 اخبار و ادوات عده + و بعضی هم ضم الیهما السجدة یعنی در منجی بودن سوره تبارک از عذاب قبر اخبار
 کثیره از آنحضرت اسلام وارد شده چنانکه نبی انسان گذشته و از صحابه هم آثار درین باب آمده این سوره و گفته من
 قرء سورة الملك كل ليلة عسى من فتنة القبر و بعضی اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد و شتر بخوانند
 و اما ضم سوره بقره با سوره تبارک درین خاصه پس دارمی در مسند خود از خالد بن سعدان آورده قال بلغنی ان اعم
 التنزیل بمجاله عن صاحبهما فی القبر تقول ان كنت من كتابك فشفعتني فيه وان لم اكن من كتابك فاعفني عنه و انما تكون
 كالطير تحمل جناحها عليه فتشفع له و تمنع من عذاب القبر فی تبارک مثله و كان خالد لا يزال يقرأ بها و تنير دارمی و ترمذی
 از جابر روایت نموده اندکان النبی صلیم لا ینام حتی یقر و تنزیل السجدة و تبارک و از براه فرغ آمده من قرء الم سجد و تبارک
 قبل النوم نجما من عذاب القبر و وقتی فتانی القبر گویم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیفست
 و باجمالی این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی ماندند آنجا که بیهوشه شهیدان میرسد بلکه مسؤل شوی
 و آن غی کس اند که ذکر آنها صححوالدله گذشت و مستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و کثیره عذاب قبرست
 زیرا که ناظم هفت کس از ان مستثنی کرده و برای آنها استدلال با دله و الله بر عدم عذاب قبر نموده پس بجزا ذکر کردی
 جامع ضلال جلاله از غیر دفع برای عذاب قبر کنیم تا فاده نام کرد حافظان القیم ح در کتاب الروح گفته و قد جاء فیما یجی
 من عذاب القبر حدیث فی الشفا رواه ابو موسی المدینی و بنی علیة فی کتابه الترغیب والترهیب و جعله شرعاً و رواه من
 حدیث ابی الفرج بن فضالة حدیثنا بلال ابو تمیمة عن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمرق قال خرج علينا رسول الله صلعم
 ونحن فی نصفه فی المدینة فقام علينا فقال انی رأیت الباریة نجما رأیت رجلا من امتی اتاه ملك الموت لقیض و حدیثا
 براه لوالدیه فردماک الموت عنه و رأیت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقه من ذلک رأیت
 رجلا من امتی قد احتوشه الشیاطین فی ذکر الله فطرد الشیاطین عنه و رأیت رجلا من امتی قد احتوشه ملائكة العذاب
 فجاءته صلوة فاستنقه من ایدیم و رأیت رجلا من امتی یلذت عطشا کما دنی من حوض من منه و طرد فجاءه صیام
 رمضان فاسقاه و رواه و رأیت رجلا من امتی و النبیون و المؤمنون قعودا حلقا کما قعد الی خلقه طرد فجاءه غسله
 من الجنابة فاخذ بیده فاقعه الی جنبی و رأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة و عن یمینه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوکه
 ظلمة و هو تخیر فیها حجر و عمرة فاستخرجاه من الظلمة و ادخلاه النور و رأیت رجلا من امتی یحتمی بوجهه و یج النار و شره
 فجاءته صدقة فصارت ستره بینة و بین النار و یطل غنی را و رأیت رجلا من امتی کایم المؤمنین و لا یکلوه فجاءته
 صلوة لرحمة فذلت یا مشرکین ان کان و صلوات الله علیه فکلوه فکل المؤمنون و صافوه و فهم و رأیت رجلا من
 امتی قد احتوشه الزبانية فجاءه بالمعروف و نهیه عن المنکر فاستنقه من ایدیم فادخله فی ملائكة الرحمة و رأیت

رجلا من امتي جاشيا على ركبتيه وبينه وبين العجائب نخب احسن خلقه فاخذ بيده فاخذ على الدعز وحل ورايت رجلا
من امتي قد ذمبت صحيفته من قبل شمال فخا، نحو ذم الامد فاخذ صحيفته فوضعا في مئذنة ورايت رجلا من امتي خفت ميزانه فخا
افراط فقلوا ميزانه ورايت رجلا من امتي قائما على شقيه جسم فخا، رجاء في الدفاستقذره من ذكك مضى ورايت رجلا
من امتي قد هوى في النار فخا، دة وعتة على من خشية الدفاستقذره من ذكك ورايت رجلا من امتي قائما على الصراط كما
ير على السعفة في سبع عاصف فخا، ه حسن ظنة بالمدفكس، وعتة ومضى ورايت رجلا من امتي يزحف على الصراط ويخو احيانا
ويتعلق احيانا بانجاوة صلوة على قائمته على قدسية وانقذته ورايت رجلا من امتي انتهى الى ابواب السماء فخلعت الابواب
دونه فخا، شهادته ان لا اله الا الله فقحت للابواب وادخلته الجنة قال ابو موسي الديني هذا حديث حسن جدا بعد
ابن القيم گفته وسمعت شيخ الاسلام يعني ابن تيمية رح يعظم امره العديث وقال اصول السنة تشمده وهو من احسن الاحاديث
انتهى وكذشت كه خواندن قل هو الله احد ومرض موت سبب عدم افتنان در قبره وامن از ضعفه اوست واصبهاني فر
ترغيب وترهيب از ابن عباس آورده كه فرمود رسول خدا صلعم صلى بعد المغرب كعتين في ليلايه الجنة يقرب في كل احد
منها فاتحه الكتاب واذا زلزلت الارض خمسين مرة يكون الدعية سكرات الموت واعاذه من عذاب القبر وليسه له اجواز
على الصراط يوم القيامة وذكره الناظم في شرح الصدور وقد نقل فيه ايضا ما مناه من قال كل يوم لا اله الا الله الملك الحق
المبين مائة مرة امن فتمت القبر والله اعلم **سؤال الكافر واطفال المشركين** يعني بيان اختلاف دين مسلمات

قال ابو عبد الله فيما نقلوا الكافر الصريح فليس يسأل واما السؤال للمنافق منهم كما دل
حديث الصادق والعرقبي خالف ابن القيم والادح الاول عندي فافهمو گفته است ابن
عبد البر كه ان الآثار والذات على ان لا يكون السؤال للمؤمن او منافق واما الكافر بما جاءه المطلب فليس ممن يسأل عن به ودينه
ونبيه وحاظن ابن القيم بعد نقل اين قول زياده كرده گفته القرآن ووسنة تدل على خلاف هذا القول وان السؤل
لكافر و المسلم قال الله تعالى بنبت الله الذي اذيع بالقول الثابت في المحبة الدنيا في الاخرة ويضل الله
الظالمين يفعل الله ما يشاء وقد ثبت في الصحيح انها نزلت في عذاب القبر حين يسأل من ربك وما دينك ومن نبيك
وفي الصحيحين عن انس بن مالك ان النبي صلعم قال اذا وضع الميت في قبره ولقوا عنه اصحابه انه يسمع قرع نعالهم وذكر الحديث
وزاد البخاري والمنافق والكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري كنت اقول كما يقول الناس فيقال
لا دريت ولا تليت ويضرب بطرقة حديد ويصيح صيحة يسمعا من عليه الاثقلين هكذا في البخاري واما الكافر والمنافق
بالوا وانهي گويم حافظن ابن حجر وفتح البخاري بعد ذكر حديث بخاري گفته واما المنافق والكافر كذا في هذه الطرق بلوا
العطف وتقدم في باب خفق النعل بجها واما المنافق او الكافر بانك وفي رواية ابى داود وان الكافر اذا وضع وكذا لابن
حبان من حديث ابى هريرة وكذا في حديث البر الطويل وفي حديث ابى سعيد عند احمد بن حنبل في كافر و منافق بالثواب

في هذه يثا اسما فان كان فاجرا او كافرا في الصميمين من حديثها واما المناق والمتراب وفي حديث جابر عن عبد الرزاق وحدث
 ابى هريرة عند الترمذي واما المناق وفي حديث عائشة عند احمد وابى هريرة عند ابن ماجه واما الرجل السوء ولطابني من
 حديث ابى هريرة وان كان من اهل الشك فاختلفت هذه الروايات لفظا وهي مجمعة على ان الكافر والمناق يسأل فضيه
 تعقب على من عثمان السوال انما يقع لمن يدعى الايمان ان محقا وان بطلا مستندهم في ذلك رواه عبد الرزاق من طريق
 عبيد بن عمير صاحبها التابعين قال انما يقين رجلان مومن ومناق واما الكافر فلا يسأل عن محمد صلا ولا يعرفه وهذا موثوق
 والا حديث الناصية على ان الكافر يسأل مرفوعة مع كثرة طرقها الصحيحة فهي اولى بالقبول وجزء الترمذي الحكيم بان الكافر
 يسأل لبعده حافظ ابن حجر كلام ابن القيم كمدان تعقب ابن عبد البر كره ذكره نواده وانما مقرر فرموده بس عجب در جاز
 سيوطي است كه چه قسم در اثباتش كلام ابن عبد البر را هم گفتمه با آنكه دليل برخلاف كلام ابن عبد البر قائم است شرح لاصد
 گفته ان ما قاله القطرطى وابن القيم ممنوع وانه لم يجمع بينهما في شيء من الاحاديث وانه ورد في بعضها ذكر المناق وفي بعضها
 ذكر الكافر وهو محمول على ان المراد به المناق بدليل قوله في حديث اسما واما المتراب والمناق ولم يذكر الكافر انتهى گويم از كلام
 حافظ ابن حجر كه از شيخ سيوطي است معلوم شد كه جمع ميان هر دو در الفاظ احاديث وارد شده كما نقلنا با و باهمك اين همه
 درباره كافر كلف است بر بهر علت كه باشد و اما صغير ليس ناظم گفته والوقف عن سؤال طفل للمشرك ويقال عن
 ابى حنيفة صححه يعني امام ابو حنيفة نعمان بن ثابت كوفي رح در مسؤل بودن طفل صغير مشرك توقف کرده و شايد كه
 وجه توقف آنست كه سوال خاصه اين است نيت و گذشت كه همراه طفل سؤال نمي شوند و الله اعلم اسم الملكيين و
 صفتها در جمع التشتيت همین قرار گرفته و در بعض نسخ لفظ وكيفية السوال زياده آمده و همین جواب است زيرا كه
 اين كيفيت در ابيات اين باب مذکور شده پس چه ترك غير ظاهر است اللهم مگر سهو قلم كاتب كتاب باشد اقول الدنيا
 من بعد الدفن ردت اليه و ردت اليه كلامنا في كرامنا ظم شعور و روح بعد دفن است و ظاهر الفاظ احاديث
 روان قبل دفن است و شرح الصدور در باب معرفت ميت غاسل و مجبور خود را و سماع اقول قائلين گفته عن
 عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلوات الله عليه ان ميت يوضع على سريره فتخطى به ثلاث خطا الا تكلم بكلام سميوه او من اشاء
 الا اشق عليه الحزن والانس يقول يا اخوتاه و يا حميه نغشاه لا تغركم الدنيا كما غرتني ولا يلعبن بك الزمان كما لعب بي خلفت
 ما تركت لورثتي والديان يوم القباية يخاصمني و يخالفتني وانتم تشيعوني و تدعونني اخراجه بن ابى الدنيا في القبر و اخر
 الشيخان عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلوات الله عليه اذا وضعت الجنائز و ااحتملوا بالرجال على اعناقهم فان كانت تحت
 قائلت قدموني قدموني وان كانت غير صالحه تالت يا ويلها اين تذهبون لسمع صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمعه
 الانسان لصعق و عنده ان النبي صلوات الله عليه قال ان الميت يعرف من يعسله و يحمله و يكفنه و من يذنيه في حفرة اخرجه احمد
 و ابن ابى الدنيا الطبراني في الاوسط و المروزي و ابن مندة و ظاهر اين احاديث عموم روح السوي ميت درين حال قبل

و فرمود است مگر آنکه بکرمین عبدالمهدی بن مهران گفته بلغنی اند ما من میت بیوت الا و روح فی بدنه ملک الموت فهم غیبنا و نه و
 کیفنونه و هویری ما یصنع اهل اخر جبرائیل بن ابی الدنیا و صفیة گفته ان الروح فی بدنه الملك الجسد لقیل فاذا حملوه تبعهم فاذا
 وضع فی القبر بقیه انترجه البقیه مگر آنکه مهران تابعی است و ثانی موقوف پس اگر این آیت صحیح شود و رفع آن ثابت
 گردد صلی تعقید برای احادیث معرفت میت بغسل خود و کلام فوق نش فقط روح باشد و شرح این منظومه
 گفته که چون روح برآید و آسمان می برند اگر صلوات درهای آسمان برای او مفتوح میگردد تا آنکه سجده زیر عرضش
 میکند و حق تعالی میفرماید بنویسد کتاب بنده مرا در عین و برگره و انید روح او را بسوی زمین چمن او را از زمین آفریدم
 و در آن اعاده او کنم و زنان او را بار دیگر برآورم پس روح رجوع با رغن میکند و غسل جسد خود را می بیند و در بعضی روایات
 آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید و ان و اگر غیر صلوات مست برای او فتح ابواب سما می شود و
 بعد تسویء تراب بروی در صدمی درآید از برای سوال انتهی بعد ناظم گفته و کلام صحیحی لدی الجهم و نه الاخره
 لظاهر الماتوره احادیث صحیحی وارد اند با کبر روح عود میکند بسوی میت و وی بر خاسته در قبر می نشیند و مخاطب
 میگردد و این ظاهر است در آنکه حیات کامله با جمیع اجزای دست بهم میبندد و ناظم در شرح صمد و راز فتاوی می حافظ
 ابن حجر جرح نقل کرده که وی پرسیده شد از فتوای میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او ناظم است
 گفت که نه یقین لکن ظاهر انجران الروح تحمل فی نصفه الاعلی انتهی و جمیع اشتیت گفته و لا اعرف انجر الذی اشار الیه انتهی
 حافظ ابن قیم نوشته الا احادیث مصرقه با عاده الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها حیوة المعهودة الیه
 یقوم بها الروح بالبدن و یحتاج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها البدن حیوة اخرى یحصل بها الاتحان بالسؤال و كما
 ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیظ فان النوم مع الموت و لا یعنی عن النائم اطلاق الحیوة فکذا حیاة
 الميت عند الاعادة غیر حیاة الحی و هی حیاة لا یعنی عن اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت کما ان
 النوم متوسط بینهما و لادلاله فی الحدیث فی انما حیاة مستقره و انما یدل علی تعلق بالما بالبدن و هی لا تنزل متعلقه
 به و ان بی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة روح الاحادیث متواتره علی عود الروح الی البدن
 وقت السؤال و سوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن از عفرانی و حکم عن جریروا و انکره الجمهور و قال بهم اخرون
 فقالوا السؤال للروح بلا بدن قال ابن حزم و اخرون منهم ابن عقیل و غلط و الا لم یکن القبر بذلك اختصاص انتهی مستلا
 محمد بن سمیع روح گفته قلت الاحادیث کما قاله ابن تیمیة و انه علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فالسؤال للروح
 فی البدن انتهی و جاء فی المنکر و النکیه و وصفهما کین الوردی شهیر و در جمیع اشتیت گفته که انما اراناه
 من الابیات و یحسن ان تكون القا فیه مقیده فتوقف بالسکون علی الرأ فیهما و الاکان کمالان الشهیر خبر و صفما
 انتهی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاب لفظ جاب آمده و در صورت کثیر و شمیرا برقع و شمع می توان خواند و تسمیه

ملکین و منکر و نکیر در حدیث انس مرفوع آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول است حکیم ترمذی گفته و سیمیا منکر و نکیر الان تصفیهما
لا تشبه خلق الادمیین ولا خلق الملائکه ولا خلق المومنین بل ما خلق بخلق بل یس فی خلقهما انس للناس طین الیها جعلما المر
تعالی تکرمه للمؤمنین لثبته ویصبر و ینکسر المناق فی البرزخ من قبل ان یبعث حتی یکمل علیه العذاب انتهى جعل ان
از دقان اسودان - شعرهما یسبحان الرجلان - جعل بفتح جیم است در نمایی گفته جعد در صفات بحال مع و ذم
به و با شد پس معنی منع است که شدید الا سر و اخلق باشد یا جعد الشعر ضد سبط باشد زیرا که سبطت اکثره شعور عجم است
انتهی و لفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک و زرهدوان ابی شیبہ و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
و فیة نجی اک مکان ازرقان جعدان الحدیث و گویند که مراد شدت خلق است و اندک علم و اما اسودان ازرقان پس ترمذی
از ابوهریره آورده قال قال رسول الله صلعم اذ قبر الیریت اوقال حدکم اتاه مکان اسودان ازرقان فیقال لاصحاب المنکر
والآخر نکیر الحدیث و اما مضمون مصرع ثانی پس در حدیث تمیم داری است نزد البعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آتراد شرح
الصدور بطوله سوق کرده و فیة بیعت الله ملکین البصار بها کالبرق الخاطف و اصواتها کالعد القاصف و انیا بها
کالارضاص و انفا سما اللهب یطآن فی اشعارها بین نکی کل و ان منها مسیر کذا و کذا اقرت زعت منها الرافة و الرحمة
الابالمؤمنین یقال لها نکیر و منکر فی یکلوا خبزها مطرقة لو اجتمع علیها اتقان لم یقلوا بالحدیث و ازینجا معلوم شدست
قول ناظم صوفها کمثل رد القاصف - والعین تروی مثل برق خاطف - و بهی در کتاب غیب القبر
از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذ انتهی بک الی الارض فحفر کاب ثلاثه اذرع و شبر فی ذراع
و شبر ثم اناک منکر و نکیر اسودان یجران اشعارها کما کان اصواتها الرعد القاصف و کان عنینها البرق الخاطف یخفران علی
الارض باینا بما فاجلساک فزعافیا الاک و یولداک قال یارسول الله و انیا یوسد علی ما نا علیه قال نعم قال اکفیکما باذن الله
و ابن ابی الدنیا بیعت و حکم در تاریخ و بهی در عذاب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
صلعم کیت انت اذ کنت فی الریة اذ یزع فی ذراع و رایت منکر و نکیر اقلت یا رسول الله و ما منکر و نکیر قال فتانا القبر
یجشان بانیا بها و یطآن فی اشعارها اصواتها کالعد القاصف و البصار بها کالبرق الخاطف معما من زب لوجتمع علیها
ابن منی لم یطقیو فدماهی علیها الیر من عصامی بزه فاستحناک فان تعاببت اولویت ضرباک بها فزب تصیرها
رما اقلت یا رسول الله و انیا علی جاتی بزه قال نعم قال اذ اکفیکما و طیرانی در اوسط و ابن مردویه از ابوهریره روایت
نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلعم فلما فرغ من دفننا و انصرف الناس قال ان الان لیسع خفق نعالکم تاه
منکر و نکیر عنینا مثل قدور النحاس انیا بها مثل صیاحی البقر و اصواتها مثل الرعد فجلسا ز فغیا لانه ما کان یعب و ما
بیه الحدیث او کفد و دهی من نحاس - و کالذهب شبه الانفاس - یعنی یا چشمهای ایشان مثل نگینی
نحاس باشد از شدت حرمت و انفا سما همچو زب آتش هر گاه یکی از آنها نفس راست کند از دهنش شعله آید و نوحه بیه

وهو الذي ثبت للمؤمنين بالقول الثابت قد حفر الأَرْضَ بانياب ترمي + مثل صياحي بقول اثره
 صياحي مهملتين بمعنى قرون بقروا وحش صبيحت بالتخفيف واين رويت بچشم سر باشد و زنده انما از دهن برآمده
 و مثل شانه های گاو و از گشته تا زمین سیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده نامیت برسد و معصا و زبانه
 لو بجمع + اهل صنی لوفها الحوت رفع + مرز به عمود حدیرا گویند و اصلش بدو است که بدان منظر را بگویند قاله القاضی
 صدر الدین المشاوی فی تخریج احادیث المصالح و حدیث این مضمون گذشته و مراد اهل نبی جمع جم و مجمع اعظم است نه حصر
 و تخصیص و عدم رفش بنا بر نقل باشد و در دست ایشان بچویر گاه در دست یکی از بنی آدم بود و لغو و با بدنه علیهما
 الصلوة والسلام + و هكذا الملاکة الکرام + گویا مراد ما ظم است که خلقت ملائکة مخالفت مسمود انما است
 و جمع التشتیت گفته لان مراده ان الملاکة کلهم فی هذه المنة خلقتة نکیه و منکر انتی و در شرح دیگر گفته و کتبه الاما
 عن الیهین و عن الشمال انتی گویم یعنی که همه ملائک هم شکل منکر و کیه اندازند بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود و محل تامل است
 چه خطا هر آنست که بول صورت و قبح منظر خاص با ایشان است و لهذا نام ایشان منکر و کیه مقرر شده و بقیه ملائک به
 صور سنده اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت مسمود انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام پرده
 و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر سحر است که اقتصار بر عبارت مذکوره فرمود و تعرض
 باین شبه نکرد و گویا نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین است فیه نظر اند و یقعدانده و بعد مایقعد بسیار کانه
 اجری در شرحی از بن مسمود آورده قال ذاقونی العبد بعث الله الیه ملائکة یقبضون روحه فی الکفانه فاذا وضع فی قبره
 بعث الله الیه ملکین فیهما انه فیقولان انک الی حدیث ای یکلمان بازعلاج و یقعدانده جالساً و یسألانه سؤالاً قدته و متحان
 و این سوال از سینه خواهر بود و چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیمان + و عن نبیه لکی بحبیبا +
 سلیب یعنی مسلوب است یعنی مسلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده و از آنجمله یکی حدیث ترمذی از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم است ان الملكین یقولان له اهلن فیستوی حالسا فی قبره فتسقط الکفانه فی حفرة فیقولان منک
 و ما ینک و من نبیک الحدیث اخرجه ابوعبلی و ابن ابی الدنیا و ثورثاه ثورثه ثلاثه + و و هلاله ثورثه کلاه + و قاموس
 گفته الشرة و الشر القویق و التبدیه کانه ثورثه انتی و هی کثرة الکلام و ترویده و تلتد یعنی تحریک و اطلاق است
 ای نزع و واقعه و زلزله و هونی الاصل السوق بعفت و و نه که تو هیلای ای فرعه و هیلو کاهتا ال هیلو کاهتا ای فرعه بر تو در
 کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلکم کفانت یا عراذ انتی بک ال الارض الحدیث و قد تقدم
 و اخرج ابونعیم و ابن ابی الدنیا و الآجری فی الشریعة و البیہقی عن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلکم لعمر بن الخطاب
 کیف بک یا عراذ انت است نقا سوالک ثلثة افرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجوا الیک فغسلوک و کفونک و خلطوک ثم
 احتلموک حتی یضغوک فیه ثم یسبلوا علیک فاذا انصرفوا عنک الیک فتان القبر منکر و کیه صوتها کاله القاصب ابصارها

مثل البرق انما طفت فتمتلك ذلك ذريراك وهو لاک کفیف بک عند ذلک یا عمر قال یا رسول اللہ سعی عقی قال نعم قال
 اذن الکفیکها وندم مسل جاراتک وکسر اسوالا فی المجلس ثلاث حرات بلا تانس : ناظم شرح لصدور
 گفته فی روایة انه سیال فی المجلس الواحد ثلاث مرات و باقی الروایات فی ذلک طلاقة فالطلاق محل علی ذلک و مختلف
 اعمال بالنسبة الی الاستوائ من اتقی گویم و شرح گفته روایت تکریر ضعیف است پس من تعارض با صحیح نشود و مراد بنی

تانس نزاع و عطف سرت زیره مقام قائم همان است و همی باشد فاستقیلتها المبدل طوی الی الی
 یوقاها یعنی اگر چه برای مرده فتنه ببارد مثل آنکه نزد احتضار شیطان لعین بار آورده گمراه کردن خوان
 و صورت هوایی که ذکرش گذشته بنظری آید و امثال ذلک لیکن این فتنه سخت ترین فتن است که بنده شکر شده ریش
 می آید و انحنی در حدیث مرفوع نزد جوهر زینب کبری (ع) است که فرمود که ای رسول الله ما یغیب فیقول
 وینی الاسلام فیقول من نیک قال یحیی قیولان و باید ریک قال قرأت کتاب بعد اقامت به و صدقت و تنهرا عند
 و هی اشده فتنه تعرض علی المؤمن فینادی نادوا بالاسماء ان صدق عبدا و فافرشوه من فرش الجنة و کسوه من کسوتها و

طیبه من طیبه و انشور الیه فی قبره الی البصر و احديث سانی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و فی سبیل الله هالك
 الشیطان الخیر الیه قاله سنیان - اشارت بسوی اخرج حکیم ترمذی از نوادیر اسوال از سفیدان ثویمی
 که گفت اذ سئل المیت فی قبره تراوی للشیطان فی صورة فشیخ الی انما تارک حکیم گفته و یویدیه من الاعتبار قول صلوات
 الرحمن اللهم جره من الشیطان فلو لم یکن الشیطان یقال سبیل الی عالمه بذلک تهی گویم حکیم شاریت کرده است بی شیان عمر که زوایا به
 و بیستی در سن است . لفظ حضرت ابن عمر جنازة فلما وضعها فی اللی قال بسم الله و فی سبیل الله اخذ فی التسویة اللی
 قال الخیر بها من الشیطان و من عذاب القبر فایا سوی الکثیر علیها فام حارنا انقهر ثم خان اللهم جرح الارض عن جنبها و بعد
 روحا و لقماتک رضوانا ثم قال سمعت من رسول الله صلوات و اخرج حکیم بن عمرو بن مرة قال کانوا یسبحون اذ دفنوا المیت
 ان یقولوا اللهم اعزه عن الشیطان الرجیم و اقله و لا یطغان برای جنس یا عهدت چه همه محاصی با مراد است یعنی آن جن
 نتمرد است و لیس عن غیر اعتقاد بسیار - اتی هذا خبر مفضل - قرطبی گفته اختلاف للاجاریت فی کیفیة سبیل
 و اجواب و ذلک بحسب الاشخاص فمنهم من سیال عن بعض اعتقاداته و منهم عن کلمات و عمل ان یكون الاتصاف علی بعض عن بعض
 الویات و اتی به غیره تا ما انتهى ناظم عتب این نقل گفته قلت و الثانی هو الصواب لا اتفاق اکثر الا حدیث علیه نعم فوجرنا
 خصوصاً من و یاتی و اذ و عن ابن سیال عن شیء بعد با و لغنا بن مردویه انه لا سیال عن شیء من الکلیفات غیر الاعتقاد
 خاصة و صحیح - فی روایة البیاضی من طریق عاکرته عن ابن عباس فی قوله تعالی ینتبه الله الذین اصنوا الایة قال
 الشناة سیالون عنهما فی قیومیم بعد موتهم قبل لعکرت ما یوقال سیالون عن الایمان بعد صلی الله علیه و آله و سلم و المراد
 انتهى یعنی نماز که ناظم شرح تعرض بذکر جواب است نکرده و آنچه بر جواب مذکور متعرض می شود پس سید مرتضی محمد بن اسمعیل

برى تمام افاده توفيق نظام نظم شامل بر جواب مولى کرده آنچه بران از ثواب و عقاب متفرع می شود در آیات عدیده بیان
 فرمود و گفت سه فصل فان شبتہ در السما + قال جوابا نا ضعا عندهما و بجملة القرآن + والصلوة +
 والصوم والصلوات والطاعات - عنده يجادلن و فيه تسفع - في صرود الشعر و عنه يبلغ + كوكيم بزاز
 - حاذق جبل روایت نموده قال قال رسول الله صلوات الله عليه الذي يقرب فيه القرآن عليه خيمة من نور ليقبى بها أهل السما
 كما يقبى بها الملائكة للدرى في ربح البحار وفي الارض التقد فاذامات صاحب القرآن رعت تلك الخيمة فتوقظ الملائكة من
 السما فاليوم ذكركم لوقتها الملائكة من السما والى سما لتقبل الملائكة على روحه في الارواح ثم تستنطق الالىوم بيوت وامر رجل
 يعلم كتابه ثم صلى ساعة من ليل الا اوجعت بتلك الليلة الماضية الليلة السانفة ان جنبه ساعة وان تكون عليه خيفة
 واذامات وكان له في جنازه جاء القرآن في صورة حسنة حسية فتفت عنه راسه حتى يدرج في الكفانة فيكون القرآن على صدره
 او يركب في فاذا وضع في قبره يوسى عليه العرش ولقد قرأ عنه اهل اناه مكره في حيا له في قبره في القرآن فيكون بينه وبينها فيقولان له مالك
 حتى راسه فيقول لا ورب العرش انه لصاحب من قبله لم يزل في كبره ما قرأه في فاما صليما امره واداني كان في استا فاره حتى وفاته
 ثم يطق القرآن الى صاحب فيقول انا القرآن الذي كنت تهمزني وتخفي فانا جيبك ومن جبهته اية الله ليس عليك بعد علة مكر
 وكبريم ولا حزن فيسا له مكره وكبره ويصعدان ويصلى هو القرآن فيقول لا فرشك فرشا لنا ولا ذركنا ذمرا احسا جيبا
 كما سهرت ليك وان شبت سماك فينجد القرآن الى السما امره من طرف فيسا له ذلك فيطيه ذلك فينزل اليك
 ماكس من مقرن السما والسواسته فيجى القرآن فخميه فيقول بلا استهشت فاروت منذ فاشك ان كرت له تعالى حتى اخذت
 لك فرشا و ذمرا و جنتك به فقم حتى تفرشك الملائكة فتعزله انا الطيف ثم الفصح في قبره ارجاء عامه ثم يوضع في القبر فيطاه من
 حبره اخضر و حشو المسك الماذفر و موضع له و ارقى عنده جليد و راسه من السندس والاس تبرق ويسرج له
 سرطجان من نور اجتهت عنده راسه و طليه يجران الى يوم القيامة فيصعد الملائكة على شق الامن مستقبلا القبلة ثم يوتى بايمن
 الجنة ويصعد عنه ويصلى هو القرآن حتى يبيت الحديث قال في شرح الصدور انه حديث غريب فيه جماله والنقل عن وورد
 بهذا اللفظ بطول من حديث عبادة بن الصامت وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلوات الله عليه الذي يقبى به اهل السما
 اذ وضع في قبره ان السبع تخفق نعام حين يولون عنه فاذا كان مومنا كانت الصلوة عن يمينه والصوم عن شماله و فعل الخيرات
 والمعروف والاحسان الى الناس من قبله عليه فيوتى من قبل راسه فيقبول الصلوة ليس قبله مدخل فيوتى عن يمينه فيقبول
 الزكوة ليس قبله مدخل فيوتى من قبل جليده فيقول فعل الخيرات والمعروف والاحسان الى الناس ليس قبله مدخل فيقال له
 اجلس فيجلس وقد شئت له الشمس قد قربت من الغروب فيقال له اخبرنا عما نساك فيقول دعوني حتى اصلى فيقال له انك
 ستفعل فاخبرنا عما نساك فيقول عما تسألوني فيقال ما تقول في هذا الرجل الذي كان فيكم يعنى النبي صلوات الله عليه فيقول اشهد
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جانا بالبينات من عند ربنا وصدقنا واتبعنا فيقال له صدقت على هذا صيت وعلى تهرمت

كوكيم بزاز

وعليه تبعت انشاء الله تعالى ونفسه لفي قبره بذكره فذلك قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الاية ولقيل فتحو
له يا بالي النار فيقال هذا من تركك لو عصيت الله فزاد غبطة وسرور افيعاد الجسد الى ما برئ منه من التراب ويجعل روحه في
النسيم الطيب وهي طيخه تعلق في الجنة اخرجه بنادى الزهد وابن ابي شيبة وابن جرير وابن المنذر والطبراني في الاوسط و
ابن جبان في صحيحه وابن مردويه والحاكم والبيهقي واحاديث درين باب بسيارست وشرح الصدور جمع التشتيت وقسم
الآمال وغيره بالفاظ عويبه وترجمه فارسى بذكره است **س** يقول ربي الله فتوحا حمد نبينا بلغنا ما يرشدنا
قد جاءنا بالبينات والهدى فتقينا دى حمدا ذاك الحمد ا من قبل الرب بان قد حمدنا قاه
فاخرشوا في قبره النار قاه فتواضحوا في القبر من البصوة وتفتحو ابا باله للنظر ينظر من في الجنان من
يا حمدا من منزل اعد له والبصوه خير ما يلبوس فتقينا نومة العروس وهو الرجل الصالح
وهو العمل يا تيه في مدفنك ويدخل حياتيه بالوجد الذي الخبير يجمع فضيه الا ناس المقبور ودرين
باب حديث براين عازب بطرق صحيحه نزوحه والبوداود وحالمه وابن ابي شيبة وبيهقي وطيا السى وغيرهم آمده ودرين
كتاب بشير كنه شته واخرج احمد البيهقي بسند صحيح عن عايشة وفيه واما قننه القبر في وعن يسان لون فاذا كان الرجل الصالح
اجلس في قبره غير فرع ولا مشغوف ثم يقال فيها كنت فيقول في الاسلام فيقال يا هذا الرجل الذي كان فيكم فيقول محمد
رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله وحدتنا فتفرج له فرجة قبل النار فينظر اليها يحطم بعضها بعضا فيقال له انظر
الى ما واكل الله ثم تفرج له فرجة الى الجنة فينظر الى زهرتها وما فيها فيقال هذا سعدك منها على الخير كنت وعليه
تبعت انشاء الله تعالى ودرين باب ست ازان عباس نزوحه ابن جرير وابن ابي حاتم وبيهقي وفيه فيقال له من ربك فيقول
ربي الله فيقال له من سواك فيقول محمد فيقال له اشهد انك قال شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلك قوله تعالى
يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فيموت له في قبره ويصوه ونحوه عن ابن مسعود وعنه ابن جرير والطبراني والبيهقي
وعن ابى قتادة الاضراسى عنه ابن ابي حاتم والطبراني في الاوسط وابن مسعود قال بان المؤمن اذا مات اجلس في قبره
فيقال له من ربك فيقول الله فيقال له من نبيك فيقول محمد بن عبد الله فيقال له ذلك قلت مرات ثم يفتح له يا بالي النار فيقال
له انظر الى من تركك لو زعت ثم يفتح له يا بالي الجنة فيقال له انظر الى من تركك في الجنة اذ ثبتت وعن ابن عباس ثم يقول ان
له نعم نومة العروس في جملها رواه جويرى في حديث طويل عند قرطبي ودر ذكره گفته در بعض احاديث يك فرشته ودر بعض
دو ودر بعض سه آمده ونست تعارض زيرك لانه اين اختلاف نسبت باشخاص ست نزوحه ودر فرشته هي آيت اهل
واشد باشند وحق او بحسب اقتراف آثام نزوحه والنظر مودم ودر بعض قبل النظر آيت بر ابي تخفيف بر ذوى سبب
حصول النسب بر ذوى بعض يكى بن آيت تا اخفت باشند بر ذوى واقبل بود بر ابي مزاجت بنا بر تقديم علم صحاح وجامع
كه و آيتنا سائل يكى باشند لانه زرتيمان هر دو شريك اند و برين جمله روايت وان سيمولى گفته قلت هذا الشافى

هو الصواب انتهى گویم قرظی ذکر امتیان نشانه نکرده چنانکه در حدیث ابن عباس است گو یا جواب زن همان جواب امتیست
 که آمدن سه فرشته برای زیادت تمویل بر بعض عباد است و این همه در جواب اهل ایمان است و اما جواب اشقیاء پس
 سید علامه میفرماید **و** ان یکن جوابه فی القبر یقول هاهاهاه لست ادری + کان الجواب عنه
 لا دیتا + و لا نلت اخذ قد افتریتا + و بعد بضرب المطراق + یسمعه من کان فی الافاق + حسین
 یصبح ما خلا ابن آدم + و الجن یستثنی من العوالم + ثم ینادی قد اتی بالکتاب فافشوه النار
 ذات اللهب + ثم یقال انظر لک مکانک + فی حینة الخلد + من خسرتک + ابدلت عنه ما تری
 فی سقر + معذبا فی القبر حتی المحسن + هناك یاتیه قبیح النظر + والنوب والریح قبیح الخبر + یقول انی
 ما عملت فابشر بشر موعود له فانظر + ترمذی : ابن ابی الدنیا و ابن عساکم و آجری و غیر هم از ابو هریره
 مرفوعا در حدیث تقدم آورده اند و ان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون نقلت منک
 لا ادری فیقولان قد نعلم انک تقول ذاک فیقال للارض التیمی علیة فیتخلف اضلاعها لایزال منها عند حاجتی سبعین
 مضجعة ذاک و در حدیث برآه که آن هم گذشته آمده انما یاتیه مکان فیجلسا نه فیقولان من ربک فیقول باه باه لا ادری
 فیقولان ما دینک فیقول باه باه لا ادری فیقولان هذا الرجل الذی بیعت فیکم فیقول باه باه فینادی من السماء انک
 عبدی فافشوه من النار و افتحو الی بابا الی النار فیاتین من جرمها و مومنها و یضیق علیه قبره حتی تتحلف اضلاعه و یاتیه رجل
 قبیح الوجه قبیح الثیاب من الریح فیقول ابشر بالذی سیودک هذا یومک الذی کزت توعد فیقول من انت فوجهاک العجالی الذی
 یجئ باشر فیقول اما عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة اخرج احمد و احکام و سعید و ابن مردویه و البیهقی و غیر هم از ابی
 ہنا و سعة کلها بهذا المعنی و فی بعضها زیادة ای یقیض له فی قبره حیات و عقاب تسعة الی یوم القیامة نسأل الله السلامة
 قال الجلال الناطم و یسا لان کل اهل الارض + کحال عمر جبرئیل عند القبض + یعنی نزد قبض ارواح نیست
 در میان تعد و بلکه ملک الموت فقط یک کس است و اورا اعوان اندھن الذی نص علیہ القرطبی + و هو اللذی
 اختاره و اجتبی + قرطبی و ترمذی که گفته سنکر و کیر و فرشته اند لا غیر لیکن بنا عظیم جنبه خود تمام خلق را در جنت واحده
 در مرگت واحده بخاطبت واحده خطاب میکنند و روی که هر واحد خیال میکند که مخاطب است نه غیر او و تعالی است
 را از جمیع جواب بقیه موتی باز میدارد و گذشت که عذاب قبر هر چو می شنود مگر تعلین و المد سمع من لیس + و یوم علی کل
 شیء قدر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بجوهر نمیکرد و و شل نه با صاحب
 فی الحدیث انه یوتی بالموت کانه کبش الملع فیوقف علی الارطافینج و مجال است که موت کبش گردد زیرا که عرض است بلکه
 مدنی است که او تعالی شخصی آفریند نامش موت می نهد و از ایمان جنت و مانع کند و کبش اکل ماورد علیک من الالباب
 التاویل فیہ ما ذکره انتهى حاصله در موضوع دیگر از ابن عباس عن النبی صلعم آورده و قال حررت علی ماک جالس علی کرسی

وجميع الدنيا وفيها من يدير اركانها وبيده لوح مكتوب فيه الامتعت مينا ولاشمالا انقلدت يا حبريل من اقال بنا
 ملك الموت نقلت له ملك الموت كيف تقدر على قبض ارواح جميع من في الارض برها وجرها قال الاتري ان الدنيا
 كلها من كيتي وجميع انخلاتن بين صيني وديري تبلغان المشقة والمغرب فاذا انفصل عبد فطرت الية فاذا انظرت الية
 عرفت اعوانى من الملائكة انه مقبوض عدوا عليه فبطشوا به يعاجون نزع روحه فاذا بلغوا بالروح المحلوم علمت ذلك فلم
 يخف على شئ من امره ذمت يدي فانتزعت من جسده الى قبضه انتهى ودرين باب روايات مست که قرطبي بلا سند وخرج
 ذكر ش کرده واز نجيا معلوم شد که قول ناظم که حال ملکن مثل حال ملک الموت مست مفاد عبارت قرطبي نیست و جواب
 حقیقی آنست که این امر از ان جنس است که ایمان بدان واجب است و تقاضایش سپرد علم آئین است زیرا که بتفصیل آن
 نیامد با آنکه قرطبی بنا، سوال بر عدم جواز حلول شخص در در و مکان در یک وقت کرده و این قیاس احکام بدان
 ملائکه بر بنی آدم است و قیاس فاسد است زیرا که ملائکه ارواح لطیفه اند و حق تعالی ایشان را قدرتی بخشیده که بنی آدم
 بر معرفتش قادر نیستند تا بمسئل آن چه رسد و کیف که یکی از ایشان باین سماء و ارض او را سرع نظر فرستد و این قطع
 میکند و جلال سیوطی قائل است بآنکه این مذکورات کائن مقدور غیر محال بر بنی آدم است و کون در مکانین بدان احد
 محال نیست و درین باب رسالات تالیف کرده و نامش القول المنجلی فی تطورات الولی نداءه اگر چه این کلام باطل و از
 هر دلیل عاطل است قاله فی جمع التشتیت و قرطبی در کلام خود تعرض بمسئله تجسم اعراض کرده و بسط این جواب بجای
 دیگر از تذکره نزد شفاعت قرآن برای مومن نموده و این بحجوزی در کتاب فضة المشتاق و الطرق الی الملک المخلوق
 حدیثی در باب ایتیان توبه بصورت حسنه آورده و سید علامه محمد بن اسمعیل گفته که قول قرطبی بخلق ملائکه از تواب اعمال
 خلاف چیزی است که ما را ظاهر گشته بلکه ظاهر آنست که این اعراض بنفسها اجسام میگردند و همچنین عمل صابون در قزو
 جلال او نیست مانع از ان در قدرت الهیه و ایمان آورده ایم باحوال آخرت و عقل آنرا نمی شناسد و کیفیت
 آنرا میداند قالنا لانوفی ان الاعراض تتحلب اجساما بقدره خالق الاعراض و الاجسام و سیوطی در رساله المعانی الدقیقه
 فی ادراک الحقیقه که در جواب مسئله کمال تجسد اعمال و تجسد موت بصورت کبش تالیف کرده نوشته تحقیق المشامل لذلك
 و لغيره ان جميع المعانی المقهولة عندنا متصورة عند الله تعالی بصورة الاجسام و متشخصه بصورة الاشخاص ان كنا
 لا نحس من ذلك لكوننا مجموعین عنه و الاحادیث النبویة ناطقة به و شاهد له قال و ان رؤیة الناظر من ذلك فان الراءى
 یرى فی منامه اجساما تادل باعراض فتلك الاجسام المرئیه هی صورة تلك الاعراض المعبر عنها فی عالم الملكوت بعدة
 احادیث تجسد ایمان و سکینة و صلوة و صیام و ذنوب و خطایا و رحم و ذکار و لعنت و معروف و منکر و ایام و غیر ذلک
 سوق کرده و فخراده دعا و عن المسلمین غیر اسید علامه محمد بن اسمعیل میفرماید و من تأمل تلك الاحادیث و ما فی معناها
 لم يذكر السیوطی فی تلك الرسالة و ذکر ما فی سائر کتب الاثنی ان یتوقف فی التعلیق تجسد الاعمال اصله انتهى و در

در مشور زير قوله تعالى الي يصعد الكلم الطيب العمل الصالح ودر جامع كبير غير هذا كرتب سيه على احاديث چند دين با
 ذكر کرده هر که عارف آن احاديث است تجسد اعراض را باخبار صادق مصدر وبقوله يقين سيدها ورتب سبل الرشاد
 ودر تقرير تجسد اعراض زير بحث ميزان آخرت اطالت کلام کرده وگفته که ان الموزون هو صور الاعمال وحافظ ابن محمد
 گفته ان الاعمال هي التي توزن وعلق ابن الدرداء عن النبي صلعم قل لا يوضع في الميزان يوم القيامة ثقل من حرم خلق
 اخرجه ابوداود والترزى ومحمد وابن حبان الي غير ذلك من الاحاديث الصحيحة وهي الكثرة الطيب واختار في منها
 الحليم + تعد اذهن الملك الكبريس پس براي هر شخص دو دفترته مثل دو کتاب اعمال قرار داده وعبارتش در
 منهاج اين است الذي يشدان تكون ملائكة السوال جماعة كثيرة ليسي بعضهم منكرا وبعضهم نكير اذ يبعث الي كل ميت منهم
 اثنان كما كان الموكلان عليه لكتابة اعماله لكيلا ينسى وجليه ارايم شافعية است وباري اشارت كرد ناظم در قول خود
 وقال بل ملائكة السوال جماعة ككاتب الاعمال فبعضهم منكرو يسمى وبعضهم له المنكر
 وسما فيرسل الله لكل ميت اثنين منهم بعضا للفتنة ولكن در جمع اثنيت گفته هذه وعمومي ^{الكلية}
 لا دليل عليها واما هو قياس شبيهي كما قال شيبه فقااس على الكثرة ولا مدخل هنا للقياس فاحوال الاخرة لا تجري فيها القياس
 على احوال الدنيا والاجواب بالايمان باورد النفس تفاصيل علمه الي الله تعالى وكلام حكيم ترندي در وجه تسميه ان ملائكة
 بنكره وكثيرا نفا عن شرح الهدى ودر تفسيره درين كتاب بوضع خود مذکور شده فاير اجد ومن يعقل بمثل البني قال
 عياض صاهو المرضي + سيد علامه گفته لم اجد من قال انه ينزل النبي صلعم في القبر عند السوال انما قال في شرح الهدى
 انه سئل شيخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن محمد بن كيشف لم يثبت حتى يرى النبي صلعم فاجاب انه لم يرد في حديث واما
 ادعاه بعض من لا يتبع به غير من قولي ما تقول في هذا الرجل لا يجتبه في الاشارة الي الحاضر في الزين انتهى وازين چو
 حافظ مطابق جواب عياض است زيرا كه ويزانكار در رو حديث دين باب کرده و هكذا اعناه اجلا بن محمد
 وقال لا اصل لهذا في الاثر ومن غريب ما ترى العيان ان السوال في القبر بالسراي في
 افق هذا شيخنا البلقيني + ولعوده لغيره بعدي + بلقيني نسبت است بسوي بلقنة بضم واكثرت بلدة
 بمصر ونام بلقيني شيخ الاسلام علم الدين است ناظم در شرح الصدور از فتاوايش نقل کرده كه گفت ان الميت يجيب السوال
 بالسراية ولم اقف لذلك على مستند وسئل الحافظ ابن حجر عن ذلك فقال ظاهر الحديث انه بالعربي قال وكنتم مع
 ذلك ان يكون خطاب كل واحد بسراية انتهى وهو توجه بعد ناظم بتبعيت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منكره وكثيره
 وگفته وضبط منكر بفتح الكاف + فلسفت ادري فيه من خلاف + يعني ميان ايمه لغت و حديث
 گويم محمد الدين در قاموس بدان تصریح کرده وذا كسر بن يونس من صحبنا ان الدين ياتيان اللوه نا
 اسمهما البشير والبشره ولم اقف في ذا على ما يورثه شيخ عماد الدين بن يونس از شافعية است ودر نقل

بجواب
 ٥

او خلافت ما تورا ز جه و علماء است و فضل احادیث را و اوست و الفاظ احادیث درین باب بکرات و مرات در کتاب
 گذشته و بهر جا نام اینها منکره و کبیره آمده بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فاما انک منکره
 و کبیره که تقدم در طبرانی در او مطابقت حسن زان بن عباس آ و رده اسم الملکین الذین یاتیان فی القبر منکره و کبیره این عام است
 با آنکه کلام ابن یونس معنی برتر و ملائکه است که او عاهه اعلی عن غیر ذلک و ناظم در در منثور شرح الصدور احادیث
 سوال را فرایم ساخته و در آن حرفی واحد مطابق دعوی ابن یونس و علینی نیست **ذکر الملک الثالث والرابع**

و قد اتی فی مسل ضعیف ان السؤال من ثلاثه یعنی در و رابع اوله انک الاثنان و الحقوا انک و
 مع در و مان ، نمون و بصیبت مرفوعا آورده فینا فی القبر منکره و کبیره و ناگور و در زمان ایضا ^{ایضا} و قال ابن الجوزی هذا
 احادیث لا اصل لایعنی موضوع است و قهر و تابعی است و عهد ایت وقف ظاهر است و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر از زبان
 پرسید گفت و رویدند فی این اتمتی و این است اشارت در نظم و لیکن ذکر این روایت در در منثور نگردد مگر **السؤال**
سبعة ایام بیکر السؤال للانام و فیما روای فی سبعة ایام یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار تا هفت روز
 سوال میکنند کن ارواه ^{ایضا} بن حنبل و فی الزهد عن طاووس صاحب العسل یعنی ابو عبید الله صاحب بن محمد بن
 حنبل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالی و وی احد الاعلام و شیخ الاسلام امام سنی قطب الامم تاج الفقهاء سید
 المحدثین است از خلقی کثیر در حجاز و شام وین و عراق شنیده و از وی شیخین بخاری و مسلم روایت کرده اند و از تصانیف
 کثیره و کتب نافعه است و وجود سید و روح جائزه قبول نمیکرد چیزی از اموال ملوک نمی شناسد و نزدش سه موی از مویان
 نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرد که کی را بر سینه و دورا بر هر دو چشم او بنهند پیچقی و سیرتس مجلدی التلیف حنا
 و هم این الجوزی مجلدی در سیرت وی کاشته و فائش دوازدهم راجع الاول سه احدی و الیین و ماتین در بغداد بوده
 مسندش چهل هزار حدیث است ذکر ذلک کله فی جمیع التشتیت و مخر رطور در اتحاف النبلاء و قری احوالت در ترجمه وی
 نموده و طاووس لقب و کوان بن کیسان حمیری تابعی فارسی عالم یحیی از ابناء فارس است که کسری ایشان بسوی
 مین گسیل کرده بود در بنو بنی قحیم و نون که بلده در یرین است سکونت داشت پنج کس از صحابه دریافتند و از زید بن ثابت
 و عایشه و ابو هریره و غیر هم اخذ نموده و از وی این شهاب و خلقی کثیر روایت نموده و بود راس علم و علی از فضل اصحاب
 و علمای تابعین شهرتش کافی از وصف اوست چون نمون عبد العزیز و الی شد طاووس او را بنوشت ان شئت
 ان یكون ملک کل خیر فاستعمل الی الخیر فقال عمر بنی بهما موعظه توفی سنة ست و مایه و حدیث ز ناظم در در منثور ذکر کرده
 و لفظه اخرج احمد فی الزهد و ابونعیم فی الحلیه عن طاووس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعة احوال فاولها ان یظنهم
 عنهم تاک الایام گوید این اثر هر سال است چنانکه در نظم بران تنبیه کرده و اشارت بسوی اخرج ابونعیم باین بیت نموده
 و بعد ابونعیم اخبرنا فی حلیه فی الحلیه من حدیثه ابونعیم کفیت عاظ کبیر می رث شهید رحمتی بن عبد

صاحب کتاب علیه السلام از حضرت سید عالم گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن و قبح علی تراجم فاضل السلفی است
 بعد نظیر و استی با سناد و حق صم و هو م سئل و قد یورثی من جهة متصل یعنی اگر چه در ظاهر هر سئل است
 لیکن نزد طالب القضاة از جهت نقل طایوس از اصحابی نمایان میگردد و زیرا که تجارب طعام درین ایام مستلزم است
 که این عمل نزدشان معلوم است پس اگر حکم یا قضایای این جهت نکلند پس این مفعول از صحابه همانند مرسل است چنانچه
 وجوده و اعتقاد دار مال کی موافقتش بقول این اصحابی است و درین عهد بالاتفاق تجارب شد این است تقریر در کتاب
 و در جمع اشتیت گفته اند بعد از آنکه ابی اشتر را درینا نه بر روی متصل با بن مایه و الا نسوا بال طایوس و لا غیر و حکم الرفع کاف
 قالوا انما اظلمت للناس لیس فیهم محال اشارت را بان حدیث طایوس و ان کان و رسلا فان فی حکم الرفع و ذلک ما تقریر فی صهل
 و غیر بان کل مایاتی عن الصحابة و کما اتلا معین جلا صرح الاینها و فیہ فان له حکم الرفع نیکون و لیل او ذلک لان الراوی
 ثقة و امور الاخرة و الیر فرغ مما لا یدخل تحت الاجتهاد بل الایوجه الامن الطرق النبویة من الراجح فی الحصول اذا
 قال الصحابی قول الیس الاجتهاد فی مجال فهو محمول علی السماع تحسینا للظن و ما روی طایوس من غیر القبول استی فیذا مراد
 التاظم و بدیع مرتبه ردنا کلام اعلیاس فی تعدد ملائکه السوال و کلام ابن بویس فی انهم جاهدت تیا ساعی کنایه عیانت
 و السیئات فانه قیاس و القیاس کما قال التاظم و لیس للقیاس فی ذالباب من مدخل عند ذوی الالبا

۱۰

۱۱

۱۲

وانما التسلی فیہ الایام و الاقتیاد حیث انما الصادق و فیہ ان قد کان الصحابه
 یرون اطعامه استحبابه و گذشت قول طایوس انهم كانوا یستحبون ان یطعمه منک الایام و ظاهر است که در
 یستحبون ضمیر برای صحابه است کما قال الناطم فی طول تلك السبعة الایام - معونیة فی ذلک المقام - تعلیل آنکه
 اطعام معونت است بدلول سیاق اثر طایوس است و در آن دلیل است بر حقوق صدقه است و نفع آن برای عبده و رقیب و پیشتر
 اشارت اند تعالی خواهر آمد و مثل ذلک جلد عن جهاهد بخیاله من عاضد و شاهد امراد بجا بلوا بجا
 مقری علی مفسر مولی سائب بن ابی السائب است از سعید بن ابی وقاص و غیره اخذ کرده و بر ابن عباس استی بار قرآن کریم
 را عرض نموده و نزد حضرت توقفت میکرد و روی پرسید که در کدام یک از منازل شده است و قصه چه بود و بیار سفر میکرد
 تا آنکه بسزمن بابل رسید و با روت و واروت را دیده که همچو دو کوه سرگون آذینت از زمین بیرون برآورد و بیرون افتاد
 و فاش در سینه یکصد و سیصد و سه حاصل آنکه مثل روایت طایوس از جاهد هم آمده و این عاضد و شاهد است و عنه
 ایضا تمکث الایام حتی یقعورها سبعا بلا منصرف - یعنی عجا بگرفت مکث روح در رقیب هفت روز می باشد
 تا آنکه سوال متقاضی گردد و ابن جریج روایت کرده که روح منافق چهل روز در فتنه می ماند و مومن هفت روز کما
 سیاقی فی کلام الناطم روح دردی بالجمع فی القبور بان در جیب و هو امام حافظ و منتخب ابن جریج بظنهم
 معروف است و در جمع اشتیت گفته و هو امام عالم صلی کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی این همه را ابن جریج گفته

روایت کرده لیکن در نفس عمر بن سوط را زین آثار موقوفه چیزی هست و الله اعلم و عن حمید بن عسکیر و کذا
و ذلک فیما یروى جرجی اسناداً عبید بن عمیر بن قتاده یعنی ابو عامر کی در عهد نبوت متولد شده قال سلم و غیره
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی بابل که مکره حر سها الله تعالی و مجمع ذکر او در تقریب است بان یستفیدان صبا
مومن + و اربعین ذوالحجاء یعنی میلاد اثر ناظم در روز شنبه یازدهم آفرین آورده آفرین این جریر بن مصنف
عن الحارث بن ابی العاص عن عبید بن عمیر قال یفتن برجلان مومن من افاق فاما المومنین صبا و اما المنافق فیفتن ابوعین
صبا ما انتی سید علامه میفرماید و علم او در فیه عن ابن جرجی کما فی النظم فانظروا فی نقل النظم و هو ذلک سنی ابن
الا اینه لا یوفقه قوله و ابن جرجی اول الذین یبنا قد صنفوا العلم لنا قد و بناه نص حلیه احمد بن حنبل
و غیره من کل جبر معتلی یعنی امام احمد و غیره نص کرده اند بزرگان ابن جرجی اول کسی است که در اسلام بتالیف
کتاب پرداخته و با تدوین علم ساخته قاضی در غزالی نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جرجی القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قبل و قد اثنی علیه ابن خلکان و غیره و وفاته فی سنه ثمانین و مائة انتی و تمام این بحث در خطبه
بذکر الصالح استه و غیره نوشته ایم و کواصام قد حکى فی کتبه ه ما قد عزی لابن جرجی فانتبه به کما
للغوب ابن عبد البریه + تمحید و کوله من معتقیه و جمع استنیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
نفسین جامع و تقدم ذکر ابن عبد البر التمی بووی از ایزد مالک است تلامه فی شرح اللوط المخرشی + ابن رشتی و
کذا البرجب یعنی این هر دو مثل روایت ابن عمیر نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاوس و صحابه است
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکور و روایت عبید بن عمیر کرده و گفته و ابن عمیر من مجاهد اجل
کذا ابو من طاوس الخیر البیدال ما ذی فی زمان المصطفی قد ولد + و قال قوم بلقاء سعد ابوان
یلد الراج ان یعدانی کبار التابعین اجل + جمله قد قص فی عهد عمر + و ذلک السؤل احواله ابتداء
ابن جرجی ذکر کرده که ولادت عبید بن عمیر در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی اربع
از روایت تابعی است بعده ترجیح داده که وی از کبار تابعین است و صحابی نیست و او اول کسی است که در کعبه بعد عمر
رضی الله عن مردم را و عطف گفته و فصل نبیا علیه السلام میان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و عید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت مجاهد و طاوس و روایت عبید بن عمیر هیچ منافات
زیرا که عبید موافق آن هر دو است و هیچ لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بمومن است و منافق سنی و سه روز زیاده بر
مفتن می ماند پس در روایتش زیادت است و زیادت عدل که منافق نباشد مقبول است کما عرف فی الاصول علوم
احدیست بعده ناظم ایراد سوال بر روایت سبع و روایت اربعین کرده و گفته فان نقل فاکثر الاحزاب و خالیه
من صفته المتکران + پیش ازین حدیث روایات گذشته و در چیزی از آنها ذکر نکردیم بر سوال نیست مگر در روایتی تکراراً

کتاب

سه بار در یک مجلس آمده که قدره الناظم وقد مناشره پس جواب داد و گفت چرا باین اصول ضوابطی که در این
 الذي یصحبها یعنی روایات خالی از ذکر تعدد و عدم ذکر است پس اثبات نکند از اینکه در این میان روایتی
 بر یک بار و چند بار هر دو صادق می آید که قائل و کل ما جاء من الأفراد . یصدق بالمره و التعداد یعنی از
 افراد روایات مطلقه پس از آنکه بفتح هزه جمع فرستند بکسر هزه مصدر افزودند بر تقدیر که تحمل که مراد روایات است که
 با فرد سخن من غیره آمده اگر چه قول او یصدق بالمره و التعداد ملائمت نیست زیرا که روایت مقیده بسبب خالی از ذکر است
 و لکن قول او حکم هاتیک حکم المطلقه . و حکمها از زیاده النقصه . مشعر است که مرادش آن هر دو
 روایت طوائف و مجامع است و مراد به هزار روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هر دو مقید بسبب مثل مطلقه نسبت
 به روایت مقیده با ربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول است حکما در مناخه و این جواب بعینه در روایت آن
 هر دو روایت عبید بن عمیر جاری است نظر بسائر روایات متقدمه مطلقه حقیقه نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه است
 و اگر ناظم قول خود و کما جاء الی آخره حدیث میکرد و بعضی قول خود حکم هاتیک الی آخره چنین میگفت **و** و کل ما تحمل
 عن القیوم مطلقه . و کل ما قید من زیاده النقصه . و انحصار و اعم می بود اول خود ظاهر است و اما ثانی پس
 از حیثیت شمول جواب است برای آنچه خالی از تقدید بسبب و غیره است و برای آنچه مقید بسبب نه غیره است زیرا که مقید
 بسبب مقید است نظرا بر آنچه خالی از دست و این اکثر روایات است و مطلق است نظریه روایت از ربعین بی همه صادق است
 که زیادت ثقه نسبت جواب است که آنچه مقید است از باب زیادت ثقه است و بدان پیشتر اشارت کردیم گوئیم که جهت
 ترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بقیه ناظم بر این جمع میان روایات منتظران کرده گفته که قرطبی بان سابق گفته است

الاجاب

الاذی للقرطبی کیف صنع . بین روایاتها الخلف حقیق . بان داوی البعض لو یفت الذی
 اثبتت الاخر فاصح ذی و ذی . مراد قول قرطبی است که در جواب سوال دارد گفته و حاصلش این است که در حدیث
 شیخین و زندی آمده که ملاک سائلین و در فرات و در حدیث ابو داود و دیگر ملاک آمده و این اختلاف نسبت باشخاص است
 و حدیث ابو داود و احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی در میان هر دو باشد و مشاکرت در آمدن بود زدر سپیدن پس راوی
 اقتضای هر دو ملاک حال کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این نگفته که در قبر و هر یک ملاک دیگری نمی آید
 انسی حدیث علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف است که عدم ذکر عدم نیست انسی گویم بعضی سنن این است
 که او شاکر نام حدیثی است تا این بیت اخیر موجود نیست و بعضی شرح هم آنرا گرفته اند اما در حدیثی است بدان تعرض
 نموده که اعرف قال الناظم و جاء عن عبد الجلیل القصوی . فی شعب الایمان قول فاحدی مراد عبد الجلیل
 بن عطیة قیسی تصریح است و شعب الایمان نام کتاب یحیی است که در آن از وی این قول نقل کرده است ابو داود
 و نسائی و بخاری و ترمذی از وی روایت کرده اند و احادیث او را خارج نموده این حجر مستقلائی گفته صدوق بی قول

مشارک الیه و ی این است لایح احاطه انک فی تعلیق او فی حد اجزای الیه اکثر الی اسلام برانند که روح
 جسم است و برین ال است کتاب و سنت و اجماع صحابه زیر که صفتش در آیات و احادیث بتونی و قض و اسماک اسرار
 و تناول و اخراج و خروج و تعظیم و تخریب و رجوع و دخول و رضا و مخط و انتقال و تردد و برین آمده و بانکه بخورد و
 می آتش مدومی چردومی آید و بیکه بدومی شناسد و انکار میکند و جز آن از آنچه از منات اجسام است و عرض تصف
 این صفات نیگردد و نیست ثابت در آنکه روح عارف خالق و مدرک معقولات است و این علوم اند و علوم اعراض اند
 پس اگر عرض می بود و علم بدان قائم می شد قیام عرض بعرض لازم می آمد و این فاسد است و اما آنکه روح و نفس یک چیز است
 یا دو شیئی متغایر پس صحیح آنست که شیئی واحد انرا قال تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و اصیبه
 محضیه و فرمود و هی النفس عن الطوی و اهل سنت مجمع اند بر آنکه روح محدث و مخلوق است نه قدیم و واجب است
 نکرده اند برین حکم مگر زنادقه و مجرمان تعیین بر حد و ش روح محمد بن نصر و وزی و ابن قتیبه اند و از ادلایین دعوی است
 حدیث ان ارواح جنود مجننه ما تعارف منها اختلف و ماتنا کر اختلف و مجننه نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت روح
 قبل جبراست یا متصل و بی پس بدان دو قول است اول قول محمد بن نصر و ابن حزم است و بران دعوی اجماع
 کرده و استدللال نموده بحدیث عمرو بن عبسبه مرفوعه از زاینده بلفظ ان لد خلق ارواح العباد قبل العباد یعنی عام فاعارف منها
 اختلف و ماتنا کر اختلف و سندش سخت ضعیف است و اهل طل از مسلمین متفق اند بر بقا روح بعد موت بدن و فلا
 دران راه خلاف پیوده اند دلیل لا قوله تعالی است کل نفس بذاتها الموت و لا بد است که ذاتی بعد مذوق باشد
 ماند و برین تقدیر روح را در وقتیامت یافتنا حاصل گرد و پسته را داده کرده شود و بنا بر ظاهر قول تعالی کل من علیها
 فان یا نکرده و در استثنای قول تعالی الا من شاء الله داخل باشد و برین مسلمند و قول است حکماها السکین فی تفسیر
 بالیده تنظیم و قال الاقرب انما الاقربی و انما من المستغنی حکما قیس فی الحور العین انتهى و ابن القیم روح در کتاب الروح گفته است
 فی الروح بل تموت مع البدن ام الموت للبدن و حده علی قولین و الصواب انه ان ارید بید و قما الموت مفارقتها بعد
 فنعم هی ذائقه الموت بمنزله المصنوع و ان ارید انما تقوم فلا بل هی باقیه بعد خلقها بالاجماع فی نعیم و عذاب و عن محمد بن
 بن سعد و ذکر که رجل ینهب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد و فقال معاذ الله بذا قول اهل البیوع فان قبل باقی
 شیئی محتایز الی الارواح بعد مفارقتها الا اشباح تعنی متعارف و هل تشاکل اشکال اجیب بان الارواح ذوات قائمه بنفسها
 تصعد و تنزل و متصل و تفصل و تدبیب و تحلی و تحرک و تسکن و علی بذا اکثر من بانه دلیل مقررته من قول تعالی و نفس
 و صا سواها فانها نسوا اة قال عن البدن الذی خلقک منواک نسوی بذا کالتالیه بنفسه فموتیه البدن تابعه
 لتسویه النفس قال و من باهنا یعلم انما تاخذ من بدننا صورته تمیز بها عن غیره فانما تاثره و منفصل عن البدن حکما
 یا تاثر البدن بفضله عنما فیکتب البدن الطیب انجیث منها کما کتبه فی منة قال بل تمیز با بعد المفارقتها لیکن

من تميز الابدان والاشتباه وبنيها بعد عن اشتباه الابدان فان الابدان تشبه كثيرا واما الارواح فصل ما تشبه
قال ويوضع هذا العلم مشاهدا بابدان الانبياء والائمة وهم تميزون في علمنا انظر تميز وليس في ذلك التمييز اجمالي مجرد
 ابدانهم بل هي باعترافنا من صفات ارواحهم فان تسمى اخوين شقيقين شيعيين في المخلقة غاية الاشتباه وبين وجهها
 غاية التباين وقل ان تسمى بدنا قيسيا او شكلا شيعيا الا وجدته على نفس تشاكله متناسبه وقل ان تسمى آفة في بدن وفي
 روح صاحبها آفة متناسبا ولهذا اتاها صاحب الفراسة احوال الناس من اشكال البدن وقل ان تسمى شكلا حسنا و
 وصورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به متناسبه له واذا كانت الملائكة تميز من غير ابدان تعلم ذلك
 ابن جلال رواع البشرية اولى والعداب على الروح واجسد معا باتفاق اهل السنة وكذا يقول في النعيم واخرج ابن سنده عن
 ابن عباس رضي الله عنه قال ما تزال المخصوصة حتى تمام الروح الجسد فتقول الروح للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح
 انت امرت انت سولت فبعث الله لكما يقضي بينهما ان شكلا انشئ رجل متعدي بصيرة واخر ضرير خلافا ما نقل المتعد
 للضرير اني ارى اجهنا تمازا ولكن لا اصل اليها فقال للضرير لا كني في كفة فتناولها فايها المتعد فيقولان كلاهما
 فيقول لهما الملك فايكما قد حكمتما على نفسكما يعني ان الجسد للروح كالمطية وهو اكسها واخرج الدارقطني في الافراد
 من حديث انس نحوه اتفق وكذا ثبت كروح راجها رازت وكلم هر خانه جد است فواجبه وحاصل معنى بيت ذكره
 آنت ك روح بعد بهادش ان زن در نعمت ونازست يا در عذاب ناساز او يك عجبو سالي المخلص من
 ملائكة القننة فانهم حواسن وياترنا في ياز دست فرشتگان فنته مجموع ست بعده اشيخ عبد الجليل
 قصري بواسطه جزولي نقل اين روايت كرهه وكفته وعنده قد اوردده الجسدي و عتصيا في حيا المتقول
 يعني جزولي اين روايت را زوي آورده وآنرا پسند كرده و اين روايت افاده نموده كه ارواح را بعد موت حالت
 يكى نعيم دوم عذاب الميم سوم حسرت عقاب ابن القيم فرموده مسلكه مقرر الارواح بعد الموت سئاه عظيمه الاتقى الامم
 وقد قيل ان ارواح المومنين كلهم في الجنة الشهداء وغيرهم كلهم كبره لظا هر حديث كعب ام باني وام بنسرواني عبيد
 وضمرة ونحوها بقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة تجري فانه لا روح يخرجها
 من البدن الى شئ سقره في خبرنا في جنه نعيم واصحاب يمين وحكم لها السلام وهو تمنع سلامتها من العذاب ككذبة
 فضالة واخبارنا لها نزل من جميع وقولها جيم وقال يا ايها النفس للممثلة ادجي الى يدك راضية
 عضية فادخلي في عبادي وحدي جنتي قال جماعة من الصحابة والتابعين ان يقال لها ذلك عند
 خروجها من الدنيا على لسان الملك بشارة ويؤيده قوله تعالى من آمن آل ياسين قبل ادخل الجنة قال
 ياليت قومي يحصلون وكلامه در مرقا رواع پيش ازين گذشت و ابن القيم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها
 في البرزخ اعظم تفاوت والتعاضد بين الادرغتها رواع في اعلى عليين ووجه الانبياء وهم متفاوتون في منازلهم

لما راجع النبي صلعم في ليلة الاسراء ومنها ارواح في جوهل طير خضر تسرح في الجنة حيث شارت وهي ارواح بعض الشهداء
 ناجية من نيران جهنم من يحسن عن خول ابنته اميرن وغيره وتسمى من يكون على باب الجنة وتسمى من يكون محبوبا في قبره وتسمى من يكون
 محبوبا في الارض لم تقبل روحه الى الملاء الاعلى فانها كانت روحا سفلية ارضية فان النفس الاضية لا تجامع الا النفس
 السامية كما انها لا تجامع في الدنيا فالروح بعد الفارقة تعلق باشكالها والمراع من حب وتمننا ارواح تكون في تنوير
 الزناة وادراج في نيرانهم الى غير ذلك فليس الارواح سعيدة با وسقيها مستقرة واصل وكلها على اختلاف محالها وتباين
 مقاريلها الاتصال باجسادها في قبورها يحصل لمن النعيم والعذاب ما كتب له انتهى وانما بين القبرين تفاوت مقارير ارواح
 ذكره اقول اهل علم وآثار صحابه واخبارهم فوجدوا عبادا مستقيما ان جمعة دريغا خواهان درازي ست هذيل
 بن شيرجيل گفته ارواح اكل فرعون در اجوان طير سودرست صبح وشام بر نارحي آيند اين ست عرض آنها و ارواح شهداء
 در اجوان طير خضرست وآلا هلمين كه بحث ز سيدة عصافير اند در جنت و نحوه عن الضحاك بدون ذكر الاولاد و نحوه من
 ابن مسعود و درين باب روايات بسيارست كه در درمنثور آنها آورده و در مجمع التفتيت بابي در عذاب كافر و قبره از طير
 نقل کرده و قصة البوجهل و عذاب ابن ملجم ذكر نموده و حديث ابى امامه در ويامى آنحضرت صلعم كه نزد ابن خزيمه رواين
 حبان و حاكم و بهيقي و طبراني ست و دران الزاع عذاب رجال و نساء كا ذين و زناة مذكورست ايراد نموده و گفته و
 في الاممات حديث طويل راى صلعم عوالم من المعذنين فاما حصل انه يعلم من مجموع ما دروان الارواح بعد الموت سمعته
 او سخته آبن القيم سج گفته عذاب قبر و گونه ست يكى دائم و آن عذاب كفار و بعض عصايت بست و دم منقطع و آن عذاب
 عصايت خفيف البجر اتم ست مرتفع مى شود و ازي شان و اين برقع گاهى بدعا يا صدقة و نحو آن باشد و در بدائع گفته از خط
 قاضى ابو يعلى و تعالى بق نقل کرده ام كه لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنيا و الدنيا و ما فيها منقطع فلا بد من قطع
 القنا و البلا و لا يعرف مقدارة ذلك و در شرح الصدور بعد اين نقل گفته و مؤيد اوست قول مجاهد الكفاي حجة بحدوث
 فيها طعم الموت حين تقوم القيامة فاذا صبح باهل القبور يقول الكافر يا ويلنا من بعدتنا من عرفنا فيقول المؤمن لى
 جنبه هذا وعد الرحمن و صدق المسلمون انتهى سيد طاهر گفته و اذا عرفت هذا فقول الناظم ان من الارواح
 ما يكون محبوبا من قننته لم اجده بل ظاهره الاستغناء من الاحاديث من اول الكتاب انه اخذه من فتنه القبر و لا يعينها و الله
 اعلم بما رواه انما فتنه اخرى و هذه المسئلة انما نبتة او دعتهها كراسه لطيفة و هو مسئلة تعليم ارواح
 بسوي نعيم و مذب و محبوس ست چنانكه ظاهر سابق اوست و شرف بمعنى هلوست و كراسه واحد كراريس ست قال ابو جهرى
 و ابو جعفر نخاس گفته معنى الكراسه الكتيبة المكتوبة بعضها الى بعض و الورق الملتصق بعضها ببعض من قولهم سكر كراس اذا
 الصبقت الريح التراب به و ما وردى و تفسيره گفته اصل كراسه علم ست و من قيل الصحيفة الكراسه انتهى مراد كراسه
 در اینجا جزو كراسه ست ضمنها فوائد انفسية لمن له اهلية انبسية و يقال صنعة الشئ تعميها فنعني

وکل شیء جعلته فی وعاة فقد ضمنت اياه و نعمت ما تضمنه کتابک ای ما شتمل عنید و کان فی ضمنه ای فی طیه و مراد طیه است
 مرغب فیما ست و انین معنی مونس است و کذا کل ما یونس به اذ شهرت بحفی صلاه البدل و لولیکن بعض انها
 من احد یعنی امرین ساله متضع و ظاهرا هر گز دید و جمع التثنیت نوشته هذالرسالة لم اقف علیها و لانها فتی است
 و انما بلدر یا لاجداد من لیس اهل الخط لا تاد با و یعنی اسرع و کمی بالبدربلادرتة الشریح الطلیح فی طبیة
 یعنی چون این رساله از من مشهور شد و احدی آنرا نمی شناخت کسیکه محدث بود شتابی بانکار کرد و گفت که ضمنون این
 رساله صحیح نیست و همین است حال تا و اققان هر زمانه که هر چه را نمی دانند و دست یاریان تا زروه هوش زرسیده نزد
 و قوت بران تعجب برد و انکار میکنند و کذب با و با کم محیطوا بعلمه و تقضلا و را موجب انکار عدم بلوغ با و تحقیق می شود و کوفت
 که سکونت حنیض تقلید راه بسیاری از سالکان دین زده است و از برکات شرع همین در حیات و احادیث و آیات

کتاب سببین و سنت سید المرسلین صلعم و موم ساخته الامن عصاره تعالی و قلیل ما هم فیتد برو من عند اللیس
 من اهل المعتزله + فذا کذا و ساقاة بلخ اذک + گو یا مرا بدست که در خیا خفا و اطلاع است و باهل او ایمنه علم
 یعنی اول صاحب حقاقت و سفاهت است که با وجود علم باذرت بانکار کرده و ثانی که ضعیف الاطلاع و قلیل العلم است
 ناتوان بن است یقال رک الشئ یرک بالکسر کرکه و رکاکه ای رق و ضعف فخور یک و مننه قولم اقله من حیث رک
 ماصل آنکارا جاهل حقاقت و انکار عالم رکاکت است و این بلایی است که کمتر کسی از اهل علم و ادب دین از ان نجات
 یافته خصوصاً از دست معاصرون که غالباً معاندین و سودا ندان علی قاری و اشغال او را نیز از دست این جهل فریاد است

و همچنین متقدمین او لیکن حق تعالی حق را باقی و باطل افانی میگرداند فرصتت ما الفتاه عن بذله + فان هو
 لم یقتل و امن اهله + و انما یصلح للافاده + ذ و ادب ترحمی له السیاده + در جمع التثنیت گفته
 کاند و وقع انکار من جماعت من اهل عصره و لما شتمت علیه لکراسه التي ذکرها و ذکاک لقصورهم عن معرفة ما عرفه و لضعف
 فضان بعد ذلک مؤلفه عن کم یکونوا من الهه انتی و مراد بیاد و در خیار یاست و تقدیم بر غیر خود است اهل علم گفته اند
 بر تمیز اقتداء و شیخ در احوال و امرارش واجب است و اگر استناد با شاگرد مباح است که شاگرد را باید که با و مزلخ نماید
 بلکه در توفیر و تعظیم همیشه بیغزاید و باوی معامله با جلال و تحیت فرماید و بر مؤلفات شیخ خود و دیگر اهل علم که در مرتبه
 از وی بالاتر باشد در نیاید و لب اعتراض بلا فم و ادراک نکشاید و اگر شبهه بخاطر بگذرد با د باتمام حل آن اشکال
 نماید و بر وجهی نرسد که موجب طلال خاطرش گردد و این معنی سبب شفاوت و این این کس شود و از برکت علم و ادب
 محروم باشد چه حق معلم است و از حقوق و الدین است چه الیورین سبب حیات فانیه اند و علم سبب حیات ابدیه
 سرمدیه تا آنکه گفته اند که عقوق است و توفیق نیست یعنی اسارت در خدمتش بسیار است و نعمت با قیل ان المعلم
 و الطیب کلهم ما + لایصوان اذا هما لویکر ما + فانظر لذلک ان جفوت طیبیه + وانظر

کجھکاشان حضرت معلما، خاتمة قال الناظم الاکائی دوی فی السنة بعن بعض اهل
 الشف اهل الرایة بهان ثمة ملکین یزنان بیلقنا الحجة تحین یسا لان بهنام الاکائی ابو القاسم
 بهمة السد بن حسن بن منصور رازی طبری ست فقیه شافعی محدث بغدادی و کتابی و سنت و کتابی در رجال صحیحین و کتابی
 در سیرت الیقین کرد لیکن موت تعجیل کرد و زود در گذشت و کشف دلغت بمعنی اظهار است و مراد ناظم در اینجا معنی صغیر است
 سنا و می گفته الکشف اصطلاح الاطلاع علی ما وراء الحجاب من المعانی الغیبیة والامور الخفیة تحقیق وجود او شهود او
 و اگر چه کشف حجت شرعی نیست لیکن اگر موافق دلیل سمع باشد استیناس بدان مضائق ندارد و در شرح الصدور گفته
 اخرج الاکائی فی السنة بسند عن محمد بن نصر الصانع قال کان ابی مولعا بالصلوة علی ابنا من من عرف و من لم یعرف
 فقال یا بنی حضرت یوما جنازة فلما دفنوا بانزل الی القبر نفسان ثم خرج واحد و بقی الآخر و حسی الناس التراب فقلت
 یا قوم یرفنجی مع میت فقالوا ما ثم احد فقلت لعلة خیل الی ثم رجعت فقلت ما رایت الا اثنين خرج واحد و بقی الآخر
 لا ابرح حتی یکشف السدی ما رایت فخرجت الی القبر فقرأت عشر مرات یس و تبارک و کبیرت و قلت یا رب کشف عمارت
 فانی اخاف علی عقلی و دینی فانشق القبر فخرج منه شخص فوالی سبادا فقلت بمعبودک الا و قفت حتی اسألك فما التفت
 الی فقلت الثانية و الثالثة فالتفت الی فقال انت نصر الصانع فقلت نعم قال اترفتی قلت لا قال نحن مکان ملائکة
 الرحمة و کلنا بابل لیسنة اذا وضعوا فی قبورهم نزلنا حتی نقسم الحجة و غاب عنی انتهى سید علامه محمد بن اسمعیل میر سید گفته
 اعلم ان الناظم قد جعل الکشف عمدة هذا حکم و نجب ان شاء الله صدقة الا ان الکشف لا یستدل به و لا بالالهام فی الاحکام
 قال العلامة الامام ابو العباس بن تمیمة شیخ الاسلام فی کتابه منہاج الاعتدال ما حاصله ان الکشف و الالهام لا یثبت
 الیها فی الادیان و الاحکام لولکان الالهام طریقا لکان رسول الله صلعم احق من قضی به و قد قال صلعم قد کان فی الامم
 می یثون فان یکین فی امتی احد فمرو علی بذلکم کن عینکم بالالهام او بحج و ما یقع علی قلبه حتی یعرض ذلک علی الکتاب السنة
 فان وافقه قبله و الارادتهی و الالهام دلغت بمعنی انداختن چیزی در دل است مکما یقال الهمة الله به و قد عرف
 ایقاع شئی در دل بر وجهی که صدر بدان مطمئن گردد و او تعالی بعض اصفیای خود را بان خاص مینماید لیکن اگر از غیر
 معصوم ظاهر شود حجت نیست بنا بر عدم ثقت بنحو اطرا و زیر که مامون نیست از وسیله شیطان و گفته اند که فقط در بعض
 بلهم حجت است و قبل مطلقا حجت است با و لا غیر مجدی قال القاضی زکریا فی شرح اللب و هو من امیرة الشافعیة و در
 نسفیه که مؤلفش از حنفیه است گفته که الالهام از اسباب علم نیست قواه سعد الدین فی شرحه نیست فرق میان کشف
 و الالهام که دعوی و عن شقیق ان عن یعانی و تعینة و اة القران و شقیق یحیی زاہد بقی مشهور است مراد از
 هر که قرآن را بشنود و در مصحف میخواند از او آواز قرآن تلقین حجت میکند در جمع التثبت گفته و لم اجد رواية شقیق
 بلفظها انتهى و فیها جهات علقه آثار و بعضها اخرجها البزاز و یسینی و در این تحقیق ذکر کرده چند آثار

هم آمد دست و بعض آن آثار را بزار خارج کرده و آنرا جمع اثر مست و رفع آن سببیل بدست از صده است گذرانی
 اجمع لیکن در نسخ دیگر بجای عده لفظ نه آمده و این نظر است و اکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما تحقیقا و کما
 فی منبع الوصول الی صراطی الاحادیث الرسول و حدیث معاذ رضی الله عنه و اثبات سوال گذشت و ن جمله فاذا وضع فی
 قبره و ستوی علیه التراب و تفرق عنه اصحابه اماه منکر و کفر فجلسا فی قبره فبجی القرآن حتی یسبحون و یسبحون و یسبحون
 عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبه انه لصاحبی و خلیلی فان کنتم للمعشر تائبین فاصفوا لهما و دعا و دعا فی مکانی فانی لا انا و حقی
 او خلا یحیی و روى الطبرانی مرفوعا بروی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعت قرآنه القرآن و اذا اتی من قبل یدیه دفعت
 الصدقة و اذا اتی من قبل رجليه دفعت شیه الی المساجد الحدیث و روى ابو نعیم بن بشر بن المهاجر عن عبد السد بن زید بن
 قائل كنت جالساً عند رسول الله صلعم فسمعته یقول ان القرآن یتقی عاصبه یوم القیامة حتی یسئق عن ذریه کالرجال الشاب
 فیقول لعل تعرفنی فیقول ما اعرفک فیقول انما صاحبک القرآن الذی اظفاک فی العواجم و اسهرت لیلک و ان کل تاجر
 من ذرایه تجارته و انک من ذرایه تجارته و روى ابو یوسف عن عبد السد بن عمر و موقوفان القرآن و الصلیب یشفعان یوم القیامة
 لصاحبهما گویم چون قدرت قرآن روز شتر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی انشاء الله تعالی شفیع خواهد بود و کلام و سئل
 نجات اقوی تر این باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند و بانحصار تصدق صدقه و رسول و صلی الله تعالی علیه
 و علی آله و سلم پردازد و یوم القیامة یاتی الناس قاطبةً بصحائف الاعمال الاوزان و اذا استقلت
 بصا انبت فقولتی قل جئت بالنعسیر للقرآن اللهم شفیع فی القرآن و نجی من عذاب القبر و النیر ان و خلقی
 بر حمتک و عفوک بنیة السلام و دار الضوان قال المناظر محمد بن عبد تعالی هذا تمام ما اردت نظمه و السجیل لله
 الذی انما نطمعنا للمؤمنین تبصوه و ارجو به التثبت عند الذنوب و معنی تثبیت و ثبوت و ثبوت و ثبوت
 ازین گذشته و مجازات از جنس عمل باشد از مکافات عمل ناقص شود و اگر بگویم و دیدم جو زجونی تصایف
 و نصفه اسریه و ابی انفا کالنجهد الی به سری یعنی نفیس است و درسی منسوب بسوی و زمره است که این
 آیات دراضات الفاظ و مبانی و اشراق مضامین و معانی همچو کواکب در سی است و بعضی شرح سریه را در اینجا معنی
 پاره از حدیث گرفته اند و اول اولی و اسجد الله علی صلیه و تسبیح علیه نبیة اسلام و ای و صلی لما تقدم
 فی اول الکتاب ففتح بهم ابته و قال فی الجمع من الصلوة و لم یذكر الال و الاصحاح کانه التخیی یا سلف فی اول الایات
 فانما کلام واحد و شی متحد و الله حسن جزاءه عن الاسلام و اهل و زیدیه من احسانه و فضله انتهی و اقول ارجو من ابوسل
 حسن الاولی و انما من و النجاة من فتنه القبر و عذاب اللی و النار الحاطه و قد اخرج السلفی عن سهیل بن عمار قال رايت
 زید بن هارون فی المنام بعد موتة فقلت ما فعل المدبک قال اتانی فی قبری لیکان فظان غلیظان فقال لا مدبرک
 و من نیک و من ربک فاخذت لمعینی البیضا و قلت مثلی یقال یذا و قد علمت الناس جواکما تمانین سنة فذهبوا قالوا

و من نیک و من ربک فاخذت لمعینی البیضا

اكتفيت عن جبرين عثمان قلت نعم قال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله ثم قال انتم لذة العروس فلا رومة عليك
 بعد اليوم ولعل ان يكون حتى كحجة زيد بن يارون رحمة الله تعالى واياه وان لم يبلغ مبلغه عند السبر والعبر والتميزه ما
 على الله بعزير وآسال المدان يصلي وسلم على سيدنا ومولانا وجدنا واولادنا محمد المصطفى احمد المحمدي وان جمعنا عليه عند
 العطش الاكبر ويحفظنا منه في نه الكوثروان يحشرنا تحت لوائه ويحفظنا من كرب المشركان من حشر في هذا المحل فقد فاضت
 الوار السعادة عليه وتوجهت ركائب الغفران والرضوان اليه اذ بالمؤمنين روف رحيم فعليه وعلى آله الصلوة والسلام
 اللهم فعل ذاك بي وبوالدي واخوتي واخواتي واولادي وابلي ومشايخي في العلم وصحابي ومن اجبني في الله وان اجبني
 على سلوك الصراط المستقيم وهذا آخر ما جرى به القلم في شرح الايات للسيوطي رح والله تعالى اعلم وعلما تم فصله اسم
قف سيد علامه محمد بن اسمعيل بن الصلاح الامير اليماني رحمه الله تعالى در جمع التثنية مي فرمايد انتم اني لما فرغت بعد الله
 من شرح هذا النظام وايداع شرحه فواتد تروق لذوي الانعام اجببت ان احكم نظمي لرسالة الجلال السيوطي رح **بسم الله**
بشرى الكئيب بقاء وشرح ذلك بما رجوهما من الاثابة اجزل نصيب انما صتمته اليه لان ايات التثنية
 وشرهما من قسم الترتيب وبشرى الكئيب من قسم الترغيب ورايت الله تعالى يجمع في كتابه بين هذين الامرين كثيرا
 فياتي بالوعيد ثم بالوعد وعكس ذلك في عدة آيات فالكامل ان يجعله قوما في مصائف احسان ويجوبه ما سلفناه
 من السينات ويجعل الموت راحة للناس الا فاقات ويجعل القبر لئلا روضه من رياض الجنات وهذا اول ما نظنناه وشرهنا
 وجعلته كالذليل للايات التثنية وسميته تانيس الغريب بالنظم وشره لبشرى الكئيب انتهى بنا على هذا مرسوط عرفا الله
 باجناه وكمستعمل فيما يجب ويرضاه بعد فراغ از شرح ابيات مذكوره تبعا لهذا السيد الامام بايرنا ونظم شرفيش مي پردازد و
 بشرى اياتش مي سازد تا ترهيب همدوش ترغيب گردد وكم نصيب بفيض ضم اين ضميره رعنا شود وكيف كه بهج فو بشر
 را درين عالم فاني ودر برزخ آنجهاني از برزخ وراحت گزير وگزينيست **س** درين چمن كه بهار وخران هم آغوش است
 زمانه جام بدست وجزازه بردوش است پس جمع ميان اين هر دو امر سبب طماننت خاطر وشلج صدر ساكان طراط
 هدايت است وسميته ضال الناس الكئيب في شرح المنظوم **تانايس الغريب** وبالله التوفيق قال السيد رحمة الله
 المحل لله على التوفيق + لشرح هذا النظم بالتحقيق + شرحا بديعا قسوى نفائيسا + ذففتها لآل كيا

عزله يسا + شررايت بعد شرح النظم + اني اذيل فظها بنظمي + لما حوى بشرى الكئيب فاستمع +
 عسى ببقيا الكحبيب يتنفع + بيان ما ورومن خيرية الموت للمومن وما يناسب ذلك
 قد قال خير الخلق ما معناه + تخفة من يومن في لقاءه + للموت ما من راحة سواه + وريحانة
 غليمة تلقاه + وانما اللذيذ نباله كالسجن + ان مات لويبق له من حزن + وانه خيل من الغن
 وفي الحيوة لا يزال في محن + والموت كفارة لكل مسلمو + يا حيا يا حيا من مغلو + درين نظم شريف را

موت نسبت به مومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفه مومن و راحت مومن و ریحانه مومن و نعمت مومن است و
 دنیا برای مومن است و موت خروج ازان جن باشد و کفار است برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه است و درین باره
 مرفوعه دارد گفته **عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما** قال قال رسول الله صلعم تحفه المومن الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد
 و ابن ابی الدنيا فی ذکر الموت و الطبرانی فی معجمه الکبیر و المحاکم فی المستدرک **و عن** یحیی بن علی بن عبد السلام ان رسول الله
 صلعم قال الموت ریحانه المومن اخرجه الدلمی فی مسند الفردوس **و عن** عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم
 الموت غنیمة المومن اخرجه الدلمی ایضا **و عن** محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال کبره المومن الموت و الموت
 خیر له من الفتنه اخرجه احمد سعید بن منصور بسند صحیح **و عن** عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلعم قال دنیا ریحان
 و سنته فاذا مات فارق العین السنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد و الطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و تحفه است
 پس چون بمرگ داشت زندان و قطار **و عن** انس قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الموت کفارة لكل مسلم اخرجه
 ابو نعیم سیوطی در جامع کبیر گفته اند صحیح ابن عربی و رواه البیہقی ایضا و تحفه بمعنی تبر و لطف و مال نوست و غیرت فائز
 شدن بخیر است بلا مشقت و ریحان گیاهی خوشبو است و کفار غصه طی سائر و ماحی غصه را گویند قال الطبرانی انما
 جعله کفارة لما یفقد المیت عنده من الآلام و الاوجاع و قد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذی من شکوة فافوقها الا کفارة
 بها من سببها فظانک بالموت الذی سکرته من سکرته اشد من ثلاث ما ته ضربته بالسيف انتهى آقول و کذا کتب تسبیته
 غنیمة لما ینال منه من الاجر و الثواب كما سحی صلعم الصوم فی اشهر الغنیمة الباردة فلما ساه تحفه فانه بر العبد المومن و لطفه
 به یخرج مولاه من دار الاکدار الی اشراف جوارکما قال التمامی جاودت اعدائی و جوار دینیه شستان بین
 جواره و جواد می و ولد او در حدیث تمیم داری آمده که او تعالی ملک الموت را میفرماید بر و بسوی دوست من و بیار
 او را که من تجربه کرده ام او را بسرا و ضرا و یا فتم او را در جای که خواستم پس بیار نزد من او را راحت بهم و از همه
 دنیا و عنوم او و حدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشته **و عن** ابی قتادة قال قال رسول الله صلعم یحیی الله فقال
 مسترح او مستراح منه فقالوا یا رسول الله المستراح و المستراح منه فقال العبد المومن مسترح من تعبد الدنيا
 و اذا بالی رحمة الله العبد الفاجر یسترح منه العباد و البلاد و الشجر و الدواب ایضا یحیی شیخان و نعم قیل من تعبد شیخان
 زی که چو میری برهی + نه چنان گرتو بمیری برهمند و حافظ شیرازی گفته سه چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
 نهار خاطر از بگذر ما نرسد + و دیگری گفته سه یاد داری که وقت زادن تو همه خندان بدن تو گریان آنگنان
 ز می که وقت مردن تو همه گریان بوند و تو خندان + و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان
 مقرر کرد و سخن معنی حسن است و صاحب و اسجان گویند و تجوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که در دنیا
 ممنوع با و امر و نواهی شرعیست از تقویط در او امر و از ایجاب مناهی و فلاصل زمین هر دو کار جز بفرق دنیا

دست بهم نیند به گوید در سخن بصائب نیا و فتن این بیخنی سر او مدافعت اعداء و مدارات اصدقا، و مکابره تکلیف
و بلاست منصور فقید گفته قد قلت اذ صدحو الحیوة و اسرغوا فی الموت الع فضیلة لا تعرف منها
امان لقائه بلبثائه و فراق کل معاشر لا ینصف و دیگری گفته من کان هیوی ان یعاش
فانی حقا احب بان اموت فاعتقا فی الموت الع فضیلة لواها عرفت لکان سبیله ان یعنقا
لیکن مدار این فضیلت در موت بر حسن فاقدمت و لهذا از تنهای موت در احادیث صحیحی آمده و سهیل تستری گفته
تسا نیکند موت را مگر کسی کی جاہل از حال یا بعد موت دوم گریزند از قضا و قدر یعنی مصائب نیا سوم شتاق
لقای او تعالی بعض عرفاء گفته اند الموت جسمی وصل الحیب الی الحیب و علی گفته اند موت عدم محض و فانی صرف
نیست بلکه انقطاع تعلق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حال عالی و انتقال از داری باری است
یوما محوی و یوما بالبعیق و یوما بالخصیاء و یوما بالخلیفاء و ابن عمر گفته دنیا جنت کافر و جهنم است
و مثال مومن نزد خروج از آن مثل مردی است که از زندان بیرون شد پس تقلب گردید و آن متفسخ شد و این لال
از عایشه مرفوعا آورده دنیا لا تصفون لمن کیف و هی سجنة و بلاؤه و عن الربیع بن خثیم قال ما من غائب ینظره المومن
خیل من الموت و ابن مسعود گفته لیس للمومن احد و ان لقاء الله و عن مالک بن معمر قال یبغی ان اول مرور یدخل
علی المومن الموت لما یری من کرامة الله و ثوابه و آتوا الی و را گفته ما من مومن لا الموت خیر له و ما من کافر الا الموت شر
له فمن لم یصدقنی فان الله یقول و ما عند الله خیر للابرار و لا تحسبن الذین کفروا انما علی طعنه خیرا لانفسهم
الا یر و مسروق گفته ما غبطت شیئا کمومن فی محبة قد امن من عذاب الله و سراح من الدنیا فائدة دوم گفته در زندان
ساختن دنیا برای مومن در بهشت ساختن آن برای کافر سوال مشهور است و آن این است که بسیاری از مومنین در دنیا
در سخت و نعیم اند و بسیاری از کفار در ضیق و مصیبت و در جوابش دو سخن است یکی همان که سخن باعتبار تکالیف شریعت
و تقصید بران و جهاد نفس است فعلا و ترکا و کافر مطلق العنان غیر متقید با امر و نواهی است گوید در جنت است که بعض
از وی مرفوع گفته دوم آنکه مومن باعتبار مال خود از جنت و انمار و حور و قصور و خدم و خول و انوار و جز آن که
زیر حصر بلکه زیر قیود نظرها قلب ند آید در دنیا گوید در زندان است که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن هیچ
پناشد مگر خلوص و رابد و استغنا از هر احد و دخول ملائکه بسلام از هر باب و دوران ولدان و غلمان همچو لولو منشور و گوهر
شاهوار یا کوسن و کواب بر سر هر فرقه و زرابی مینوشد و کواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة طیر و ذواکمه تخمیر
و نعیم نامحصور و لذا اند نامحور و رضوان که بر از جانب او تعالی یکن تنها برای او بهتر از دنیا و ما فیهاست و این دار
باین اعتبار در حق او یعنی پیش نیست اگر چه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل فرود باشد
و قاهر قرآن و متماصل قرون بود و او کوان برای انخضوع کنند و حیوان منقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه دنیا

مثل سلیمان بنی الهدی علیه السلام بقرض محال بدست او آید نسبت با آنچه در آخرت حاصل او گردد و همچو کسی است که در حیات
 سخن و اگر سخن است چه در حیوان در آخرت است ندانند خاکدان فنان نشان و کافر باعتبار آنچه او را در آخرت نصیب
 گردد از حریق و زو فی و شقیق و دو عالم بول و ثبور در قعر نارسجور و تخرج جمیم و غساق در دار لوار و تیقن خلود در درکات جمیم
 و انواع عذاب الیم و تبدیل خلود و نزل وضع بجلود و ناسعد و نوش حیات و عقاب جهنم و مهر بطون و جلود مشارب آن
 گوید درین عالم اگر در ضیق سخن از سخن دنیا واقع ضیق و شغ بلیه باشد و متب به نیز آن گوید نسبت بآل حال او که از
 تعاطی کفر و معاصی حاصل و شده و سخن خلود در جمیم و عذاب همین الیم گشته در دنیا و عظم جنات دنیا و اشراف رب علیها
 قائم به سوم آنکه تسمیه آن حضرت صلعم دنیا را سخن مومن بنفید است که وی ازین موت خارج از ضیق بسوی سعادت

و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حاشا ارفع است منزه بعد الموت اوسع + و قبه و حقیله و اودفع +
 سخن انس قال قال رسول الله صلعم ما شئت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج العصبی من بطن امه من ذلک الغم
 و الظلمة الی روح الدنیا اخرج به حکیم الترمذی فی نوادر الاصول و عن عباد بن الصامت قال قال رسول الله صلعم
 ما علی وجه الارض من نفس میوت و لما عند الله خیر مما یرجی الیها و لما لعنم الدنیا و ما فیها اذ جهل الفسائی و درین باب
 روایات است و احادیث تو سعید در قبر پیشتر در شرح ابیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر وضه من یافون کینه
 او حفرة من جفر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبر و عقده کرده و در آن ذکر نماز و قرأت قرآن
 و تراود و نوم و لباس بار باره اموات کرده و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم علی اهل اللاله الا الله
 و شته عند الموت و لانی قبورهم و لانی منشربهم اخرج الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب و عن ابن عباس
 ان رسول الله صلعم قال انبرنی جبریل ان لا اله الا الله انس مسلم عن یسوع و فی قبره و جین خیرج
 من قبره اخرج ابوالقاسم بحیث فی الیسع لیکن مراد بآل کلمه توحید در دنیا اصحاب اعمال صالحه طاهره
 پس جهاد بیکر و تا در ایشان معدود شود و در نه توکی بدولت ایشان رسی که نتوانی به جزین دو کعبه
 آن هم بعد پر ایشان تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المؤمنین و تسلیم الملکات علیهم

و فی السیاق بالسلام یلتقی + من دبه و من اولئک الملکات مراد ملائکه مرسل بسوی مقبوض الروح
 و بیت اشارت است بسوی قول ابن مسعود انما اراد الله قبض روح المؤمن و می الله الی ملک الموت او در فی السلام
 فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه قال ربک یقرک الله السلام اخرج ابن منده و برابن عازب در قوله تعالی عجب یحیی
 فیها سلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا سلم علیه اخرج ابن ابی شیبه ابن ابی حاتم
 و احاکم و حم البقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلا م لک من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملکات بالسلام من قبل
 الله فیسلم علیه و غیره و آن من اصحاب الیمین و قتاده در آیه مود فی لفته سلام من عذاب الله و سلمت علیه ملائکه الله

و درین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین است و این سلام از طرف خدا و ملائکه است بر مومن میت و کفنی به تعظیماً و
 تکویناً یلقون بالبشری و بالاکفان و الروح و الریحان و الرضوان یعنی سلمان قال قال رسول الله صلعم
 اول ما یبشر به المؤمن عند الوفاة روح و ریحان و جنه و اما اول ما یبشر به المؤمن فی قبره فیقال انبش برضا و الله و الجنة
 قدیت خیر مقدم قد غفر الله لمن شیعک الی قبرک و صدق من شمدک و استجاب لمن استغفرک کما خرج ابو القاسم بن
 منده و شیخین از عباده بن صامت روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب انما الله احب الله فقلت
 عایشه انما لک الله الموت قال لیس فی کک و لکن المؤمن اذا حضره الموت بشره برضوان الله و کرامته فلیس شی احب الیه مما امره
 فاحب لقاء الله و احب لقاءه الحدیث و ریح بن حیثم در قوله تعالی ان کان من المقربین فرح و دیحان گفته
 یداعن الموت و تحب الیه الجنة الی یوم البعث و البهره بره گفته ان النبی صلعم قال المؤمن اذا حضرته الملائکه بحیره فیهما
 و صبا لریحان فقتل روحه کما تسئل الشجره عن العین و یقال ایها النفس المطمئنه اخرجی راضیه مرضیا علیک الی روح الله
 و کرامته فاذا خرجت روحه وضعت فی ذلک المسک و الیه یحان و طویت علی حجره و ذمب به الی علیین اخرج البزار و
 ابن مردویه و درین باب آثار و اقوال علماء و حکایات صلحا بسیار است که بعد موت کلام کردند و از تقاریب و التقاریر
 روح و ریحان خبر دادند مثل ربی و مورق محلی و در حدیث عایشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول انکلم جیل
 من ربی لیس فی الموت لیس فی الموت و بیستی و در لایح تصحیح کرده و گفته صحیح الیشاک فی صحیح گویم پس این اخبار
 معجزه باشد نحو علیه الارض تبکی و السماء اذا کان یاتی الخیر عنه فیهم ما عن انس قال قال رسول الله
 صلعم ما من عبد لادله باب یبعده منه عمل و باب ینزل منه رزقه فاذا مات فقد اوبکیا علیه ثم تمی نزهه الایه فابکت علیهم
 السماء و الارض و ذکر انهم لم یکنوا یعلمون علی وجه الارض علماً صاعماً فیکب علیهم و لم یصعب لهم الی السماء من کلامهم علیهم
 کلام صاعق فتفقدتهم فیکب علیهم اخرج الترمذی و ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و الیوم الی و ابوحاتم و اعطی بن خود عن ابن عباس
 موقوفاً و قال وان قوامستون لم یکن لهم فی الارض انما یصاح و لم یصعب الی الله منهم خیر فابکت علیهم السماء و الارض
 و عند قال تبکی الارض علی المؤمن الربعین صبا حاد و مجاهد و کریمه مذکور گفته ماتت مومن الا بکت علیه السماء و الارض
 فتقبل لربکی علیه قال و الارض لا تبکی علی عبد کان یحرم بالکعبه و السجود و السماء لا تبکی علی عبد کان یتکبیره و تسبیحه
 فیها و کدی و النخل معرقه المیت من بغسیه و کلمه و کیفینه و یدخله قبره یعرف من یغسله و یسکنه
 و لیس الا کفان او من ینزل کلام درین مزم در شرح آیات گذشته است لیکن علی الاجمال و در حجب
 بغرض تفصیل ایرادش کرده عن ابی سعید خدری ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله و یحمله و کیفینه
 یولیه فی حفرة اخرج احمد و الطبرانی فی الاوسط و ابن ابی الدنیا و ابن منده و عمر بن دینار گفته است بیعت می میرد
 کما انک جالس در دست فرشته می باشد می بیند سوی تن خود که چگونه غسل و کفنش می کنند با او و میگویند

اور بر سر پشته نوشتا و مردم بر تو و سفیان گفته میت هر شی را می شناسد تا آنکه سوگند میدهد غاسل خود را که سگی گویند
 و ایوب گفته میگوند که است میت بر اهل انجیل و است بسوی حفرة و درین باب روایات بسیار است و نظائر است
 که این چنین از قبیل رای بخت نمیدان گفت **ترجیح القبر بالمیت و اطقت ضمه له** له الی قدومه و محب
 یضمه ضم الحبیب المحجب مصرع اول اشارت است بحدیث ابی سعیدان رسول الله صلم قال اذا دفن العبد المؤمن
 قال له القبر مرحبا و اهلها ان كنت لاحب من ایشی علی نظری الی فاذا ولیک الیوم فترى صنی فیتسع له مدبره و یفتح له
 باب الی الجنة قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما القبر و ضمة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النار اخرجہ الترمذی و
 وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلم القبر حفرة من حفرة النار او و ضمة من ریاض الجنة اخرجہ البیهقی و قرطبی گفته اند عندنا
 محمول علی احتیة الاله الجازان القبر علی المؤمن خضر و هو العشب من النبات و قد بیند ابن عمر فی حدیثه فانه الریحان **و عن**
ابن ابی الاضاری ان رسول الله صلم قال ان نفس المؤمن اذا قبضت تلقاها اهل الزمة من عباد الله كما یقول البشیر
 من اهل الدنیا الحدیث اخرجہ الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفته اند اما المیت یتقبل و له كما یتقبل الغائب فتابت
 ثنای گفته ما رسیده است که چون میتی میسرد اهل واقارب او که پیش از وی مرده اند با استقبال او می آیند و وی بسیار
 شادمان میگردد و ایشان را ایشان بوی از قدم مسافر بسوی اهل خود گویم و دال است بر آن قول بعضی صحابه که در سیاق
 موت گفته الیوم البقی الاجته محمد و حمزه بن مسلم و این دال است بر آنکه این امر در ایشان معروف بود و حافظ البوعینم گفته اند
 باحسن بن علی بن ابیطالب و جمعه و حل علیه ریح فرآه جزعاً من الموت فقال یا ابا عمر یا ابا اخرج ما هو الا ان تفرق و
 جسم که تقدیم علی ابویک علی وفاطمة و جدیک محمد بنی مسلم و خدیجة و عمیک حمزة و جعفر و علی اخویک المقام الطیب بر اسم
 و طهر و علی خالانک رقیة و ام کلثوم و زینب فسرری عنده ای کشت و ذریه ما کان به من اخرج و اما مصرع ثانی بر اشارت
 بحدیث عائشة صدیقہ است قالت یا رسول الله انک منذ صرحتنی بحدیث منکر و ذکیر و ضغطة القبر لیس تمنع شیئ قال یا عائشة
 ان اصوات منکر و کفر فی اسراع المؤمنین کالاشد فی العین وان ضغطة القبر کالام الشقیة الیکو الیها انهما الصلح فتنخر
 راسه عنز ارفیقا و لکن یا عائشة و ل لاشکین فی الدکف یف فظون فی قبرهم کضغطة الصخرة علی البیضة اخرجہ البیهقی
 و ابن مندة عن سعید بن السید ابوجمعه می گفته اصل ضمة قبر این است که زمین مادر بنی آدم است از وی پدید آمده اند و نشا
 و راز از وی غائب مانده چون بسوی او باز گردانیده شد در زمین ایشان را ضم کرد چنانکه مادر سپر غائب خود را نیز بقد
 آوردن بروی با خویش منضم می سازد پس هر که مطیع خداست بنعم او برست و در رفیق میکند و هر که عاصی خداست بنعم او
 می نماید و این سخطوی برست از برای رب خودش برست و دینی از این عباس الس و آیت کرده که فرمود رسول خدا صلم
 رحیم تر بودن خدا می تعالی به بنده خود و تویی باشد که بنده بقبر آید و مردم و اهل او از متفرق شوند گویم محمد صمد که در آن
 تمنای حق ندانی قبرین و رحیم خواهد بود **جانی منقصر** خواجم که نجبا + همین جانی من و جانی تو باشد

صلوة الاموات في قبورهم ودرما صلوا به احيانا وفيه ايضا قرا والقراناء اخبار كثيرة ثابرت
 در آنکه موتی در قبور خود نماز میگنند نذازلش آرد ان النبي صلعم قال الانبياء احياء في قبورهم يصلون اخرجه ابو يعلى البيهقي
 وعنه ان النبي صلعم ليد اسرى به مر موسى عليه السلام وهو قائم يصلي في قبره اخرجه مسلم ذكره لاطراف كثيرة وثابت بن
 گفته اللهم ان كنت عطيت احد الصلوة في قبره فاعطني لصلوتي في قبري اخرجه احمد وانا قول مشكروا والصلوة في الاجال العيم
 از جبر آورده كه وى گفت سوگند بخدا نيك جزا كسى خدا نيست ثابت بنانى را در لحد آوردم و با من حميد طويل بود چو
 خاک را بروى در قبر بردم كه ديخ شتى بقفا و جوى بيستم كه وى در لحد ساه نماز ميگنند و در دعائى خود ميگفت اللهم ان
 اعطيت احد من خلقك الصلوة في قبره فاعطينها فان كان ليردد دعاه لعنى اين دعائى او بمصعد قبول سيد با خايا اگر چه
 من همچو ثابت بنانى ثابت بر عمل نيم ليكن كلى از عاصياق است رسول نبى تو محمد صلعم و چنانكه وى رحمة العالمين
 تو ارحم الراحمين گناه مر اجش و در گور از عذاب بر بان و اگر اجدى را از لطف توفيق نماز يا قرات قرآن بخشيده كه مر هم
 بعد موت موفق باين هر دو كن از تويج دور نيست صح كه مستحق كرامت گنا بكارا نند و ابن عباس گفته ضرب بعض صحابى
 النبي صلعم خباه على قبره لولا يحسب انه قبر فاذا فيه انسان يقرا سورة الملك حتى ختمها فان النبي صلعم فاخيره فقال هي المنجية
 تجنيه من عذاب القبر اخرجه الترمذى وحسنه و احكامه البيهقي ابو القاسم سعدى در كتاب الروح گفته اين تصديق است از رسول
 خدا صلعم بآنكه ميت در قبر ميخواند زير كه عبد الله را را اخبار بايتمنى كرد و وى تصديقش فرمود و امام جمال الدين بن بكاني در كتاب
 العمل المقبول في زيارة الرسول نوشته هذا الحديث واضح الدلالة على ان الميت يقرا في قبره سورة الملك و وقوع في بهر الآفة
 ذكر الكرام الله بعض اولياءه بذلك و اكثرهم جهم بالصاوة و كان يدعو الله في حياته بذلك فاذا كان من الكرام الله بعض اولياءه
 تمكنهم من الطاعة والعبادة في القبر فالانبياء عليهم السلام بالطريق الاول انتهى گويم زينبا معلوم شد كه عبادت و طاعت
 واقعه در قبور از موتى از جنس كرام الهى و عظام عالم پناهى است ناز و اذى تخفيف و تقويت بلكه باي نماز و بذكر خدا و
 انست در وحشت تبرى است اللهم زقنا و حافظ زين الدين بن جبب در كتاب اهل القبور نوشته قد يكوم الله بعض اهل البرزخ
 باعمال الصابحة في البرزخ وان لم يحصل له بذلك ثواب لا تقطع عمله بالموت لكن انما يقي عمله عليه ليتمم به اياه و طاعة كما
 تتعمم بها الملائكة و اهل الجنة في الجنة وان لم يكن على ذلك ثواب لان فضل الذكر و الطاعة عظم نعم عند الله فاما تتمم
 بشان ذكر الله و طاعة انتهى و ابو الحسن بن برقي در كتاب الروضة از عبد السدين محمد بن منصور آورده كه گفنت خاشي ابراهيم
 الحفار قال حضرت قبر فبذبت لينة فشممت رائحة المسك حين اتعبت اللبنة فاذا شيخ جالس في قبره يقرا القرآن و يفظ
 ابو بكر خطيبا بسند خود از عيسى بن محمد طومارى آورده كه گفت ابو بكر بن مجاهد مقرئ را در خواب ديدم گويا همچو اين گفتم
 تو مرده و همچو انى گفتم در پس هر نماز و نيز در ختم قرآن خدا را دعا ميكردم كه مرا از كسانى گرداند كه در قبر قرآن ميخوانند
 و با انا دعوى بمثل ذلك و هو الذى لا يخيب من دعاه و ابن عباس گفته مؤمن را در قبر مصحف ميدهند ادران بخواند

اخرج الغمل فی کتاب السنه و فیہ ضعف سید علامه گفته در شیخی ایما فیذا ابو یعلی فی النوم لیسوته و هوناً مدینه جدرها و سبطاً
 کما کتب فسنل عن ذلک فقال سالت المدان شیخانی بالعلم کما کنت تستعمل به فانما اشتغل بالعلم فی قبری انتهى گویم شوقی که
 مرا بعلم دین است خصوصاً با کتاب مبین و سنت سید المرسلین بر جناب باری عم زاده و جل جلاله تعفی نیست اگر این محترماً
 و افقر مخلوق خود را بهم باین شیغل در آن گوشه تنهایی بنوازد و از کرم همی و رحمت شامل او چندان در فرستد و ما ذلک
 علی المدیجیزه و از یرید رفاشی و حسن و غیره بامر وی مست که هر کرم و دوا و راجحی از قرآن برای آموختن باقی مانده است
 حق تعالی ملائکه را میفرساید بقیه قرآن بیا دود و بهند تا آنکه از قبر برخیزد و من عطیة العونی نحوه و نسائی و عالم و یحیی
 و شعب الایمان از عایشه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم دخلت بحیثه فسمعت قاریاً یقرء القرآن فقلت من هذا
 قالوا حارث بن النعمان فقال رسول الله صلعم لک البرکة لک البرکة لک البرکة لک البرکة لک البرکة و اخرج البیهقی عن ابی هریره
 نحوه مرفوعاً ایضاً و یافعی در روض الریاضین از بعضی صحابین حکایت کرده که قبر مردی را از عباد کندیم مردم و خواستیم که احد
 سازیم شتی از گوری که متصل بر این حفره بود میتنا و جمعی بنیم که مردی سفید جامه در گوشه نشسته تفتیح میکند و در کنار او
 صحیفه از ذهب مکتوب بزرگ است و در آن قراءت میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتیم نه گفت خشت را بجای ما و من
 عافاک المدیجیزه را در جای او نهادیم انتهى گویم شاید صحیفه برای غیر حفاظ باشد و الله اعلم ترا و الالاسوات
 فی قبورهم و بعضهم فیها یزود بعضهم الحسنوا الکفان من تقضاه عن جابر قال قال رسول الله صلعم
 احسنوا الکفان یوماً لک فانهم یتباهون و یتزاورون فی قبورهم اخرج ابی هریرة بن ابی اسامه فی مسنده و الدلمی فی الدرر الیه
 و العقیلی و عن ابی هریره مرفوعاً نحوه و عند ابن عدی و اخرج مسلم فی صحیحہ او ابی اسامه فاحاه فلیحسن کفنه و نحوه مرفوعاً
 عن انس و زاد فانهم یتزاورون فی الکفانم اخرج البیهقی و الطحاوی فی التالیخ و مثل عن ابی قتاده مرفوعاً عند النسائی
 و ابن بابة و مجتبی الحمدانی فی صحیحہ و ابن ابی الدنیا و البیهقی فی شعب الایمان اهل علم گفته اند که مردی تحسین کفن میس
 و نظافت و کثافت او ست نه گران بها بودند آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده و از ابن سیرین آمده که وی
 کفن حسن و دست میداشت و میگفت که موتی در الکفان خود زیارت یکدیگر میکنند و اما قول ابو بکر رضی الله عنه انما هو لعملة
 یعنی الصدید پس خود جناب وی بزرگش پرده خسته و عایشه را فرموده غسلی ثوبین بزرگ کفنی بهما فانما ابوبکر احدین
 اما کسوس الکسوة او سلوب سواد السلب پس کفن خود را بغسل حسن ساخت و اجناب کرد که او را بهتر ازین کفن خواهند پوشید
 یا از وی این کفن را خواهند برد و از عمر بن الخطاب آمده اقصدا فی کفنی فانه ان کان لی عند الله فی اهلنا خیر
 وان کنت علی غیر ذلک سلبتی و اسرع سلبتی و اقصدا فی کفنی فانه ان کان لی عند الله خیر من سلبتی فی قبری مدبر من ان
 کنت علی غیر ذلک ضیقہ حتی تخلف اضلاعی و حدیث رضی الله عنه نزد موت خود فرمود ابا عمالی ثوبین و لا علیکم
 ان تغالوا فان یمصب صابکم خیر کمی خیر شما والا طلبها سلبتاً سر بجا گویم کسوت و قبر مختص بعض عباد است و غلبه

بر خیر و رحمت الهی است نه بر آرایش ظاهری و مانند گفته اند سه اذیرون چون گور کا فر بر چل و وزدرون تفرضی
 عزوجل و در باره قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیح در روایات مرسله و غیره آمده حافظ ابن قیم شرح در کتب
 الروح در سلسله تراویح گفته الارواح قسمان مغذبه و منعمه فاما المغذبه فی شیء عن التزاور و التلاقی و اما المنعمه
 غیر المحبوسه فتسلاقی و تتزاور و تستذاکر ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها البقی علی مثل عملها و روح
 نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی و من قطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انقضوا الله علیهم الایة
 و هذه المعیة ثابتة فی الدنیا و فی البرزخ و فی دار البعث و المراد من احب فی هذه الدورات الثلث قال و قد لوت اترت
 المرأی بذلک بعده شیء کثیر از ان ذکر کرده و گفته که سخت صریح بدان آمده است گویم ظاهر آیه و حدیث مذکور آنست
 که آدمی با دوست خود دست گیرد و عمل قاهر باشد و متنی که محبت برای خدا بود و هم اعتقاد آن کس باشد و این بشارت
 عظیم است برای مایه با و نیزه که هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزو مند گواه است که محبت ما با صاحب دوست
 و زمره محدثین از مستقیمین و متاخیرین و اتحاد و ادغام و اتباع و انکار طبع ما از اهل بیع و رای و فسق ثابت کنیم
 و از اینجا امید داریم که حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لواة سید المرسلین صلعم و در جرگه متبعین برانگیزد و رفیق
 ایشان در خیرات انجاگرداند و این کار بروی تعالی آسان تر از بر آسان است سه شنیدیم که در روز امید و بیم
 بدان را به نیکان چشمه کریم آری سه که چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام و در بهار آفرینش رشته گلگدسته ام
 ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشرین بر این معرور برود مادرش بروی سنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا
 همیشه با کئی از بنی سلمه با یکدیگر میگرد و آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشریسانم فرمود آری و الذی لفظی
 بیده یام بشر انهم لیتما فزون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر یعنی هیچ هالک از بنی سلمه نمی مرد مگر آنکه ام بشر نزدش
 آمده میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت و علیک السلام باز میگفت بشر از من سلام بخوان و درین باب
 روایات است و در بعضی از آن آمده که خبر یکدیگر می پرسند که معلوم شد که فلانی بمردن ایشان نزدیک میگردد و انا
 الیه راجعون او را بسوی ما و یه برود حضرت بذلک ابوا یوب الانصاری مرفوعاً و اما ملاقی ارواح الاحیاء و اموات پس
 ابن قیم برای آن سلسله عقده کرده و گفته ان شواهد با و اولتها اکثر من ان یحصرها بالاله تعالی و احسن الواقع اعظم المشهور
 بها فیستلحق ارواح الاحیاء و الاموات کما یتلحق ارواح الاحیاء و بعده برین سلسله کلام کرده و مرأی صادق و اسعد ذکر نموده
 که این مختصر گنجایش آن ندارد سعید بن سبب گفته عبدالمدین سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند یکی دیگری گفت
 اگر پیش از ما میری ما ملاقات کنی و از لقاء رب خبر دهی و اگر من پیش از تو میرم با تو ملاقی شوم و خبر دهم دیگری گفت
 که مگر احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت است می رود هر جا که میخواهد سعید گفت که
 فلانی بمرد او را در خواب دیدم گفت تو کل کن و بیشتر شده که مثل تو کل هیچ شی را ندیدم گویم حق تعالی فرموده و علی

فلیتوکل المتوکلون **س** گفت پیغمبر با او از بلند بر توکل ز انوی هشتره بنده عباس بن الحبا طلب گفت
 سنجو استم که عمر را بخواب بزم پس ندیدم او را مگر نزد قرب حول چرمی نیم که عرق از پیشانی خود پاک میکنند و میگویند
 او ان فراغی ان کان عرش لیهد لولا ان لقیته رؤفا رحیما و عبد الله پدر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید که
 اعمال را افضل یافتی گفت ای سپهر من استغفار را و مسلم بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب
 و پرسید که ای امیر المؤمنین بعد موت بدم حال گردیدی گفت ای سلمه ایندم فراغ یافتم و العدا شربت الا الا ان
 گفتم کجا هستی گفت با ایماهدی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار است که یکی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواب
 دیده و وی او را بجزئی خبر داده که جز صاحب رؤیا کسی آنرا نمیداند و این واقعات نامحصور اند و مردم در آن مشترک
 ابن القیم گفته و قدر این سخن و غیر نامن ذکاب بجمانب بعده گفته رؤیا سه نفع است یکی از خدا و دم از شیطان سوم از
 حدیث نفس رؤیای صحیحی چند قسم است یکی العمام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام است که حق تعالی فرماید
 باینده خود کرده قاله عبادة بن الصامت دوم التقاء روح ناظم بار و روح موتی از اهل اقباب و اصحاب غیر هم سوم خروج
 روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مراد و چهارم دخول روح در جنات و مشاهد آن و جز آن پس التقاء ارواح
 احیاء و موتی نوعی از انواع رؤیای صحیحی است که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتهى معرفه الاموات من
 انما هم و النسم به و روحهم السلام علیه و يعرفون من اتاهم ذابرا و یاسنون ان اتی المقاسب +

وسلموا و ادعاه المسلمون + فی ای یوم قاله ابن القیم + عن عیاشیة قالت قال رسول الله صلعم + من اجل یزید
 قبر اخیه و کلب عنده الا ستانس به و روحی یقوم اخر جبر ان الی الدنیانی کتاب القبور و عن ابی هریره قال انهم
 رجل بقبر یعرفه فسلم علیه الی علیه السلام اخره البقی فی الشعب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ما من احد
 یرقبه اخیه المؤمن کان یعرف فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و علیه السلام صحیح ابی عبد الله و اخر جبر ان عبد البر فی الاستکام
 و التمهید و فی الباب روایات و محمد بن واسع گفته ان الموتی یعلمون تراویوم بحجته و یوما قبله و یوما بعد حفاظ القیم
 گفته الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزائر متقی علم به الزور و مع سلامة و النس به و علیه و ذاعام من حق التمهید
 و غیره و انه لا توقيت فی ذک قال و هو و وضع من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتهى و بعد ان اشارت به است و غیره
 ابن القیم گفته قد شرع رسول الله صلعم لاسنة اذ سلموا علی اهل القبور ان یسلوا علیهم سلام من یحاطبون ليقول المسلم السلام
 علیکم دار قوم مؤمنین و هذا خطاب لمن یسمع و یحقل و لولا ذک لکان هذا الخطاب بمنزلة خطاب اجماع و المع و قال و کیف
 فی هذا التسمیة المسلم علیهم زائر اولوا اتهم تشعرون لم یصح قسمیة الزرافان المزوران لم یعلم زیارة من زاره لم یصح
 ان یقال زاره هذا هو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم و کذا کلام السلام علیهم ایضا فان السلام علی من لا یشعروا لیس
 بالمسلم محال و قد علم النبی صلعم امته اذ ازار و القبول ان یقولوا اسلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و ان انشاء الله

بل لا يحقون بحمد الله استقديين بحكمهم والمتأخرين نسأل الله لنا ولكم العافية فمنذ السلام والنهال الموجود بل يسمع
 ويعقل ويخاطب ويردوان لم يسمع المسلم الروايتي وعن أبي هريرة قال قال أبو زرارة قال يا رسول الله إن طريقي على
 الموتى فهل من كلام التكلم به إذا مرت عليهم قال قل السلام عليكم يا أهل القبور من المسلمين إنتم لنا سلف ونحن لكم تبع
 أنا انشاء الله كما لا يحقون قال أبو زرارة يا رسول الله سمعوا قال سمعوا ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اي جواباً
 يسمعوا ولا يفهم يردون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون -
 دل على انهم لا يعرفون زياراً ولا يتلقون خبراً جملابعد الآية وتفسيرها والاقتصر بما يخطر على الالهيحة واحدة
 تاخذهم بعضهم والاية في جميعه يوم القيامة وان العياض لا يستطيعون توصية الكلام في الروح وحققت
 واعلم بان هذه الصفات ملكة لها الروح لا للذات - فاصرف عنان القول نحو الروح - شرح حاله
 بالحق والصحيحة - كلام درين مسئله بشيئ وذيول شرح ابیات سيوطي ح بقدر ضرورت مقام گذشته وناظم دريغاجهار
 مسئله متعلق بدان ذكر کرده و گفته قال روح جسم حادث نوداني همي خفيف مسرع السرعان - فيقذف في
 الاعضاء نفوذ السار في الفحة او كالماء في الاستحارة مسئله اولي جسم بدون روح و درين مسئله انظار را بر علم
 اقوال است که ابن القيم ذکر آن کرده و هر چه در خور ابطال بود بردش پرداخته و بيان حق نموده و بران ايضاح استدلال
 کرده پس هر چه بخلاف آن لائق اجمال است از ذکرش عرض کرده شد و آنچه موافق دليل است آن را آورد و می شود
 قال رحمه الله تعالى جو جسم مخالف بالماهية لهذا الجسم المحسوس و هو جسم له راني علوي خفيف حي متحرك فينفذ في جوه الاعضاء
 ويسري فيما سرعان الماء في الورد وسروران الدهن في الزيتون والشار في النخلة فادامت هذه صالحة لقبول الآتات الفاضلة
 عليها من هذا الجسم يعني ذلك الجسم سار في هذه الاعضاء وافادها هذه الآتات من الحس والحركة الارادية واذا فسدت هذه الاعضاء
 بسبب استيلاء الاخطا الغليظة عليها وخرجت عن قبول تلك الآتات فارق الروح البدن ونفصل الى عالم الارواح
 وهذا القول هو الصواب في المسئلة وهو الذي لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطلية وعليه دل الكتاب السنة و اجماع الصحابة
 وادلة العقل والفطرة انتهى بعبه اوله اين مسئله ابريك نسق سوق کرده و بقرآن و حديث استدلال نموده و يك صد
 و شانزده دليل از ادلة كتاب سنت را آورده و گفته الرابع عشر جعل الماية ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان
 هو هذا الحيوان الغدزي الحساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه و صفات لروحه و هذه الناطقة
 فلوكانت الروح جوهر متجدد الا داخل العالم ولا خارج ولا متصلاً به ولا منفصلاً عنه لكان الانسان كذالك او كان بعضه
 في العالم وبعضه لا خارج العالم ولا داخله وكل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان بحكمته وافضل العالم بدنه و
 و هذا في ابطال ايضا جاي قول من قال ان نفسه قد مرت غير مخلوقة فمخلوقة انفس الانسان مخلوقا ونصفه غير مخلوق وقال
 والذي عليه جمهور من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معاً وقد يطلق اسم على احد هادون الآخر بقية فيقال ان

لهم اربعة اقوال في سعي الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط او مجموعهما وكلاهما نعمتا انتهى والمسئلة الثانية
سكون الروح حادثة او قديمة وهي مسئلة ضل فيها طوائف من بني آدم وهدى بطريق رساله على نبي الله صلى الله عليه وسلم في العلم
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها سوية مخلوقة مصنوعة لم يوت به معرفة به معلومة بالاضطرار من دين الرسل كما يعلم
بالاضطرار من دينهم ان العالم حادث وان سعاد الابدان واقع وان الله تعالى هو الخلاق وان كل ما سواه مخلوق وقد
تقضى عصر الصحابة والتابعين وتابعيهم وهم القرون الفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حاشا وانما مخلوقة
حتى نبغت نابتة من قصر فمصر في الكتاب السنة فزعم انها قديمة مخلوقة وادعوا بانها من اجساد الله غير مخلوق وبانه تعالى
اذا ضاها اليه كما انضات علمه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام بن تيمية روح آدمي مخلوقة متبدعة
باتفاق سلف الامة واما المتأخرين والى السنة وقد كمل اجماع العلماء على انها مخلوقة وغير واحد من ائمة المسلمين بل كجاء محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وكلما التزم من قتيبة والعت فيه ابو عبد الله
بن مندة والذي يدل على انها مخلوقة له وجوده وقد ذكر ابن القيم للناس في المدايا الروح في الآية فتمت اقوال ائمة اهل
الدين الذي برهونه اكيران وان السؤال عن قدمه او عدمه ثم قال ابن القيم ان النصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شيء غيره وكان
على الماء الحديث وهو ال على انه لم يكن مع الله روح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا
هو الاول وسنده لا يشركه غيره في اوليته بوجوه ومنها ان النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم راجع مستقيمة عن
اجساد تقوم بها وهم مخلوقون قبل خلق الانسان ورواه فاذا كان ذلك الذي يحيا الروح في جسم ابن آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخة قديمة سوية علامه محمد بن اسمعيل ثم كلفه قلت انما هذا ليس فليدين بما مضى لانه ليقول انهم ارسال
الملائكة بنفخة لا يدل على عدمه وشبهه او قد يرسل بالشئ القديم يجعل في الحوادث كما يقوله من الكلام انه قديم وانما ينزل ملك
فيلقيه الى رسل الله تعنى غير من الالوهة نصية وقد تنبأ ابن القيم في اجواب خصاما لاسئلة الانبياء واما انك لو قيل
عدمه روح مجزئة بكون اوست ومجنده في باشه لم مخلوق بل من ابدن روحه ينشق بسوى اسئلة است وبتحقيق استك
ثابت شده است كه نيت قديم كرامه واوله بدان در علم كرامه قائم انه وهر كه مدعي قديم جهه خدا باشد بروي برهان است
وبراي مدعي قدم روح و دليل ناهض يافته نشد و در اخلافتش بسوى خدا قوله قل الروح من امر ربي حيث بر قدم است
بلكه دليل بر مخلوق بودن اوست واما انك خلق روح قبل اجساد است يا بعد ان پس اين بحث ديگر است كه در بيان جليل شد
وازمحل نزاع نيت و ابن القيم مع درين بحث اطال متقادت كروه و اذاعتبار كروه كه خلقت روح بعد خلق اجسام است
واطال في بذاوره و ما خالفه ليكن ناظم روح كلفته الذي قوس لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير علمه زمانا و الابدان
وذلك ان اربعة القائل تقدم خلفها و اخوة و خلف ابن القيم و بانها منسقا لاول الامة الاقتصار على خلقه كلفه

و ما كنت بين الطائفتين انتهى و منسوخ قولنا نظم روح است و النفس الروح هما شيان - و قيل شئ واحد
 والثاني - اختاره العلامة ابن القليوب لماءه من دليل قبيح + حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس
 في الروح و النفس فمن قائل ان مساهما واحد و هم الجمهور و من قائل انها متغايران و نحن نكشف المسئلة بحول المدقوقة
 انتهى بعده از لغت و جزآن بران كلام كرده و سوال هيو داز روحى بود كه جز بوجى شناخته نمى شود و آن روح نرود است
 و مردم آزانى دانند و اما روح بنى آدم پس از غيب نيت و طول انفس مردم ز اهل ملل و غير هم دوران كلام كرده اند و
 در تفسير روح از ابن عباس و آيات آمده و آن همه مضطرب است كما قاله ابن القيم روح و ساقتما في كتابه و بين وجه الاضطراب
 و صوفها متروجا من البدن - هذ الذي يختاره ذو و الغطن - هذ الاربعة في المسائل - مشوقة لا افلا
 و لكن الكليل - و اين سنه چهارم است كه ايا روح مى سيرد بانه حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس في هذه فقالت طائفة
 تموت و تذوق الموت لانها نفس و كل نفس ذائقة الموت قالوا و قد ولت الادلة على انه لا يبقى الا सदرة قال تعالى
 كل من عليها فان و يبقى و صدره يك ذوالجلال و الاكرام و قال كل شئها الا وجهه قالوا و اذا كانت الملائكة
 تموت فانفعول البشرية اولى بالموت قالوا و قد قال اهل النار اتنا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهورة و هى للبدن و الاخرى
 للروح انتهى قلت و من هذا القبيل قول ميرزا دلپوى رحمه الله ساغر فاني و يزرم و ساقى فاني + با هر كه شدى
 درد ملاقى فانى + بر دار دل از هستى بى بود جهان - السدود باقى و باقى فانى + و ترجمه انا بالعبودية
 و هى نفس السقااة و يقنى الكاس و النادى + و من تلاقيه من خل و من عادي + لا تترك الى الدنيا
 و دهرها يقنى الجميع و يقنى رينا الهادى + ابن و ابن القيم گفته و قال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقاء
 و انما تموت الايدان قالوا و يرى على هذا الا حديث الدالة على نعيم الارواح و عذابها بعد الفارقة الى ان يرجعها الله الى اجسادها
 و لو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم و العذاب و قال تعالى ولا تحسبن الذين يقتلوا في سبيل الله اموالهم احياء
 عند الله هم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله فمذموم القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم و قد ذاق
 الموت قال و الصواب ان يقال يموت النفوس هو مفارقة الجساد و با و خروجهما منها فان اريد بموتها هذا القدر ففى ذائقة
 الموت وان اريد انما نعيم و تضجى و تصير عدا محض ففى لا تموت بهذا الاعتبار بل هى باقية بعد خلقها فى نعيم او عذاب
 كما حرجت به النصوص انما ذلك حتى يردوا الى اجسادها و قد نظم هذا الخلف احمد بن الحسين الكندى فقال تتنازع الناس
 حتى لا اتفاق طموح الا على شخب و اختلفت فى الشعب فقيل تخلف نفس المرء سالمة و قيل لا يترك
 جسم المرء فى العطب + الشعب الملاك يريدهم اختلفوا فى كل شئ الا فى الملاك اى الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا
 فقالت طائفة تلك النفوس مع الايدان فتشرك الجسم فيه و قيل بل تخلص سالمة عن الملاك كذا فى الجمع كويم لال بن سعد و عظم
 خود سپهت اى ابل خود اى ابل بقاشما براى فنا آفريره شده ايد بلکه براى بقا و دوام و چاره نيت از ان ليكن نقل

می کشیدند و داری بدار می وقال بعض العرفاء ولو كنا اذا امتننا تركنا مكان الموت راحة كل حي سوكلنا اذا
 متنا بعثنا - ورسال بعدة عن كل شیء مروه هم فكر قیامت دارد و آرمیدن چقدر دشوار است بعد ابن القیم
 فان قيل فمضغ النفع في الصور بل تبقى الارواح حیتة كما هی و تموت ثم تمی قبل قد قال تعالی و نطق فی الصور یضعق من
 فی السموات و الارض الا من شاء الله فقد استثنی سبحانه و تعالی بعض من فیها من ههنا الصعق
 فقیل هم الشهداء و هو قول ابی هريرة و ابن عباس و سعید بن جبیر و قیل هم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و هذا قول
 مقاتل و غیره و قیل هم محور العین و غیرهم و من فی النار من اهل العذاب و خزنتها و هو قول اسحق بن سافلان من اصحابنا و قد
 نض الامام احمد علی ان محور العین و الوالدان لا یموتون عند النفع فی الصور و قد نض تعالی علی ان اهل الجنة لا یذوقون فیها
 الموت الا الموتة الاولى فلو ماتوا مرة ثانیة لكانوا قد ماتوا مرتین و اما استقرار بعد خروجه من البدن فقد مر بیانه و اختلاف فيه
 و ل بعد فرقا له النصال به قیمة زائر و غیره و تعلقات الروح بالبدن اربعة الاول تعلقها به فی بطن الام جنینا و ذكالت
 نفیها فیه و الثانی تعلقها به بعد خروجه الی الارض الثالث تعلقها به حال النوم فان لها به تعلقا من وجه و مفارقة من وجه
 الرابع تعلقها به فی البرزخ فانما وان فارقت و تجردت عنه فانما لم تغرقه فراقا کلیا بحیث لا یبقی لها الیه التقات السببة
 و قد تقدم من الاحادیث و الآثار و المنامات ما یدل علی رد البانیة وقت سلام المسلم و هذا رد اعادة خاصته لا یوجب حیوة
 البدن قبل یوم القیامة انتهى کلام ابن القیم رحمه الله تعالی و چون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد و اجود

اعمال را که بعد موت لاحق موتی میگردد و فرمود و یلیحی المیت بعد الموت من اجود ما قدم قبل الفوت و عند

خصال ادب فی مسلوم و غیره فی غیره فلنعلو هذا علیه جملة الاعیان و مثلها ایضا دعا
 الاخوان یعنی هر چه از جزای اعمال بعد انتقال در قبر میست می پیوندد و ثوابش پیوسته بر وی جاری و ساری
 می مانده چیز است سه ازان متفق علیه شیخین بخاری و مسلم اند از حدیث ابو هریره بلفظ اذ مات ابن آدم انقطع عمله الا
 من ثلاث صدقة جاریة او علم ینتفع به او و لصلح یرعوله اخرجه البخاری فی الادب و سلم و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و
 هفت چیز باقی در چند حدیث آمده اول مرابط امام احمد زانی امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اربعة
 تجری علیه اجود هم بعد الموت مرابط فی سبیل الله بعد ذکر جان سه چیز گفته کرده و دوم کسی است که راه نیک بر آورده سلم
 از جریر بن عبد الله مروی روایت نموده من سنه حسته كان له اجر ما و اجر من عمل بها بعده من غیر ان یقص من اجود هم
 شیئا سید علامه فرموده و اما حدیث ابی سعید مروی من علم آیه من کتاب الله و با ما من علم النبی الله له اجره الی یوم القیامة
 فتعلیم آیه من کتاب الله و عمل فانه داخل فی حدیث ابی هریره فی قوله او علم ینتفع به فان تعلیم کتاب الله رأس العلم
 فحفظه هنا علیه من حفظ العام علی الخاص انتهى گویم چون تعلیم یک آیه کردیم این شرف و شرفی نبخشید که اجر عمل ما در حشر
 بر پاست پس هر که تعلیم تمام قرآن کبسی بکند اجرا و راجه شمار توان کرد که چندان است خصوصاً از اجر کسی که تفسیر کتاب الله

وذاك ان ذلك لا يصل انتهى وسيد علامه در شرح اين نظم نوشته است علموا ان الليل على انفسنا بما فعل له الاحياء الكريمة
 وسنة والاجتماع وقواعد الشرح اما الكتاب فقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
 الذين سبقونا بالايمان فاشنى الله عليهم بالاستغفار ثم للمؤمنين قبلهم فدل على انفسنا مما يستغفرون الاحياء
 ودل على انفسنا على الميت بالدعاء واجمع الملازمة على الدعاء اللهم في صلوة اجنزة وقد قال صلعم اذ صلعت على الميت فاخضعوا له
 الدعاء اخرج ابو داود في السنن من حديث ابى هريرة رضى الله عنه وقد ثبتت الاحاديث بان صلعم دعاني صلوة اجنزة على
 من صلى عليه وحفظ ما دعا به كما جاء في صحيح مسلم من حديث عوف بن مالك قال صلى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 على جنازة فحفظت من دعائه اللهم اغفر وارحمه وعافه واعف عنه الحديث وهذا معنى انفسنا على الميت بدعاء الاحياء لا تزاع
 فيه انما خالف فيه قوم من اهل البصرة فقالوا لا يصل الى الميت شئ من دعاء ولا غيره وهو قول باطل لا يتقرر له رده فانه
 يرد القرآن وسنة وما علم منهما فلا تطيل بذكره انفسنا الاموات بدعاء الاحياء بل تشتغل بالاستدلال على وصول الدعاء
 من القرب البديهة وغيره باقتتله كما قال ابن القيم رحمه ولا ينبغي ان الدعاء ليس من باب ابداء الثواب القريب بل سائل
 من الله ان يعطى السؤل له ما طلبه السؤل شفاعة منه وتوسل الى الله بدعائه ان سبب السؤل له ما طلبه وليس هذا ثواب على
 يهبه له ويهدى اليه وثواب بذل دعائه والاستغفار والسؤال والشفاعة باق لسائل فما ليس من اوله ابداء الثواب انما
 ثوابه على المؤمنين بدعائهم لخواصهم الذين سبقوهم بالايمان فهو ثواب عليهم لا غير انهم له بفضيلة السابق وصلعت لهم بالدعاء
 بعد الموت وسواهم لهم المغفرة بعد ان سألوا بالانفسهم وثواب بذل دعائه باق للمؤمنين لانهم لم يتنجسوا انهم وحيوه لخواصهم
 السابقين فان وهو فله اهل آخره ما سأل فيقول اما وصول الصدقة فقد ثبت في الصحيح عن عائشة ان رجلا اتى النبي
 صلعم فقال يا رسول الله ان امي اقتتلت نفسها ولم توص واخذنا لوكلت تصدقت فلما اجران تصدقت عننا قال نعم
 وفي صحيح البخاري عن ابن عباس ان سعد بن عبادة توفيت امه وهو غائب عنها فاتي النبي صلعم فقال يا رسول الله ان امي
 توفيت وانما غائب عنها فهل يغفرها ان تصدقت عنها قال نعم قال فاني اشهدك ان حاطي الخمران صدقة عنها وفي السنن
 وسند احمد عن سعد بن عبادة انه قال لرسول الله صلعم ان ام سعد ماتت فامى الصدقة انفسنا قال الماء فاحضرت به وقال
 هذا ام سعد و عن عبد الله بن عمر بن العاص بن مولى نذران يخبرني ابجالية ما تيد بدنة وان هشام بن العاص بن محصنة
 فمسين وان عمر سأل النبي صلعم عن ذلك فقال اما ابوك فلو اقر بالتوصية فمست او تصدقت عنه لفعه ذلك اخذت الامام
 احمد واما وصول ثواب الصوم ففي الصحيحين عن عائشة رضي الله صلعم قال ماتت وعليها صوم عندي لبيته
 وفيه عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلعم فقال ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاصوم عنها قال نعم فدين الله حق
 ان يقضى وفي رواية جاءت امرأة فقالت ان امي ماتت وعليها صوم نذر افاصوم عنها قال افرايت لو كان على امك
 دين ففقطت به اكان يؤدى عنها قال فصومي عن امك وهذا اللفظ البخاري وحده تعليقا وعن بريرة رضى الله عنه قال

بيننا ما جالس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اتته امرأة فقالت اني لقد دقت على امي بجارية وانما ماتت قال وجب اجر ك
ورواها عليك اليرث فقالت يا رسول الله ان كان عليهما صوم شهر فاصوم عنهما قال صومي عنهما قالت فانها لم تحج افاج
عنما قال حج عنهما رواه مسلم وفي لفظ شهور وعن ابن عباس ان امرأة ركبت البحر فخذرت ان الله يجابها ان تصوم
شهر افجها بالله فلم تصم حتى ماتت فجاءت بنتها واختها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر بان تصوم عنهما رواه اهل السنن وهو كذا
روي عنه وصول ثواب بر الصوم وهو الاطعام ففي السنن عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وعليه صيام شهر
ان يطعم عنه كل يوم مسكين رواه الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي لان عمر فرغوا الا من هذا الوجه والصحيح انه من قول ابن عمر
موقوف وفي سنن ابى داود وعن ابن عباس قال اذا مرض الرجل في رمضان ولم يصم اطعم عنه ولم يكن عليه قضاءه وان فرغ
قضى عنه وليه **واما وصول ثواب الحج** فعن ابى بن عباس ان امرأة من جبهية جارت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت
ان امي نذرت ان تحج فحججتا قال حج عنكما اريد لو كان على امك دين كنت قاضية فتصوم الله فادع حتى يقضى
وفي معناه عن ابن عباس مر فوعا اخرجيه للنسائي واخرجه البيهقي في شعب الايمان والاصبهاني عن ابن عمر فرغوا ما وصل
ذو رحم رحمه بافضل من حجة يدها عليه في قبره بعد موته **وعن** زيد بن ارقم فرغوا من حج عن ابويه ولم يحجا اجزا عنهما
وبشرت ارواحهما في السماء وكتب عند الله بار اخرجه البيهقي في فوائده **وعن** ابى هريرة مر فوعا من حج عن ميت
فلذمى حج عنه مثل اجره وهذا عام في كل حاج لكل ميت اخرجه الطبراني في معجمه الاوسط وقد وقع الاجماع على ان قضاء
الدين عن الميت من اي قاض قريب او غيب من غير تركته او منها يسقط عن ذمته ودل له حديث ابى قتادة حيث
دين ميت كان عليه دين ارن ظمما فقضاها قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الان بردت جلدته واجمعوا ايضا على ان الحج اذا كان له
حق عند الميت فاسقط عنه وابراه انه يفعله كما يسقط عن ذمته الحج فاذا سقط عن ذمته الحج بالنقض والابحاح مع امکان
او انه منه لنفسه فاولى واخرى ان يسقط عن ذمته الميت ويغفر ذنبا واذا اتفق بالابراء والاسقاط اتفق بما يهديه
ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا اهداه ووهبه لميت انتقل اليه كما ان الذي على الميت من الحقوق
ونحوها هو محض حق للحق فاذا ابراه عنه وصل الابرأ اليه وسقط من ذمته فكلما جها حق للحق فاقبض او قاعة من
قواعد الشرع يوجب وصول احدها ومنع وصول الآخر بل هذه النصوص متظافرة على وصول ثواب الاعمال من الاجيا الى
الاموات وتوضيح ذلك ان الصوم محج وترك ونية محض تقوم بالقلب لا يطلع عليها الا الله سبحانه وكف النفس عن المفطرات
وقد اوصى الله تعالى ثوابه الى الميت كما في الحديث فكيف بالقراءة التي هي عمل سمع مرئي ونية بل لا تقتصر الى النية فوصول
ثواب الصوم الى الميت تنبيه على وصول ثواب سائر الاعمال وتزويده وضوح ان العبادة على ثلاثة اقسام بدنية ومالية
وهر كبة منها فنية الشارع صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم بوصول الصوم على وصول سائر العبادات البدنية ونسب بوصول
الصدقة على وصول سائر العبادات المالية ونسب بوصول الحج المركب من المالية والبدنية الى وصول ما كان كذا كذا لا نسا

الثلاثة ثمانية بالنسب والاعتبار انتهى قول الناظم لمخصا وكن الراجح عندي الاقتصار على النفس دون الاعتبار فاعتبروا
يا اولي الابصار لبعده بانظم سح اولها ما نعيبه ايراد منوده وان دو اذوه وليس است وازهر ليل جواشفي في ويا سح كاذبي اذوه
وورود ش حالته منبوه وكفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علت قوة القول بانه يصل الى الميت كل ما اهداه له اعني من
قرية من صلوة وصيام وتلاوة قرآن ورج وغير ذلك من كل ما يوجر عليه العبد ويجعله لانيه من باب الاحسان والصلوة والبر
واجتج خلق الله الى الصلة هو الميت رهين الشرى الذي قد تغدر عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان تبصده على غير
يوجر لان الله اليتبع عمل عامل بل قد ثبت ان العباد اذا دعا لانيه بظهر الغيب قال له الملك امين وكن شئ ذلك فكيف
اذا احسن اليه وبهوني غيبية لا يترجم اياها الى الداعي والمهدي منها ثم ان ما اهداه لانيه حسنة واحسنة بعشر مثالا فمن اهدى
اليه مثلا ثواب صوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ايام واجر تلاوة عشرة اجزاء ومن اهدى
ليظهر ان جعل طاعة لغيره افضل من ادخار بالنفس والاقص مسلم من قال له اجل لك صلواتي كلما قال لدا امكنى بكم
وهذا شئ قد فعله بنو الصحابي لاشرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين كسا انه لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في
هذه العبارة اشهاد الناس عليها ولا اجبا هم بها وهب له ما فعل هذا انه منهم فانه لا يتحقق فيهم لانه مندوب لا واجب ولانه
قد ثبت لنا دليل جواز فعله سوا سبقنا اليه احدا ولا امانا الا اهداه الى رسول الله صلوات الله عليه فقال ابن القيم رح ان من التقى المتأخرين
من استحسنه ومنهم من لم يستحسنه وراه بدنه فان الصحابة لم يكونوا يفعلونه والان النبي صلى الله عليه وسلم لدا اجر عمل كل عامل من غير
ان ينقص من اجر العالمين شيئا لانه صلى الله عليه وسلم هو الذي دل امته على كل خير واشرهم ودعا لهم اليه في كل شئ من غير ان ينقص من اجرهم
شئ انتهى واما ابن قاضي شبيهة في جواب سؤال واقول اما انه لم يفعلها احد من الصحابة في غير ما فعله الصحابي الذي قال
صلواته يجعل صلواته كلما وظهره حيا وميتا ثم ان ابن القيم رح قد جعل من اذوه وصول الابرار الدعاء والاستغفار واصلت
اجتنابا وهذا كله قد فعله السلف صلواتهم وهم به وان يدعوا له بايننا والوسيلة والفضيلة واعرهم الله تعالى بالصلوة عليه
صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة دعاءه فاي مانع عن ايداء ثواب سائر الاعمال التي صلى الله عليه وسلم واما قوله
ان له مثل اجر من عمل من امته طاعة فنعهم هو كذلك فليز له العامل اهداه اجره ليكون له صلوات الاجران صلى الله عليه وسلم
ما خلف الملوان وما طلع النيران وما بقى الا برار في غرف الجنان والفجار في الافخ النيران وهذا عندنا شئ مقطوع به فقد
وصلنا جماعة من قرابتنا وشاننا رحم الله تعالى بصلوات من دعاه وتلاوة او صدقة ورايتهم في المنام شاكرين لما
صنعناه وظهر لنا نعمهم بما اهداهنا انتي مختصرا بعد ما جالعه سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم وذكر بعض حكايات متعلقة اين باب كرده وليكن
نزد محمد سطورا اقتصارا يرا وورد اولي واحوط است لبعده وكفته اخرج الطبراني في الاوسط عن ابنس قال سمعت رسول الله صلواته
يقول ما من اهل بيت يموت منهم ميت فيتصدقون عنه بعد موته الا اهداه بالجر نيل عليه السلام على طبق من نور ثم يقف
على شفة القبر فيقول يا صاحب القبر العميق هذه هدية اباها اليك اهلك فاقبلها فقد خل عليه فيفرح بها ويستبشر ويحزن

جیران الغنیم لایمیدی لهم شیء انتهى و از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا آمده کہ دومی غلامی از طرف برادر خود عبد الرحمن
آزاد کرد و بامید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد از جبر ابن سعد و محمد سلطو از طرف والدین و برادر یکلان خود و در
خواهر خود حج بیت الله و زیارت مسجد و مزار مبارک رسول الله صلعم کنند و از طرف مادر چاهی بر شاه راه بر تنگ آباد
و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بھوپال و از طرف برادر رحمان سرزمینی بقرب چاه مذکور صدقه جاریه ساخت و بر
بقیہ نیز فکر چنین صدقه پیشنها و خاطر کسیرت از حق تعالی امید وارم کہ ماجور این اعمال بایشان رساند و انشا الله
بر رحمت عامه خود از رفتن بر نزع و اسبوال شتر و آفات موقوف نجات بخشیده بشرف جوار صلحاء و عباد اذانبیا و اولیاء
و اصحاب حدیث بنوار و ما ذلک علیہم بفضل و نواله بعزیز و عن ابی حجاج بن دینار قال قال رسول الله صلعم ان
من الی بعد الی ان تصلى علیما مع صلاک و ان تقوم مع صیامک و ان تصدق عن ما مع صدقک و ان تخرج ابن لب
شعبه و عن علی مرفوعا من علی المقابر و قرأ قل هو الله احدی عشره مرة ثم ذهب اجره لاسموات اعطی من الاجر
بعد الاموات از جبر ابو محمد السمرقندی فی فضائل سورة الانشلاص و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم من فعل
المقابر ثم قرأ فاتحة الكتاب و قل هو الله احد و الماکم الشکر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لک المقابر
من المؤمنین و المؤمنات الا کونوا شفعا لى الله از جبر القاسم بن سعد بن علی الزنجانی فی فوائده و عن انس ان
رسول الله صلعم قال من فعل المقابر فقرأ سورة لیس خففت عنهم و کان له بعد و من فیها حسنة از جبر عبد العزیز صاحب
الغلال البنده قرطبی گفته قول صلعم اقرأ علی موتکم لیس یخفف علی ان تکون هذه القراءة عند الیت حال موت و تخیل ان تکون
عند قبر کسی طوی گفته بالا اول قال ابی هریرة بن القیم بوجه من الترحمات و عبد الواحد مقاسی گفته نزد قبور خود
و محب طبری گفته کہ در هر دو حال بخواند اول اولی است و غزالی در احیاء العلوم و عبد الحق در کتاب العافیة از احمد
ضعیل روایت کرده اند کہ چون در مقابر داخل شوید سورة فاتحه و حمود تین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آن بزرگاری
اچل مقابر گردانید کہ این ثواب با آنها رسید سید علامه فرموده قلت فمذہ و امثالها من اجادیت مرفوعات و نامات
صاحبة و الة علی ارتفاع الاموات بایمیدی لهم من الاحیاء و المنامات و ان کانت بجم و بالاکون و لیل الکن کما قال العلامة
ابن القیم رح انما علی کثر تباحث لایحییها الا الله تعالی قدر تو اطاعت علی هذا المعنى و قد قال رسول الله صلعم ان روایکم قد
تو اطاعت علی هذا المعنى انما فی العشر الا و اخر یعنی لیل القدر فاذا تو اطاعت روای المؤمنین کانت کتبا علی روایاتهم و
کترا علی اراهم علی استحسان شیء او استقباص و ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن و ما رآه قبیحا فهو عند الله قبیح انتهى
کلام ابن القیم رح گویم بی شبهه و میت مومنین جمیع همصار و اقطار از قرون خالیه و هم و خالیه امارت حسن و قبح نیست
اگر چه حجت قطعیه و نفس شرعیہ نباشد لیکن استقرار و ادراک آن نیلی دشوار است و رویت جامعه دون جامعه یا ابل
اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع است و احوط در امثال این سائل اقتصار بر وارد است نه تنسک بقیاس اعتبار

و این احتیاط قطع نزاع اختلافات و رافع شقاق باطل اسلام و موجب جمع میان روایات است فقه بزرگان و ائمه

قال الناظم سید العلامة رحمه الله تعالی و هاهنا قد انقح المراد من جمع ما یدی به العباد الی سبیل

الخیر و الرشاد و الاجر للعامل فی العباد مصلیا من بعد حمل الواحد علی النبی و الله الاکرام

یدوم مهمما دامت الادواح و ان فنت من دوها الاستباح حضرت سید علیه الرحمته بعد از نظم میفرماید

بذا یحمد الله آخر ما رد الکلام علیه من شرح آیات السیوطی و احتقان نظم دیوالیبه و الحمد لله اولاً و آخران کل صین من

الاحیان و کلمة من کلمات الزمان حمد الفوق حمد کل انسان بل یفوق حمداً حمد به الثقلان الانسان و الجان یدوم بدو الحمد

عد و ما خلق الله و سائر ان شیتنا بالقول الثابت فی البیوة الدنیا و فی الآخرة و ان یرحمنا اذ نزلنا الخوض و فارقتنا الموت

و رحمتنا عن الاوطان و احتقان السابقین من الاخوان دینا اتنا فی الدنیا بحسنة و فی الآخرة حسنة و قنا

عن اب النکاد و علی الله کلنا فی ساعات اللیل و النهار و الاحول و الاقوة الایامه و علی المد علی محمد و آله و صحبه و سلم

فرغمنا من تالیف یوم الخمیس لعل غرة شهر رب من شهر سنه ست و ستین و مائیه و الف انتی کلام مع و انا اتوان مثل ما

قال السید رحمه الله تعالی و ارجو قبوله من الی ذی الجلال و الاکرام و قد اتممت شرح هذا النظام فی او اخر شهر شعبان من

سنه اثنتین و تسعین و مائتین و الف الهجریه علی صاحبها الصلوة و التحیة و اعتمت به خاتمه تشتمل علی بعض الوصایا و هی

تفصیل جلد المن مومن اهل التقوی و المنفرة و ارجو العمل بها من اخلافی عند طول اجلی و حدی و نزولی فی کمدی و الزور علی

من لم یعمل بها بعد و الی وصیة بها و انا یربئی من کل من یمل فی الم یرد به کتاب و سنه صحیحة و بالذات التوفیق و یو استعان

خاتمه الشرح فی ذکر الوصیة و ما یناسب ذلك عن ابن عمر ان رسول الله صلعم قال اتق امر یسلم لشی

یوصی فیه یرت لیلتین و فی روایة ثلث لیل الایامه مکتوبه عنده رواه الشیخان و غیرهما و عن جابری قال قال

رسول الله صلعم من ات علی وصیة مات علی سبیل سنه و مات علی تقی و شهاده و مات منغفوا له رواه ابن ماجه و عن

انس مرفوعاً الحدیث من حرم وصیته زاد ابو یعلی باسناد حسن ذایل علم گفته انکه وصیة واجب است بر هر که بر روی حق

از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر که حق کسی نیست سبب است و محل وصیة در مال مطلقاً حصه و وصیة در

واجب است یفایش بصورت اقتیاج بسوی آن باید کرد و در سبب تنقیص باید نمود و طریق وصیة آنست که ذکرش بزبان

پیش و عدل بکند یا نوشته برود و عدل بخواند و آن هر دو گواه شوند و این اولی است و اما حقوق ناس پس مثل دیون

و دائع و امانات و مضمونات است بچو مبیع و مغضوب و مسروق و بچو حقوق یدنیه مثل ضرب و جرم بچو اعدام بچو حق

و بچو حقوق قلبیه مثل شتم و استهزاء و نحوها پس وصیة کند بقضاء دیون و رد و دائع و امانات و مضمونات و ارضاء

خصوم و رد و امر آخیره و اما حقوق الدین بچو صلوة و صیام و حج و زکوة است تا تواند بکند یا آن پر دازد و تقضای عمری

بدینی ثابت نشده و خصوم ولی از طرف نیست بسنت صحیحه ثابت گردیده و دادن زر نقد برای ادا صلوة خاتمه بعت

تقما دست مستند باین ضعیف هم نیست تابعوی چه رسد آری عاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع در کفاره و می تواند
 و اگر حج بروی فرض است و نکرده وصیت کند بقدر مصارف ضروری یک حج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
 و صایمانی سجد از تبرعات محض پس غنی از بیان است لیکن بقدر باید دانست که تصدق در حال صحت و حیات افضل
 و اکثر و ثواب از تصدق در مرض و نزد حیات است **س** برگ عیشی بگور خویش فرست که کس نیاورد ز لپش تو پیش فرست
 عن ابی هریره قال جاء رجل الى النبي صلعم وقال ابی الصدقة اعظم اجرا قال ابن تصدق وانت شیخ صحیح تخشی الفقره و قال
 الغنی و لا تمس حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا رواه الطیثانی و عن ابی سعید خدری ان رسول الله
 صلعم قال ان تصدق للموتی حیوة و صحتة بدوهم خیر له من ان تصدق عند موتة بما یتره رواه ابو داود و ابن حبان صحیح
 و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم یقول مثل الذی یعین عند موتة تکفل الذی یمیدی اذا شیع رواه ابو داود
 و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزدیک باطل است اگر چه اهل زمان در آن بکثرت
 گرفتارند صاحب طریقه محمدیه درین باب رساله نوشته است سنی بانقا ذالک الیکلین در آن از اذاین شبه فرموده و احقاق
 حق نموده و همچنین وصیت با تخا و طعام بعد موت تا سه روز یا زیاد باطل است و بهو الاصح و به قال ابو بکر البلیغی مؤلف
 طریقه محمدیه گفته فطر من هذا ان المعتاد فی زماننا لیس بها از بلا خا و اما فعل الورثة من الموالیم فکره و بدیهه مستحبیه
 من عمل الجاهلیة و کذا الاجابة لدعوتهم و عن انس رضی الله عنه مر فو لا عقر فی الاسلام و بهو الذی کان بعقر عند القبر
 بقرة او شاة انتهى و روی احمد و ابن ماجه باسناده صحیح عن جریر بن عبد الله قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت و صنم طعام
 من النبیة و سنت در قبر کجاست و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع و تعین دان
 تا صد مرد در دست است و زیاده بر آن افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی است
 و باید که قبر ستم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قریبی گفته و بیخ من الارض الکتیره الذی کان الی الجاهلیة تغلغ
 و عن علی ان قال ابی الهیاج الاسدی الالبشک علی ما لعننی علیه رسول الله صلعم ان الاتبع تمثال الالطیسة و لا تقرا
 مشرفا الا سویة اخرجه مسلم و سأل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه حدیث مبسوط اندیش نیل الاوطار و مسکلت نظام
 و جز آن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدما و حدیثا رسائل مستقلة تالیف کرده اند پس اشتغال بذکرش در اینجا ضرورت
 نیست مؤلف طریقه محمدیه در بعضی موافقات خود گفته مجوز قراة القرآن فی المقابر بطلاق علی ما هو المنتهی للفتوی من قول
 لکن انما یجوز اذا قرأه بحسب الله و اما القراة للدنیاء فرام لا یحصل منها ثواب صلا للفقدان الذیة و الا خلاص المشروطین فی
 استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یاثم القاری و المقری انتهى و این قراة پاره از قرآن در مقابر نزد زیارت
 بموات است نه بعد دفن بر قبر متصل آن چنانکه حافظان اجیر و امرأ استجیر میکنند که آن حرام است و اکل اجزایش منسوخ و چون
 در آنست شدا آنچه گذشت پس حکم سنت طهره و وصیت امری ضروری از ضروریات شرعی است لهذا محرر بطور باخلاص

و احباب خود وصیت میکنند چنانکه بیاید و پیش از ایضا: حی نومیسد که عمر این بنده شمرند و در صین تحریر این مقال و تقریر
 بچهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از عمر گریست بر سر رسیده می آید زیرا که هر آینه نزدیک است و هرگز نشسته در باغ ابد
 یافت و ما اقرب ما هوات قوت جوانی و دلوله شباب زائل و پیری و سفیدی موئی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از این
 مستقار در علم باری نسیم چند نفس باقی هست و هرگز که ام جای از عرب عم مقدمه و بهر حال روزی این خاکدان خالی را گذر
 و ازین کالبه خالی گذشتنی و کار و بار باقی سبحانه و تعالی یافتادنی درین عمر گذشته هر چه از معاصی و ذنوب صغیره و کبیره بویست
 آمده باشد و علوم الهی است از همه توبه نفع جز بر زبان داریم و بدل نادم و مخالف و بجان ترسان دل را زانیم و تاملی تو نیم خود را
 از آن کتاب حرام و اقتران جراتم در ترسیدگانیم و توفیق بدست خالق است و حق تعالی و عده عفو بر توبه فرموده و بدل
 خدا صلوات است همچون گناه قرار داده پس از اینجا امیدم قوی و رجائتم راسخ است که آن همه کرده ناکرده گرد و دست
 این است **ع** کیسه زولت سفید نشد بهر چه موئی بد تن سیاه نماند ای حسن توبه آن گهی کردی که ترا طاعت گناه نماند
 و الحمد لله تعالی که بدانت خود هیچ گاه آلوده ذره از شرک استلوث نوعی از ببع نشده ام و بفضی از فسوق بته دل و قهر
 خاطر رضان داده اگر بقصد فساد زمانه گامی و چنین مجلس اضطرار الا اختیار مبتلا شده باشم مجبور و اگر اطلیح صبر
 نموده از ان باخلاص تا نسیم و تا ممکن شد از ان گریخته ام و نعمتهای خداوندی جلت عظمت و عسم ناله در حق این هیچ
 کس پرسش پیش از آنست که اگر هر موئی تنم زبانی منفرود جنانی مستقل گردد و شکر اندکی از احسان او در عمر دراز ادا نتوانم کرد
 در نیم آنچه آن گاه و پشت که کسی با وجود پدر همچنان زریست با ناز و نعمت نکند و از حیض جبل و ضلالت محض بدستگاری
 و توفیق خود با وج علم و هدایت رسانید و آرزو مذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید لا احصی شمار علیک انت
 کما انیت علی نفسک از مذهب تقلید حال بر آورده شاه راه اتباع کتاب سنت نمود و مقهور احدی و مجبور کسی نسا
 و آزار و اوصاف بنا در زبان که مفاخرت با نساب و وطن در حساب کنند و تجاسد تباعض نمایند و نتیجه علوم کتاب فخر
 و جاه و مکاره و مجادله دانند و در فکر شکست یکدیگر می مانند و با اهل حق طرف می شوند و سببایذای خلق الله میگرددند
 و سزایه دشمنی را در دست اتصال مراتب دنیوی و دولت ناپائدار و صحبت فساق شرار و امر از نا بهنجار درمی بازند
 و ریاد مسخره و اکل باطل بزی علما و مشایخ و غنا طمپشید و ارند و پوری تام و بقعد تمام بخشید و این راه و رسم را در نظر او
 حقیر و ناشایسته و انمود و معاش او را از پند و شعور و آغاز هوش در کسب ین مخمض فرمود و آرزو و وجهه مکاسب محرمه باشد
 و جز خود محتاج دیگری نیست پذیر احدی از خلق چه اقارب و چه اجانب ساخت و تپرسیم کتب ایروین و صحت شرع مسلمین
 و دست سلسله روایت سنن مطهره و اقامت نسبت با زمره محدثین کرام و علما اعلام امانت گانی و مرد و اتی نسیم بود
 و بی همه و فکر من اهل حلال زیاده بر مقدار حاجت و کفایت اهل و عیال ارزانی داشت و توفیق تغییر منکر بقدر می بخشید
 و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و قاطر آگاه عنایت فرمود و با انواع نعم صورت

و معنوی و لطافت و فضائل ظاهری و باطنی این دانم و آفریدگار من مخصوص ساخت و از تجات دولت و آفات
غنا که نجات از آن اجتناب کمتر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم و دولت بر بسیاری از اکابر دین و دنیا مبریت
مرحمت فرمود و از امراض عقلیه و ادوا نقلیه و اسقام بدنی که جهانی در آن گرفتارست عافیت روزی کرد و از اضلاع
رویکه که کتب سنت معجزه و تصوف قدیم پران شش است تخلی و باخلاق حمیده بقدر تقدیر میسر و تعلی ساخت غرض که عذ
نمای منعم حقیقی و حمد و شکر محسن مطلق طاقت زبان و کار دل ناتوان نیست **س** از دست و زبان که بر آید
که عمده عکسش بر آید اگر اشجان تمام عالم اطام و اجاز جمع دنیا مداد گرد و کلمات حماد را بنامیه و عبارات محاسن الهیه
نفاذ نپذیرد و لوان فی الارض من شجرة اقلام و البحر یحده من لجة سحرة انما نفدت کلمات الله **س** مجلس تگوشه
بپایان سید عمره ما همچنان در اول وصف تو مانده ای چه چه قدرت من که جرأت بردا می حمد و شکر الطاق نامتناهی
رحمان و مراتب غفور و غفران او کنیم و چه هست من که خود را در حمادین و شاکرین بشتریم هرگز پرتوی ازین آفتاب یا حرفی
ازین کتاب نشان نتوان داد و ان تعد و النعمه الله لا تحصوها از نعمتهای او کی این است که از اصلاص مسلمین از احرام است
آفرید و از نسل سید المسلمین و شمس الذنبین و خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و علی الهم جمعین گردانید و بسوی فرط
مستقیم اسلام بایت فرمود و بران استقامت بنشینید و توفیق اشاعت علوم حق کتاب و سنت بتالیف و نشر داد و از همه
بجگانه ساخته با خود آشنا ساخت **س** در اینجا گویی از خلق با حق آشنا کردست به بطبع من کس کم ساختن بسیاری سازد
با احدی غشی در دل و از یکی شکوه بر زبان نیست نه فکر از کسی است و نه اندیشه گری با از خود نه شوق دیدن احدی
از اینا و حسرت و نه شیوه اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی است و نه طریقه مجادله با کسی نه از قبول عالم غرضی
و نه از رد و خلافی تعبی نه فکر عروج خودست و نه صدمه نزول خویش در همه حال و هر عین خوشدلیم و بجد و شکر او تعالی
تر زبان **س** زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد به چشم خلق سبک یا گران شدیم چه شد به هیچ رنگ ریگستان
قراری نیست به تو گریه بهار شدی ما خزان شدیم چه شد به حق تعالی علم احسان یکی از احسان اوقات برای موت مانند
تمامی شهر رمضان یا عذیبادان صدقه چنانکه در حدیث ابن مسعود نزد ابونعیم آمده یا نزد عمل صالح مثل حج و عمره و صوم و
بهدا دیار و زوجه یا شمش یا ناماز و نمازندان در اشرف اماکن نصیب نموده خاتم حیات بی ثبات بر اتره کلر طیبه
و عقیده و توحید و عبادت بیع و اشراک فرماید که این نعمت بس بزرگ است و این دولت بسی بزرگ و در برنخ و موافق حشر
و مساکین رضوان؟ ساکنی بر گزیده گان خود بر مرت عالم خویش روزی گردانند که غایت آرزوی این نمودنی بود و این است
پس بس و چنانکه دین و از ناپا ایا بعضی دستگیری خویش کفیل همه جوانج او شده و حاجتمند هم صحنی نکرده همچنان در آن
عصه پر پول آثار رحمت خود را در حق این نگونسار گران با جلوه انما رخسیده از مخالف تمام نجات تمام دهد
و با جمله این و صایا و بلوغ مست لومی آنست که اختصاص بر صی عفا الدعوه دارد و رعایتش از جانب فرزندان

واعزها موجب خوشنودی روح این بنده و رضای حق سبحانست انشاء الله تعالی و تو می آنتست که رعایتش سبب صلاح
 و فلاح موصی احم است و نعمت الله تعالی پس نوع اول آنتست که در تمیز و تکلیفین و غسل و دو فن رعایت سنت صحیح و اتباع
 احادیث صریح کنند و نماز جنازه جماعت کثیره و امام صالح عالم و ماموین موعودین غلظن مجازند و بعد بکبر اهل سوره فاتحه
 خوانند و قبر را خام دارند و زیاده از یک شبر بلند سازند و بر آن کتبه بنویسند و کتبه بنا نمایند و منصرف و حصار آسان
 که این همه حرام و منعی است و ممنوع است و سنت مطهره و عیدهای هفت و درشت بران وار داشته و زیوم زینوی مثل سوم
 و دهم و چهلم و شش هابی و سالیانه و جز آن خودم سوم فاندان مانیت و همه بدعت فضالت است رسول خدا صلی الله
 و سلم زیاده از سه روز تا هم کردن جائز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان از گریه و زاری منع طبع باید کرد و اگر چه
 زنان را عادت گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست در حالت حیات خود این چیز پاراستند که در دیم واحد
 را از الهانه و تکب شدن آن ندویم تا با بعد مات چه رسد آری بدعا و استغفار و صدقه از مال حلال اگر توفیق خیر
 رفیق باشد زیاد باید کرد که نفع این چیز با موقتی ثابت است لیکن بر وجهی باید کرد که سنت صحیح بران لاطق است نه بر وجهی
 که عادت اهل زمان و مبتدعان است و دعای اولاد و صلح برای آباء و امهات خیل نفع دارد و ما برای والدین خود در هر خانه
 دعای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدای خواهیم و از وی سمانه امید با جا بیست اریم چه چنان
 از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار است و الحمد لله که از دیون و ودائع و امانات و
 مضمونات احدی هیچ شی بر او نمائست که ایضا بقضا و آن رود و مسائل متعلق این نوع در کتاب نیل الاوطار درود
 ندیده و مسکلت تمام و غیره در ذیل کتاب بنماز بر وجه مبسط تمام مرقوم است مطابق آن نزد احتیاط کار بند شوند و هرگز
 سهوی از طریق سنت مخالفت نکنند و رند در عاقبت و دیگر شویم و جنازه بر سر یگران بهمانند و بران شال یا دوشاله
 نیندازند و در تجزیه قبیل نمایند و لاشه را در تر و روانه نگذارند و حفاظت برای قرآن خواندن بر قبر نگمارند که حرام است
 و قاری و مقری هر دو آغم و اجرت قرات حرام خدا خواسته اگر اتفاق انتقال درین بلده بهویال که حال از نیل آنتیم شود
 حفرة قبر و باغچه واقع بر سر غدیر کافی است و رنه امید آنتست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکه و مدینه منوره
 دست بهم زد و جوار صلحا میگرد و حصول این اهل از قاضی الحاجات بسی آسان است چندان دشوار نیست انشاء الله
 تعالی انجام کار همچنین خواهد شد **للصالحه** و قنا شهادة فی سبیلک واجعل موتنا ببلد سبیلک این عاجز را
 آرزوی تمام است که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و جرد جام شهادت علیا نوتسیده آید
 گرنه رتقدم یا اگر ای کنم که گوهر جان بچه کاری و گرم باز آید و نوع دیگر که مفید پس اندگان میبازند آنتست که دنیا
 اعتبار را نشاید بسیاری از انسان در مهمل و اکثری در غفل و جمعی در جانی میسرند و بعضی که بپریری و شوخخت میرسند
 تمام عمر در از ایشان در اندک فرصت همچو باد صبا از دست میرود و نمیدانند که بگرفت **س** بر تو عمر چرا میست

که در بزم وجود به بنیسم مژده بر بزم زوفی خاموش است ، بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است
 بغضت میکنند و بیا بر عدم حصول تمیز قدیر عمر گرامی کمتر میداند و بعد انقضای اربعین وقت تقلیل قوی و تبدیل آب
 هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشرطیکه اجل فرصت دهد و تندرستی و فراخ دهنی هم نصیب شود همین است
 و پنج سال است و اگر اوقات خواب که برادر مرگ است بر آید مقدار نذکره هم بقصان می گراید و معامله آخرت را قطعاً
 پذیر نیست بر سر و دوش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش است و نجات از آن خیلی دشوار پس بغایت باطنی باشد .
 که باین لذت تقلیل و فرصت حقیر که آن همی مقاسات شدائد و مکابرت ناملائم میسر نگردد و لذات باقیه و نعم ستره
 دایمه را بر باد دهد و دامن دولت پاندار عقبی را از دست همت بگذارد و آلام ابدی و عذاب سردی را رضی و گرفتار شود
 و فانی را بر باقی اختیار نماید و لغو زمانه من جمیع ماکر به لاهر و جوانی که نشو و نما می او بطاعت و علم و عبادت باشد روز ششم
 زیر عرش سایه یا بد و توبه از گناه و جوانی بهتر از پیری است درین باب احادیث وارد شده **س** توبه از زاده در ایام
 جوانی کردم چه اول مستی من بود که بنیاش شدم چه جسد باید کرد تا یکی از آن هفت گرده باشد که روز ششم زیر عرش سایه گیرد
 و از خدای تعالی سائل فرزند برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرستی و رشکگاری و فراخ
 دستی نرسد و من ذی صبح عن النار و داخل الجنة تنفذ فاذا ما الحیوة الدنيا الامتاع الغرور فرض
 وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی با هم متعارض گردد تا توان مصلحت دینی را بر همه چیز فریت نمود
 مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد و دنیا هم بقدر تقدیر بوی حاصل میگردد و هر مصلحت
 دنیا را بر فضیلت اخیری ایشا میکنند وین از دستش چون تیر از کمان بر سر رود و دنیا هم پیش از قیمت و پیش از وقت او را
 طوع ید میگردود **س** دنیا طلب تا بمرزیت باشد و دنیا طلبی نه اینست باشد ، بر روی زمین زیر زمین از ربی
 ساز بر زمین روی زمینست باشد ، طلب دنیا سبب آرزو نیست و نیاست و اگر فین از آن سبب حصول اوست هر که درین
 سایه خود بد و وسایه از وی بگریزد و هر که خود بگریزد سایه و نبال او را گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من جعل الصوم
 بما و احداهم آخرته کفی الله نعم و نیا حق تعالی با من بنده شکر منده همین عامله کرد و بیشتر درین زمانه همچنان است که هر که مصلحت
 دنیا را مقدم میدارد و دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسرو دنیا و الاخره می شود و اگر دنیا حاصل می شود روز فرصت
 تقلیل زوال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجه آن خسروان ابدی لاحق حال میگردد و هزار با کس درین زمانه و دیدیم که کیفی اتفاق بود
 رسیدند باز از آنها اثری بر روی کار نمانده **س** غافل مشور مشوره دنیا کارین عجوز و مکاره می نشینند و محتال می رود و بخند
 تقدیم مصلحت دینی بر دنیاوی یکی آنست که در سناکت و نیداری را منظور نظر دارند و بر رفاه معیشت و حصول آرامش و سکونت
 نظر نگارند بلکه مصلحت سید محاسب انصاف العین سازند و روز قیامت جز دین و تقوی سوال از دولت و چشم نرود
 و نه پرسند که رشته دار کدام دولتند امیر را برین است فلا انساب مینمونه و لا امتداد لون حفظ انساب خصوصاً نساب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقدیم نسبت طینی با سید المرسلین صحت علیه وعلیهم الصلوٰه و السلام در شناخت ذکر و مضامین نزد
 ضرورت نیست اما در شناخت اناث حفظ سیادت ضرورت است که فخر است هم در دین و هم در دنیا و کیف که گروه این است
 مخصوص بچیز است که در غیر ایشان یافته نمی شود و نافع در دین است لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نه بدون آن
 واکمل کاملین نوع نبی آدم و اشرف ملائکه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفیٰ اجمعین شفع الذین امنوا علی الله تعالی
 وسلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس هر قدر شایسته است که با آن جناب بهم رساند و در باطن و ظاهر و صفات فطری و
 اخلاق کسبی و علم و اعتقاد و عمل و عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم به قدم مبارکش رود و آنکس را
 همان قدر نصیب از مغزایابی آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار اتباعش کامل شمرده شود و هر که درین شایسته قاصر است
 بمقدار قصور مذکور ناقص است و مانند زمره ذوال علم بجهت کمال اتباع سنت مطهره و کتاب عزیزه که زمره مؤمنین که اهل کتاب
 اعوام اختیار کرده اند کوی سبقت بر یگنان برده اند و بر جماعت اولیا، اصحاب سلسله انقیادند به بزمیت اتباع مخصوصه
 و همین کمال شایسته بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر افضلیت ایشان است و اگر مبتدیان قاصران از کمال متابعت
 نبوی صلعم بگویند که اگر ائیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دنیوی و دنیوی و بیعت با کفایت و اجابت
 و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات در عبادت و عبادت و معاملات قناعت کرده و اعتقاد و توحید و اتباع و باقیقت نموده
 این هم غنیمتی است کبری و صحیحین مرفوعاً آمده من اتقی الشبهات بتبذیر الدینه و عرض درین فی الشبهات وقع فی الحرام
 و حق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیا، خدایین و بوستان و مگر متقیان و تقوی عبارت از تادیه و اجابت و ترک محرمات
 و احتراز از مشبهات است تا زکرت نوافل و عبادات و اتیان بستجبات و تقویات و آنچه محرمات رذائل نفس است
 از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلا بفسوق و بیعت و عهد ناما
 و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد بموضع آن کتب فقه است و اگر مبتدیان این مرتبه هم کفر تا کنند
 و از شومی نفس شر شیطان مرتکب محرمات شود پس آنچه اتمام حقوق العباد باشد و ترک صیحه صلاه رحم بود از آن خود هم
 بعزم همت اجتناب واجب و اندوختن منکرات شرکیه صبی از اقارب و اجانب و احباب و امرار و حکام گردوی معاصی
 اگر هم الاکرمین و ارحم الراحمین است و رسول خدا صلعم رحمة للعالمین شفع الذین امنوا و ترک انتقام از حقوق الله
 قوی است و اما حقوق العباد پس خود بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار است ضبط آن همه در اینجا دشوار
 رسول خدا صلعم فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و ارشاد کرده ان تحب للناس ان تحب لنفسک و مکره لهم
 ما کره لنفسک و این روایت درین موضع کافی است و دیگر از تفصیح آنست که با تعلق خود از زن و فرزند و نوکر و غلام
 و کنیز و رعیت حتی الاستطاعه معاشرت بسانت کنند تا یگنان را رضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیه ایشان
 درگذرند و متبوعان خود را از حسن او ب لطف فرمائنداری و خیرخواهی و خدمت گذاری و بیعت ظاهر و باطن خود نمودند

و هر گاه سازند که آنکه امر بصحبت کنند و شریک فسوق خود سازند که در صورت طاعت ایشان نیست لاطاعت لیتوب
 فی مصیبه مخالف و باقران و اقربا و غربا و ابا و اخوان و اخوات و همسایگان با خلاص و محبت و نحواری و تواضع و نکاح
 عمر بیه نماند و تینا جای سهل است بهر چه میگذرد برای محالالتش با هم تقاطع خوب نیست هیچ خانه بر باد نهد و گرفتاری که با هم
 نماز عت و محاسمت رود و او آذکسا نیک اندیشیده و نمنی باشد آنها را با احسان و نکوئی شمرنده و سرنگون باید کرد **د**
 هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مرد زان دانی گیت **ه** آنکه باد و ستان تواند ساخت **ه** آنکه باد و ستان تواند زیست
 حق تعالی ارشاد کرده میفرماید ارفع بآتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عدل و کانہ ولی حمیوما
 یلقها الا الذی یصبر و او ما یلقها الا ذو حظ عظیم و اما ینزعک من الشیطان نزع فاستعد
 بالله انه هو السبع العلیون این آیه شریفه جامع فواید دنیا و آخرت است و عامل بدان مسلمان کامل **ع** اگر مردی پس
 الی من لسا و این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که مخالفانند تعالی باری
 دشمنی و بغض بود مثل و انض و خوار و مانند آن از اهل بدعت و عابدان سنت پس با آنها مواظقت ضروریست لعل در
 بصحبت دنیا اگر چه بدیاریا پس باشد حق تعالی فرمود یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء
 الی قوله لئن تتفکروا احامکم و اولادکم یوم القیامه فیفضل بینهکم و آیات دین باب بسیار است در
 خاندان همیشه ایضا اهل بیت و مشایخ طریقه و علماء دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بودند و علم و عمل و ادا
 کس از اجداد قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و بهلای محبت دنیا افتادند تجا و زائد **م** من بودم و کنی و حرفی
 و کتابی **ن** علم را که نشان داد بلار که خبر کرد لیکن آخر اعنایت آلی و سنگیری کرده همان شیوه تدبیر را عاده فرمود و پدر بزرگوار
 سرخیل علماء اقیانیا و جامع کل اهل بیت با صفا بر آمد و ایشا عقی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل بر همه چیز فرمود آری این
 عاجز از بلوغ رتبه پدیری قاصر مانید لیکن با مقصد و همت خود بکمال بقدری از آن خانه نشینا و قدر بران جاری شده بود و چون
 بجای خود بخت شمرنده و انگشت بر زمان است چه کند **س** آنچه نصیب است بهم میرسد **ه** اگر استانی بستم میرسد **ه** لیکن
 فرزندان سعادت مند را باید که از چنین ابتلا و خود راجتی الامکان دور دارند و هرگز با مثال این باجریات تن بر نمانند **س**
 خالی از فساد و دنیا و سعادت است **س** هر گاه نرسیدیم تو باری بری **ه** و در یادند که علم بهتر از دولت است بلکه علم با فقر شایسته
 بهتر از غنا بود **ک** آن فانی است و این باقی **س** علم دادند با درین بقا رون زرو نسیم **ه** شد یکی فوق سما
 و گری تحت سگ **ه** علم عبارت از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال و افعال و اقوال است و کتب سنت مجید
 بتکلف بیان دوست و آیین علم بدون در یافتن از ادله قرآن کریم و حدیث رسول زوف رحیم علیه و علی الصلوٰة و السلام
 و تفسیر و شرح سنت و اصول اینها و در یافتن طریقه سلف است و الله او و اهل قرون فاضلان گفته جمیع الله تعالی
 و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و بیشتر روایات فتاوی و غیره و اعداد مسائل و فروع کتب فقه و حدیثی **ص**

و غیر مستند بدلیل است و در یافت حال صحت و عجزش بدون این علوم میسر نمیگردد پس درین علوم سعی بلوغ باید کرد و درین
برای تحصیلش چست باید برزد و چه اگر توفیق کریم فریق بشهد تقصیرین علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و روانی است
و از اراض قبی و قالبی شایخی و خواندن مکتب و اول و دو فائز فلاسفه لاشی مض است کمال امان مثل کمال مطربان در علم
برستی است این موسیقی هم فی از فنون مکتب یا ضعی است آری قدری قایل از منطق که خدا فر علوم است اگر فی لقب بلحاظ دفع فتن
و شبهات نفعه الهی بخواند مضائق ندارد اما انما که دران موجب حرمان از برکت علوم حدیث و قرآن است و کلمه و تقاضا
کتاب تفاسیر و احادیث و معانی این علوم در کتابخانه بیرون کمال موجود است با وجودش فرزندان را حاجت مکتب دیگر
نیست قدر است این کتب در سلسله العسجی نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی است و بصیرت زکات و مال خلیفه پیش از حقیقت
آنها از بلاد مجاز و عربی و مصر عجم شاقه و افکار طوطی حاصل کرده ایم با پیشناخت چه مثل این مواد در هر بلاد است هم
نمیهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده **س** دل بسی خون بگفت آورد دل دیده بر نیت همدان که تلف کرد
که انداخته بود و این همه ذخائر عقی با اموال نفوس و استعد و جز آن بر چه شرعاً و عقاد را کمال حاصل است برای خلف
میگذاریم باید که مطابق فرائض امدند رجه سنت صحیح و کتاب امدند برادر با خواهر و غیره تقسیم نمایند و بر قسمت یکدیگر
بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از آثار بر قریر حصص آن بدهند و عاقل خود را بر کسب مقصود دارند و خدمت قضای
و افتا و آنچه بدان می مانند هرگز اختیار نکنند که چه مجبور شوند و معاش را بر مقدار کفایت غنیمت شمرده هوس از دیاذ نمایند که در
حدیث شریف آمده ماقول و کنفی خیر ما کثر و الهی و اصل غنا تو نگری نفس است و در مصارف هر چند غنی باشد جاوه تقصا
سپون و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسیر عمری و تبشیر میری است و اتواتر اند مطالب و صیایای قرآنی
و حدیثیه و نصاب اساتذ و مشایخ مثل صیایای شیخ عبدالخالق غجدوانی و شاه ولی الندیث و دلوی و شیخ ثناء السبانی
رحمهم الله عزوجل کار بند شوند این صیایا در کتابخانه موجود است و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت است بیجا تحریرین
بنابر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علماء وقت در مسائل و علوم شریعت طرف شدن در وقوع در کلام یکدیگر کردن
و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم تحقیق افضل از دیگری شمردن و از روقول و فعل خود بر هم شدن و بیعت آن
بقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب محرومی از برکات اسلام و موجب نقصان از بلوغ و درجه ایمان کامل است
اشتغال بدرس و تدریس کتب معادیه و تفسیر و صرن وقت در اثبات سنت و وقع بدعت بعد حصول علم یقینی بدان بجا
خود کافی است و انحصار مذاهیب پدران و استادان و شایخان با اختیار طریقه بدل خوب نیست حتی ثابت بر واحدی
باطل نمیکرد پس چرا باید بر در اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فرض اعتقاد می
و عمل فرصت وقت هست بهر دو با حسن نیت حرف انفاست اگر می که گوهر بی با وجود هر شاهوار است در مطالعات کتب دین
از تفسیر حدیث و اصول فقه و اصول کتاب سنت می باید در همچنان در نشر علوم حقه صادقه بتدریس طلبه علم که خوش عقیده

و عجم در سب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق المنطق قرآن و حدیث دولت غنی فیضت کبری است تا که او توفیقش
بخشند و کار از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند و تکلف در ملین مسکن و ماکل و مشرب و منکع و انماک و تحسین این چیزها
شیوه و دنیا داران فاضل از آخرت است اهل اسلام و عارفان نعم عقبی را از ان عار و انکاری باید **س** خوش جهان
تهمتی و غریبانش و زوال نیست در اقبال بی نصیبانش فقری که با ایمان هیچ کامل است و بدتر از سلطنت تمام
روی زمین است و توحید رب العالمین سر جمله طاعات است و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله با ثبات قلب ابقان
ایقان عجب دولت بی زوال است اللهم ارزقنا و اخلافنا قود و ری از صحبت فاسق و کفار کشتی از محبت اهل منکر و نفاق
و دلیل سعادت اخروی است صحبت ابرار در عمر و از اثر نمیکند و هم نشینی اشتر و وفار زود و تر و دیگری **س** زاهد از حلقه زند
بسلامت بگذرد تا خرابت کند صحبت بزانی چند و عمر نماز عمدا کفر است و تا کنش کشتنی در گردن زدنی است و تا رک صوم
بلا عذر فاسق غیر عادل است و تا رک حج با وجود استطاعت که عبارت از ازاد و راه است همچو پودی یا نظری می بود و در زین
گوشه گرفتن سنت سلف صحاح است و جهاد بر تقدیر وجود شرائط ثابت است که کتب سنت فرض کفایه و ماضی است تا در قضایا
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست از دین دنیا نشوید **س**
قدر بمند و ستان که در شکر اجری واقع شده و جهاد نبود لیکن مقتول مظلومش مفتون نیست و شاید که اجری یا بد و قبا هر عامه
در آن مجتهد مخطی بود در دریافت احکام متن کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق است با وجودش حاجت متفلسفان
از علمانی نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب ائمه اصول اینها مؤلفات ماورین دیار کافی است و اکثر مؤلفات ضروری
این حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیة حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراهیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر واقضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابخانه محفوظ است و بقیة مصنفات
این حضرات با برکات راتلاش و جستجو باقی است و سرمایه کتابی ندر و نافر و ان گویا تمام دولت ما و آبای ما همین کتاب است
پس بس این اجمود نمانیر که در چشم با خلیا قلیل و در دیده اهل دنیا بسیار است و پیش ناگزیر از خد و نوز و اهل دنیا بهتر از
جوابه و در نظر با حقیر و همان و در بصرا بنا گیتی عزیز و جلیل و حقیقت خوابی و سرابی و نظمی و نمایش آبی بیش نیست اهل دنیا
بیان نفرینند و بشوایش از جاز و نند آمد اندیشه دنیا بطلب گاری دل گفتن آن شیفته بی سرو با حاضر نیست
همت آنست که ما تو اند با خلق خدا احسان کند و خود تا اسکان و طاعت منت پذیر احدی نشود الید العلیا خیر من الید
س بی نیازی همتی دارد که مان واقف اند با هم از دست رد خود چیز با همیشه ایم آخذ زکوة بر سادات حرام است
از کسی نماند اگر چه با فاقه و فقر قرین باشد و با احدی از سادات ندهد هر که باشد و هر کجا که باشد و بهر حالت تقیید که باشد
تقصیر در عبادات بهتر از تکثیر در مباحی است چه در دفع مضار مقدم بر جلب منافع است لذت گناه باقی نمی ماند و بواسط
باقی است و مشقت طاعت میگذرد و اجرو ثوابش ثابت است هر که این نکته را در یافت حال و آتش نیکو شده صواب

و خصوص اصل اصول جمله طاعات است و رتبه کالای بدی ریش خاوند باشد صوابان عمل است که مطابق کتاب سنت باشد و خالص آن فعل است که برای خدا بدون لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمع بود چون این هر دو اصل قائم و دائم شد امید نجات دارین قوی ایش است که دید و سرشته مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا ملا یا حاجی یا حافظ یا قاری یا صوفی گو یا نیدن یا با نقاب شرعیه و کئی فاضله مثل شیخ الاسلام و محمدالدین و ابوالبرکات و ابوالکاس و آنچه بدان مانده لقب کنی ساختن و بران خوشدل و بیدان اضنی بودن چیزی نیست داشتمنی آنست که عالم عامل باشد و متقن علوم کتاب و سنت بر وجه تحقیق بود و در ریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگر نمی نشود و معنی اقسام باین سه است و متقن و متقی بودن بلای بزرگ است اصحاب این مناصب امی بنیمیم که در سر و نیامین باخته اند و روکش اهل دنیا گردیده و مصلحت عاجب ابر مصلحت اجل مقدم داشته پروائی بشرع و ایمان خود کرده اند حفظنا الله و اخلافنا عن ذلک **س** راز و رون پرده زرنان است پرس که کین حال نیست زاهد عالی مقام را به غرض که اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و این فلان و چنین و چنان بودن عائق از فعل امل آخرت است **س** این چشم چه خوش آمد که سحر که میگفت به بر سر یکده باد و فی ترسانی به اگر مسلمان میهن است که حافظه دارد و ای گرد پی اهر و بود فروئی به دنیا سراسر زور است و جز زور و فریب نیست آنگاه که از اهل عالم چه جان چه عالم دران گرفتار اند و هر روز هر زمانه رنگ و بوی این گل بد بو تازه تر بر روی کار می آید و از اغایت عقل و نهایت هویشاری میدانند و بدان مفاخرت می نمایند و هر که هم رنگ ایشان و هدم و هم وضع ایشان نیست او را ابله و سفیه الحارند و نمیدانند که غافل ازین ذکر و فکر عاقل است و گرفتار این دام و دو احمق جاهل فردا که روز عیار ذات الصدور و انهار بر هضم و مستورست معلوم شود که در چه کار بود و انفاس گزای را در سکر که از خم سیه در باخته عاقبت محمود را تباها ساخته اند **س** بوقت صبح شود همچو روز معلومست که با که باخته عشق و در شب و بچو به و با جمله حوادث روزگار و تقلبات او دار و لقطوات اهل دنیا و آفات و تبعات این سپنجی برایش از ان است که بذرکش توان پرداخت و تدابیر فرغ و رفع آن باید آموخت لا یحییها الا الله جانه مگر مسلمان یک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد و همه گیتی بر ناسد شود و جمیع آدم راه ناصواب پویندی تنها بر ط مستقیم اسلام و جاده توحید ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرج و ترح و صلاح و فساد و آید و موت و حیات و غنا و فقر ماند و ذیل سنت مطهره و کتاب عزیز را قولا و عملا و اعتقادا از دست ندهد بلکه دین اسلام سخت بدندان گیرد و باز علاج احدی از خویش و بگمانه و نادان و فرزانه از جا نزود **س** بیای عشق رسوائی بهان نمکن که یک چندی به ملامت های بیدروان شنیدن آرزو دارم و این حالت استقامت را فوق کرامت و ولایت اند و این با جبار انعنیت کبری و اکبر اعظم و کبریت احمد و محققای سعادت و کیبای پر ایت شمار **س** من اهدتني جنتا فی الهوی و لی من هب من اعیاش به و حسی این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

سفی هذا المسؤل من اطلع على هذا الكتاب من العلماء الا عدمه والمشايخ الكرام ان يخطوه بعين العناية و
 يسلبوا عليه ذيل الرعاية ويسلبوا ابا بهى فید من اغفل بالصحيح اما كان فيه من العلل فقد ابى السدان لصح الاکت
 العظيم وان يسلم من النقص الاخطا به الكرم و نعم باتين **هـ** اخذ العلماء تعجل بعيب مصنف . ولا
 تنحى ذلة منه تعرف . فكلوا فسد الراوي كلاما بعقله . وكو حروف المنقول قوم وجدوا
 وكو ناسخ اصحى لمعنى مغيرا . وجاء بشئ لم يوجد المصنف . ولما بلغ من الكلام الى هذا المقام
 لنا ان نختتم بهذه الايات اقتداء بمعنى الكرم وباسد التوفيق وببده حسن الختام **هـ**

| | |
|--|--|
| <p>لعبد مسيئي ذابلا باطل وكو قال من قول وليس يعاقل فعدل اتى من عادل خير عادل سحاب جود جاد بالخصه هائل فقدر الى عوفت يغيبه وابل</p> | <p>الهي لئن لم تعف فالويل كراه تعلمو علما ليس فيه بعامل فان تنفق من ظالم شر ظالم وان تعف منكم العفو فضل انتبه على عبد عطشان لطفان مقدر</p> |
|--|--|

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

خاتمة المطبوع تبيح طبع شمسوار جولا نگاه اتباع برهم زين نكامة شركه ابدان عمده ارباب مقبول
 قدوه اصحاب منقول مولوى محمد عبدالرشيد بن شاه محمد كشميري نائب محكمه افتا لطف الله
 به و احسن اليه و بارك له و نبي و عليه

اوراق السنه بلغا فصاحت نشان وصحائف صد و فضحا شيوا بيان صرف و فاطر محمد بن شمسوار انشا الرض سما
 كه فواتح و خوا تم كتب ساكنان اين خاکدان كمن بر دور حرف مهد و كند نهاده و اقلام انامل علمای خوش بيان
 و ارقام جوايح فضلاى بلاغت نشان و وقف مانع على الماء معاش و معادى است كه رسائل و مسائل
 نوزاموزان اپن و بستان پرمن بر دو باب حيات و ممات ترتيب داده و جدول صفح مشصاحن ايمان
 و آيات شفاء امراض جنان اتحاف نصليه و تسليم بر رسول كرمي است كه نقوش تو حيد برجيه ر و نگار تم
 فرموده اوست و صحت املاء و انشا عرفاني و عذوبت عبارات حيات جاودانى اهدا تحية و كرم بر رؤف
 و ميمى است كه ابواب شرح متن متين عالم اولى و اخيرى بر روى جهانيان كشوده او جوزاگ افشاست
 بر رويده كور سواد ان غلوكيش و سواد نامه اعمال جا ملين تعصب انديش ترجمه و ثنائى و اتباعى است

که سر دفتر امام جابرت اندونکو جزا و جماعه ضلالت و سر کوبی طایفه مبتدعه و کمر شکنی از مره متعصبه ترسیه
و دعا برای اصحاب و اشیاعی است که شیرازه بند کارنامه بدایت و کار در سر تراش زمره غوغایت اند صلی الله
علیه و علی آل و اصحابه با سنی سابق شجاعت و تالی تالی ابیات القشیت اما بعد با شام شیم آشنایان و قانع عالم
جاودانی و سایر نشینان ملوهای معانی و مبانی صلاهی نوید و برای شیرین کمان کوثر کتاب و سنت و نشر گوارا
شراین شرک و بدعت مرزوه دولت جاوید باد که درین نزدیکی او ان و قرب زمان دامن مملو از درهای سخن عالم
غیب و سبیدی پراز گلهای رنگین مملکت لاریب دست بهم داده و خرف پارهای قبل و قال که برخاک انداختنی
و نه غار از آرا در جلال که به تبر قرآن و حدیث بریدنی بلکه مرجع لالی مثالی مسائل است که بمیزان سنت سنی سنجیده
و دو خط گلهای رنگین دلال است که از گلبن نبوت و ضیئه چیده تمام از نخستین تجلی طولیت که بر دل موسی
صفحات تافته و تبار پسین کل رعنائی است که بگوشه دستار مقبلان جا گرفته شکر آینه ایست که صورت
عالم مثال در و پدید آرد و سترگ خزینه ایست که پشرونده رانعل گهر و کنگر و کنگر برای وصال این شاه
زین باقرین اضطراست و چشم تباراه نظاره اش سراپا انتظار و کیفیت که اکثر مصنفات علماء سرزمین هست
کالبدنی روان و دفتر پریشان است نقلی چند از این و آن بهر سانیده رساله نامیدن و شست خاک از زنگداز
تقلید بریده نقش فلک عقیده بعتن بنظر راست پرستان دلیل تمییدی و بر بان بی ماگی است همانا بدانت
این گروه باوه در سخنان غنایت ازلی همان قدر بود که حریفان گذشته را در دماغ ساخته حالیا بساط شگفتی
بر چیده اند و گویا از ان دریا دریا راق نمی در پیمان سنت و کتاب باقی مانده اگر روزی بذر و بلبلد متبع
و او این سلف محمدین فرامیرسیدند میا استند که هنوز علم فراوان است و کوشش رسیدان و میادین تحقیق
فرسان و عرصه انصاف فراخ و نظر عدل را سرشته در از یالبد للعجب ز تاشانایان این باغ که در سینه جلوه
کل تحقیق از رخند و یوار تعلیمی بینند و خراسندگان فضایی این بهارستان گل مراد از گلستان اتباع کتاب
و سنت بر نمی چینند و کیفیت که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگر بیان و حق خموی فرود برده اند و جاده شاسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت و ندان زده باری احمدند و البته که هنوز دفتر آثار سلف و جلوه پیرایت
و دست نیرنگی دوران کارنامه پیشینیان آما و تاشانی جرس ناقه ایلی غنایت ازلی همچنان در آوازیست
و جمله شاد فیوض ابدی را در بار یعنی عزیز می که نمان خایه ضمیرش از فراهانی امتداد نماید سنت و کتاب مملو
و شجون است و سنا آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقروان درین قرن ثالث عشر که سرشته است
حق بگسستن رسیده و صبح حشر و شورش پدیدان آرمیده و آتش پاکس پیش و ملت با فخر دگر گرانیدر لواء احیا
و چشم سنده و امامت اموری سیمه برو جوی افزاشته که چنگار نهضت درین محمدی که هر کس و آنکس بران منت جزو

نتوان نهاد گرم گردیده و بالاخوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعه شرک کبج عدم خزیده که گیسست که درین سیدان
 باوی گوی مسابقت باز دیا از روی محبت نیر و دم ستاوی زند زهی یگانده او را که وجود با جودش را وسیله
 سده فخر اسلام و جناب فیش را ذریعه آسایش گانده نام گردانید و فخری سعادت این جوان بخت که بخت و شتر
 سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیر ناموری هر دو جهان کشوده دست باز
 جرگه مودعین است و قلب و دماغ جماعه متبعین در روح و ریحان اختیار و ابراست و سکرات الموت فجار و اشرار
 سایه طوبای راست کرداری است و کون... بهان سنگاری آرایش جمال کمال است و افزایش امان جمال
 تو صد لایحه سنت و کتاب و نوز حقه و دودمان بو تراب و الاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن
 خا نصاحب بجا در ملقب بنواب ادام السجده و کبت عدوه همانا که بیارگه تدوین و دوا وین دین اسلام
 درین روزگار پسین جزوی کسی دیگر یار نیافته و تبسند احیا علوم نافعه غیر از ذات بابر کاتش نخستین پیچ کس
 نه نشسته کند همت و الایش که بذروه اصلاح معاد بندست اصلاح معاش را تیر فرو نیکگرد و مصغیر غیر نبین
 که سطر نور کتاب تبتو اسباب عقبی است نسخه تدبیر مملکت و رعایا را نیز از حاشیه صفحہ خاطر بر و ان انداز درین
 حین که این شرح مستین و کتاب بسین در احوال بر رخ نوشته حق آنست که با حیا، سنن هوقی در تن اسلام جان
 تازه میدید و بآبریزی سنت سنیه خفنگان بستر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بروحی مکشوف
 نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که عظیم مسائل ملت حقه محمدیه ترجیح اخیری بر اولی و انیا عقبی
 دنیا است و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بندد و بی سعی آثار و اخبار صحیح و لذنا
 قاصران چنانکه باید نه نشیند خنک آنکس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای مابعد الموت اسباب نجات
 مهیا سازد و سعادت مند آنکه عاجل خود را تابع اجل خویش نموده بتدکارات عالم پردازد و توبایی حال چون این
 کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت است اما از تم عدم بهمنصه وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان اجلا فی
 بطبع آن شرف نفاذ یافت کارکنان انجام اندیش استغلا لالاه این شاه در زیبای عالم چاودانی را بخرید است تمام
 در جمله طبع جلوه المها بخشیدند و در عهد سعادت حمد علیا حضرت نقطه دائره فرمان روانی نکته کتاب و ادگری
 و عدل پیرانمی تجتبه مخدرات آخر زمان جسد از حسات جمان قاصد بنیان شرک و بدعت را فخر آیات کتاب
 و سنت قاسم جمی ایمان تاحیه آثار کفر و ظنیان عمده خوانین خلاصه خوانین علیه العمم جناب **نواب شهبان حکیم**
 ادام الله سعایلهما و طابیت ایامها و لیا لیهما با بهتمام مجمع اوصاف حمیدیه منبع اخلاق گزیده عنوان جعیه لطف و
 احسان مولوی محمد عبدالمجید خان مہتمم مطابع دارالاقبال بهوپال صانعا السبعین الزوال تصحیح و تصحیح
 سعادت علمه بجزان نوم مرکز دائره فضل عظیم طغری زبان خلق کریم ذوالعجب العالی مولوی سید ذوالفقار

لقوی بجهوپالی و شرکت معیار فضائل سدیدہ منتجی فواضل عدیدہ خلاصہ زمرہ کرام زبده صلحا انا نام حاوی
 بزرگی و برتری مولوی محمد عبدالصمد پشاور سیلما اند تقاسم بیکتابت تہلی بہرین تہلی لہ زمبہ
 شین و رین منشی محمد احمد حسین صفی پوری سلمہ القوی درحد و دستگاہ ہجری باوا خواہ معطر در زمین الطابع
 مخاطب بمطبع شاہجہانی حلیہ الطبع و پیرایہ آہستہ تمام پوستہ یزد و احمد لدا و لا و آخرا و ظاہر و باطن

قصیدہ تالیف تہ تیج طبع رسا و فکر آسمان چای نبض شناس تسلیم مزاجدان سخن
 ماہر کات ہر فن ظہوری ظہور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شخصیت سلمہ اللہ

ای مخاطب زولناشا و وحاش مینویس
 فرق نشناسند میخواران زخسر و تاگدا
 آن سوی افلاک بہر شاہ یا میگیر باز
 ہیبتی دارم مراض غام اقبال سخن
 مقدم محبوب معنی را میخواہ از دیگران
 دیدہ و در ناب صدیق حسن خان ناخو
 بہر ناقان شوکتی افزای طغرائش فرست
 آنکہ از منبع فن ابرو انش سے نگار
 اگر ستیزد پورستان با غلام در کوشش
 مرقعی را کیست از بستان اولادش بگو
 عرف حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار
 بان کہ ننویسی و گر خوابی نوشدن ناگزیر
 آنکہ زو بالاتری نار نہ کفایش یادگیر
 ہر دو جانب صنوع افلاک را سکن سیاہ
 فضل منش عالم معجز طرازش بر طراز
 غالب و آرزو ہم بزم خیالش بود داند
 از شتابی تو سن کلکش بمنت باز دار
 گری باشد عمل بر غیر قولش تا آنکہ گفت

قصد در ددل و شرح ملاش مینویس
 گر ز ہم جامی بہ پیش آید سفالش مینویس
 کنگرہ پرواز و ہم نیروی بالش مینویس
 گردین وادی حرین آید سفالش مینویس
 بان گزار مدوح من باشد تعالش مینویس
 بی نظیرو بی مثال جہی ہمالش مینویس
 بہر قیصر عزتی بخش و مثالش مینویس
 آنکہ بھر جود و در بامی نوالش مینویس
 زود ماتم نامہ و پیش ز بالش مینویس
 مصطفی را کیست از گلزار بالش مینویس
 نام دشمن گر نویسی پائمالش مینویس
 ثانی در عالم فرض محاش می نویس
 آنکہ زور عناتری نبود خیالش مینویس
 مختصر شرحی ز بہر فضل و کمالش مینویس
 تشریح را ناظم جاہ و مقالش مینویس
 چون من دیوانہ در صدف خیالش مینویس
 صفو میدان محشر را مجالش مینویس
 اگر بو و ضد سنن عین ضلالش مینویس

سبز تر باد او خست عمر او بهر شگون
ز در فم شتر می بر ایات و شمارش نام کرد

گر در عاگونی بر اوراق نهالش مینویس
کین چنین شتر می را سباب جمالش مینویس

لاجرم بی جد باین آورد ای شخیص
پرز علم عالم بر رخ بسالش مینویس
۱۲۰۰ هجری

قطع تاریخ تالیف تمجید خاطر ما هر جامع فنون سخن دانی نظیر انوری
و خاقانی منشی احمد علی بھویانی متخلص با حمد الو احد الاحد

ایسب جهان داور داور
باوصاف اومی کنم که گفتنا
نه بسیم باین حسن یک فرد را
درون سویدای من حسب او
همه گاه در کار حق مشتعل
بزی رنگین هم عرب هم عجم
سخن از لبش همچو قوت در شکر
درین شرح ابیات از کردگار
سرت گردم ای جان من گوش کن
ذخود بشکنی قید این آب و گل
برای روانت حسد او زندگار
جس اعمال نیکو نباشد ترا
زایش را و انفاق و تقوی و بر
ز صدق و صفاد صلاح و سداد
کلج لیسر بگذری بر صراط
ز بولی که در سطلع رود حسد
سوال نکیرین را هم جواب

کثیر الناقب سنی الصفات
شجر درین وزن چون هم ذات
چو بر هم زخم و فتر کائنات
مخالفست مانند آب حیات
بهر دم سوی علم دین التفات
علم بر کشد اندرین دولفات
فتم در کفش مثل شاخ نبات
موفق موایدست در نکات
غنیست شمس پنجره حیات
برون آئی از قلعه شش جهات
سر شاخ طوبی نو یسد برات
بروز قیامت رعایت حماک
ز خیرات و احسان صوم و صلوة
ز حج و جهاد و اداس زکوة
ترا دست گیر و چو این صلحیات
نلغز و دران وقت پامی نبات
بقولی بسیاری که یابی نجات

| | | | |
|--|---|--|--|
| <p>۱</p> | <p>چو برون خرامی ز فاختا قنات سوال گند از تو ای نسیکذات بیت رود آنچه بعد از وفات</p> | | <p>و گر عاجزی نیست احمد ترا چو از سال تالیف این نامه کس علی الفور گوئی که بان یاد کن</p> |
| <p>تاریخ طبع کتاب تالیف شریح آیات التبیان از جامع بهر فضل جید و عدولوی سید ذوالفقار احمد علی</p> | | | |
| | <p>نخبه خاصان این دار السور کس نیبا با بچو او اندر حضور برد از بچو پال اسباب فخور خاطرش جو یای ابعاد شور ذات او پیرایه جمیع خبور ذات بدعت از نیش در دوز یافت تو حمید خدا زوی ظهور آه از وی آنچه نماید در دور می رسا تخم و صفت او نزدیک و دور شده دوران اعوام و شهور نامه کز وی بود شرح صدور آنکه در تدقیق به از هر زبور بادشاه عالم قرب و حضور حاوی احوال مقبور و تسبور آنچه بنید مصالح و طالع بگور آنچه باطل گرداند ز روز و غور آنچه پیش آید پس از دفن قبور چون نباشد مایه فخر و سرور مطلبش تلخیص احوال نشور پای تاسد حکمت و عرفان نوز طالب تاسخ اجل از پرور طبع شد تبیان اصحاب القبور</p> | | <p>چون امید و اگر والا هم دید و روش گزین تقوی نشان فیض جو دهمت علیا او سینه اش گنجینه اسرار حق هستیش سر بایه اعلا ی دین شان ست از وجودش مرفق مرد بدعت زنده شد سنت بوی جمع او تالیف لم یسبق الیه عی سلیم در مدحش حرف صدق اعنی صدر یق الحسن خان نامور بر کتاب نظم اسیوطی نوشت آنکه در تحقیق بهیمت بود جامع آیات و اخبار سب آمدست این نامه نادر رسم آنچه در برزخ رود بر مردگان آنچه و اصل گردوش از صدقها آنچه بنید نردنوع جان پاک ماخذش قول پیر بوده ست مقصدش تنقیح ماجریات قبر می سز و گر خوانش از راه عدل ذوالفقار از بهر سال طبع شد باقی از روی دل ارشاد کرد</p> |

الحمد درین نزدیکی که این نامه بابت جامه پیرانیه تمام پوشید و حلیه تواریخ تالیف و تخم طبع در بر کنسید
 خطوط اهل مکرمه بنام نامی و هم سامی صاحب شمار التعلیکت عامل المدعوه بالتعلیکت محرره سوم و چهارم
 صفر ۱۲۹۳ هجری باین مضمون فرحت مستخون گوئی گریان وصول گردید که کتب مولفه سامی از تفاسیر اصول فقه
 و اصول تفسیر و عقاید و تواریخ و جزآن که بصحابت واردین این بلده طلیبه بتقریب تا دویه فریضه حج حصول یافته بود
 خلیل پاشا و حاکم عاشور و علماء شرق و فضلا در غرب و ثبت المقدس و اهل قزان و سنجین و مشرق و بنگار و قانس
 و غیرهم مثل احمد شرقی و عبدالقدیم قندانی و شیخ ابراهیم بحرینی و صاحب ناطوره اتحق بلغاری و جز ایشان
 ارباب علم و تقوی چون غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه بجال قدر شناسی و احتیاج دست بدست ربودند و
 از قبول و شهرت و اعتبار حظ وافر یافت و بموقع عظیم از احتیاج اهل علم واقع شد و ولد الحمد و اصحاب علوم
 کتب و متبعان سنت بر امی تکمیل بقبینه نسخ تفسیر و دیگر تالیف عربیه و فارسیه مطابق فهرست علمی هجدهم در راه
 و گوش برآورد و شیوع آن با کثافت و اطراف کالشمس رابعه النمار بر روی کار آمد و نفع عظیم بابل آمد
 بخشید و الله یخص برحمته من یشاء تا آنکه حاکم عاشور در نتیجه حصول المأمول من علم الاصول بزور گرفت
 هر چند عوض آن گفتگوی مسامحت ثمن میان آمد سر بقبول فرد دنیا و در خواهی خواهی استاند و ذوالفضل
 الله و نیه من یشاء علماء و دیندار بلند همت بملاحظه این کتب برای مولف دست بدعوات تجابه بوده اند و فضلا
 و الاعتبار عالی نهمت شتاق دیدار صنف اجل المداجره و جلد من الذین لهم احسن و زیاده و مکتوب شیخ علماء
 محمد بن عبدالمدین حمید مفتی الحنا بله بکاته المکرمة حالاً مورخه سوم صفر سنه صدر این است الحمد
 رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین اجمل ما یمیدی من مرض کتبه و احرم و اکمل ما ید
 من حبیط الوحی و الکرم الی حضرة الانجاب الاکرم و المقام الاعز الا فخم ناصر سنه السنیه النبویه و قاصع البدع
 الرذلة الدنیه صاحب الهمة العلیه و صاحب ذیال المجد و الحمیه نواب امیر الملک و الاجاه السید صدیق حسن پاشا
 ادام الله مجده الزاهی الزاهر و عزه الباهی الباهر و کمال الباطن و الظاهر و قد ورد مشرفکم الکریم فحصل الی السیرة
 ما الله بعلیم و ساعدنا فادکم فی شراء الذمی و جدین سطلو کبیر من الکتب و اسما الکتب و قیمتها علی هذا تشرفوا
 علیها انشاء الله تعالی و اما الدعاء محضرتکم فوشی لازم اولاً من جهة المحبة و المعرفة السابقة و ثانیاً من جهة
 قیامکم بالنسبة و لشربنا و نصربنا الیکم الله بما یده الیابنیه و امدکم بمدده الرحمانیه و نسأل الله التوفیق و القبول

بجاه سیدنا الرسول و ادام الله عزکم و محبکم *
 محکم الخلف الراعی محمد بن عبدالمدین حمید ۳ صفر سنه ۱۲۹۳ هجری القدر سیه

